

بِسْمِ

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُمُ الشَّرِيفَ

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۲۱ تا ۴۶

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

بحث ما پیرامون شاخصه‌های حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، عنوان جزئی بحث ما ویژگی‌های پرچم بود. ولی به دلیل اصرار بعضی از دوستان و تماس‌های متعدد در مورد جریانات آذربایجان در آخر الزمان بحث خواهیم کرد البته این بحث ممکن است به بحث اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه ربط داده شود و همچنان که ممکن است روایت آذربایجان مربوط به بحث شاخصه‌های حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه هم باشد؛ زیرا در این روایت محل ظهور را بین رکن و مقام بیان می‌کند. همچنین این روایت ممکن است مربوط به دشمنان حضرت نیز باشد که مخالفان حضرت چه کسانی هستند و این روایت به این مطلب هم اشاره دارد **وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ** و ما بحث خواهیم کرد که مراد از عرب در روایت مردم و ملیت‌های عرب نمی‌باشند؛ زیرا اکثر ملت‌های عرب همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند؛ بلکه مربوط به اقلیت‌ها و شاید حکام عرب است.

علت انتخاب این مبحث در این مقطع، درگیری‌ها و حوادثی است که الآن در آذربایجان پیش آمده است. از خداوند عزّ و جلّ می‌خواهیم که این آتش جنگ و فتنه را هر چه زودتر خاموش کند. روشن است که پشت‌پرده این اتفاقات یهود و صهیونیست‌ها هستند. آن‌ها این آتش را روشن کردند که حواس مردم را از جنایات خودشان پرت کنند و از طرفی اسلحه‌های خودشان را هم به فروش برسانند.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

روایاتی که درباره آذربایجان هست، شش روایت از خاصه و عامه است. از جمله روایاتی که در مورد آذربایجان خیلی مطرح است، روایتی است که مرحوم نعمانی در دو جای کتاب شریف الغیبه نقل می‌کند:

روایت اول:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيُّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عجل الله تعالی فرجه قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي عجل الله تعالی فرجه لَا بُدَّ لِنَارٍ مِنْ آذَرْبِيجَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ^۱ وَ أَلْبِدُوا مَا أَلْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكْنَا فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبُوءًا وَ اللَّهُ لَكَانِي أَنْظِرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَ قَالَ وَ يَلُّ لِبَطْغَةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ.^۲

«ابو بصیر از امام صادق عجل الله تعالی فرجه روایت کرده که آن حضرت فرمود: "پدرم - امام باقر عجل الله تعالی فرجه - به من فرمود: ناگزیر آتشی از ناحیه آذربایجان زبانه خواهد کشید که هیچ چیز در مقابلش نتواند ایستاد، چون چنین شود تحرک نداشته باشید و وارد معرکه نشوید و تا آنگاه که ما در خانه نشسته‌ایم شما نیز خانه‌نشین باشید. اما وقتی کسی

^۱ الخلس کل ما یوضع علی ظهر الدابة، و هو کنایة عن السكون و عدم اظهار المخالفة أو الموافقة.

^۲ الغیبه للنعمانی؛ النص؛ ص ۱۹۴

از طرف ما حرکت کند، به سوی او بشتابید (مهم در این روایت این است که فتنه آذربایجان جزو علائم ظهور شمرده شده است.) اگر چه بر دست و زانو. به خدا سوگند گوئی هم اکنون به او می‌نگرم که میان رکن و مقام به فرمانی جدید (مراد از کتاب جدید، قرآن جدید نمی‌باشد؛ بلکه مراد دستورات و روش خاص است.) از مردم بیعت می‌گیرد. فرمانی که بر عرب سخت گران است، و (پدرم) فرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که روی نموده است."»

مرحوم مجلسی نیز این روایت را نقل کرده است اما در نقل علامه تعبیر «لابد لنا» نیست بلکه تعبیر «لابد لنا» است. اگر تعبیر «لابد لنا» باشد، در این صورت این روایت هیچ ربطی به قضایای امروز آذربایجان ندارد بلکه حضرت باقر علیه السلام اصحاب امام عصر علیه السلام را تبیین می‌کنند که در کجا هستند، گاهی در مورد طالقان و گاهی در مورد قم و کوفه می‌فرمایند و در این روایت هم درباره آذربایجان می‌فرمایند «لابد لنا» به صورت حتمیت می‌فرمایند. اهل آذربایجان اکثرا شیعه هستند و حکومت هم خیلی تلاش می‌کند که اعتقاد آن‌ها را تغییر بدهد، متأسفانه حکومت آن‌ها ضد مذهب است.

منابع روایت:

۱. الغیبة نعمانی: ص ۱۹۴ و ص ۲۶۳
۲. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۳۵ و ص ۲۹۴
۳. اثبات الهداة: ج ۵، ص ۱۵۸
۴. المعجم الموضوعی لأحادیث المهدي علیه السلام: ص ۶۸۷

توضیح روایت:

بحث ما پیرامون این روایت در چند محور است:

محور اول اینکه تعبیر روایت «لابد لنا» است یا «لابد لنا»

محور دوم اینکه مراد از آذربایجان کدام منطقه است، آیا مراد همین آذربایجانی است که یکی از استان‌های کشور ما است یا اینکه مراد جمهوری آذربایجان است که زمانی جزء ایران بود و بر اثر بی‌کفایتی مسئولین آن زمان از ایران جدا شده است.

آنچه در این متن آمده «لابد لنا» است، مرحوم مجلسی این روایت را در دو جا و از مرحوم نعمانی هم نقل می‌کند اما تعبیر در نقل ایشان «لابد لنا» است. مرحوم مجلسی مرد متبع و محقق بود و کتاب‌های خطی را از شرق و غرب عالم جمع کرده بود، ممکن است در نسخه‌ای که نزد ایشان بوده تعبیر «لابد لنا» بوده است.

اما از معاصران، صاحب کتاب المعجم الموضوعی چنین عنوان می‌دهند (حركة الترك الممهدة فی آذربایجان) یعنی این روایت اشاره به یاران امام زمان عجل الله فرجه دارد، در روایت هست که قم زمینه‌ساز حکومت امام عصر عجل الله فرجه است. از این روایت استفاده می‌شود که در آذربایجان کسانی هستند که زمینه‌ساز حکومت امام زمان عجل الله فرجه هستند.

سپس ایشان می‌فرماید:

أهم الحركة الايجابية للترك و أصحابها سندا تحرك ترک آذربایجان ایران فی سنة الظهور.

«مهمترین حرکت مثبت ترک و صحیح‌ترین آن از جهت سند (خواهید دید که روایات اصحاب از حیث سند اصح سند نیست، ممکن است به یک نحوی روایات را حسنه بدانیم اما صحیح نیست)، حرکت ترک آذربایجان ایران (ایشان بحث را در آذربایجان ایران مطرح می‌کند) در سال ظهور است.»

بعضی نسبت به این روایت خیلی امیدوار شدند به خاطر این است که می‌گویند تحرك ترک‌ها که زمینه‌ساز ظهور امام زمان عجل الله فرجه است در سال آخر غیبت و سال ظهور است البته ما نیز همین الآن و هر آن منتظر هستیم الآن ما امیدوار هستیم، ایشان بحث را محدود به آذربایجان ایران می‌کند، مراد آذربایجان شرقی است چون در روایات تعبیر تبریز، مراغه و خوی دارد پس ایشان دایره این روایت را منحصر به آذربایجانی که از استان‌های کشور عزیز ما است، می‌کند و مستند ایشان همین روایت است که از آن تعبیر اصح سندا می‌کند. ایشان روایت را از دو نقل نعمانی نقل می‌کند ولی در هر دو نقل تعبیر «لابد لنا» در نقل ایشان است و «ر» را در پرانتز می‌گذارند در حالی که نقل غیبت «لنار» است.

سپس می‌فرماید:

فقد رواه فی الغيبة عن ابی بصیر و روت بعض المصادر هذا الحديث بلفظ «لابد لنا من آذربایجان».

بعضی از مصادر این حدیث را به لفظ «لابد لنا من آذربایجان» نقل کردند (مسئله اصلی همین است شما غیر این را از کجا نقل کردید و کاش منبع نقل خود را بیان می‌کردید، در بحار الانوار لفظ «لابد لنا» در هر دو نقل آن می‌باشد و اگر این نقل صحیح باشد، روایت اشاره به اصحاب و ملیت آن‌ها دارد.

و می‌فرماید:

و قد صورها ابن طاووس و غیره ان المراد منها فتنه و الصحيح انها حركة ممهدة.

«ابن طاووس و غیر او تصور کرده‌اند (ظاهر عبارت ایشان این هست که ابن طاووس این روایت را درفتن آورده است در حالی که ما پیدا نکردیم) که مراد آتش و فتنه‌ای است که در آنجا بپا می‌شود اما صحیح آن است که این روایت اشاره به حرکت و قیام زمینه‌سازان دارد.»

قم زمینه‌ساز هستند، آن‌ها هم زمینه‌ساز هستند. ترک‌ها خیلی به اهل بیت علیهم‌السلام ارادت دارند، در نوجوانی در نجف اشرف عزاداری ترک‌ها را تماشا می‌کردیم و دوست داشتیم، با اینکه ترکی می‌خواندند و معنای آن را نمی‌دانستیم، ولی حفظ بودیم. با چه سوزی می‌خواندند. عزاداری ترک‌ها از عزاداری‌های متمایز بود، خیلی سنگین حرکت می‌کردند، سادات را در جلوی دسته قرار می‌دادند و شال‌های سبز می‌انداختند و شمع دست می‌گرفتند، عزاداری آن‌ها ابهت داشت. روضه‌های آن‌ها را متوجه نمی‌شدیم ولی خیلی دوست داشتیم، با یک سوزی می‌خواندند که اگر بگویم سنگ را هم به گریه می‌انداختند مبالغه نکردم. الآن هم همان ارادت را نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام دارند و به تاریخ هم که نگاه می‌کنیم از آن‌ها جزء یاران امام حسن علیه‌السلام نیز بوده است، ترک‌ها حق عزاداری را ادا می‌کنند و این‌ها زمینه‌ساز حکومت امام عصر علیه‌السلام هستند خوشا به سعادت‌شان. تاریخ معاصر را نگاه بکنید می‌رفت که آذربایجان از ایران جدا بشود و شوروی هم خیلی روی این قضیه سرمایه‌گذاری کرده بود و دولت شاه هم نمی‌توانست کاری بکند تا اینکه سید ابو الحسن اصفهانی رحلت کردند، با رحلت ایشان آذربایجان یکپارچه سیاه‌پوش و عزادار شد، همه مقلد، متدین و مذهبی، آن‌ها فرار کردند، هر چه نیروی کادر بود فرار کردند، بعدها مسئولین رژیم آن روز گفته بودند: ما هیچ راهی نداشتیم که آذربایجان را به کشور بازگردانیم، رحلت سید ابو الحسن آذربایجان را دوباره به کشور ما برگرداند.

و می‌فرماید:

و لفظ الحدیث یکون «لابد لنا من آذربایجان و لیس «لنار» و فیه توجیه للشیعة یکون حرکتهم بعد ظهور هذه الحركة و هذا هو القیام الموعود للإیرانیین.

« و لفظ حدیث "لابد لنا من آذربایجان" (حتما در آذربایجان ما یار داریم، این تعبیر نسبت به جاهای دیگر نیست که حتما یار داریم). است و «لنار» نمی‌باشد، دلیل آن سیاق و نظم روایت است، سیاق این روایت قرینه است که در مقام نقل علامات ظهور است و ضمنا پیامی برای شیعه دارد که حرکت شما بعد از ظهور این حرکت باشد (یعنی تمام حرکات زمینه‌ساز باید پشت سر حرکت آذربایجان باشد) و این آن قیامی هست که برای ایرانی‌ها وعده داده شده است.»

این روایت مؤیدات هم دارد:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَتْ بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَاذًا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سِيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَ لَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتْلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.¹

¹ الغيبة للنعماني؛ النص؛ ص ۲۷۳

امام باقر علیه السلام می فرماید: «گویا قومی را می بینم که در مشرق قیام کرده اند و حق را می طلبند؛ ولی حق را به آنان نمی دهند. بار دیگر طلب می کنند؛ ولی باز به آنان واگذار نمی کنند. در این حالت، شمشیرها را از نیام کشیده، بر شانه می گذارند که در این هنگام، دشمن خواسته آنان را می پذیرد؛ ولی آنان نمی پذیرند و قیام می کنند و حق را واگذار نمی کنند، مگر به صاحب امر. کشتگان آنان شهید هستند و اگر من آنان را درک می کردم، خودم را برای صاحب این امر آماده می کردم.»

پس بعضی این روایت امام باقر علیه السلام را مستند قرار دادند که این روایت اشاره به درگیری فعلی جمهوری آذربایجان دارد یعنی فتنه و جنگی در آذربایجان می شود منتها باید این روایت را بررسی سندی بکنیم و از جهت دلالتی هم بحث کنیم و از همه مهمتر بحث تطبیق است که اولاً مراد از آذربایجان کدام آذربایجان است، آذربایجان ایران یا کشور آذربایجان ثانیاً آیا می توان تطبیق قطعی داد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بحث ما پیرامون روایتی بود که در ارتباط با آذربایجان است، ما این روایت را از کتاب شریف الغیبه نعمانی نقل کردیم که ابو بصیر می گوید که امام عجل الله فرجه به من فرمود « لا بد لنا یا لا بد لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیء » که اگر «لنا» بخوانیم یعنی ما نفراتی داریم که هیچ کس توان مقابله با آنها را ندارد، یاران محکم و استواری داریم و اگر «لنا» بخوانیم، اشاره به فتنه‌ای است که در آذربایجان بپا می‌شود و این فتنه خاموش‌شدنی نیست و وظیفه ما این است که خودمان را نگه داریم. چون این فتنه منجر به قیام حضرت ولی عصر عجل الله فرجه است.

عرض کردیم بعضی از معاصرین تأکید دارند که متن « لا بد لنا » است لذا بحث را تحت عنوان یاران و زمینه-سازان حرکت و قیام امام زمان عجل الله فرجه قرار می‌دهند، ولی متنی که از آن نقل می‌کند، نسخه‌بدل ندارد و در هر دو نقل آن « لا بد لنا » است و از قدما هم کسی جز نعمانی این روایت را نقل نکرده است و عجیب اینکه ما نیافتیم کسی این نص نعمانی را از قرن چهارم تا قرن دوازدهم، نقل کرده باشد البته کتاب‌های زیادی از بین رفته و در آتش دشمنان سوخته است ولی در همین کتاب‌هایی که در اختیار ما است، ندیدیم کسی این روایت را نقل کند.

علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۵۲ بحار الانوار در دو جا یکی صفحه ۱۳۵ و دیگری صفحه ۲۹۴ این روایت را نقل می‌کند و در هر دو نقل هم از مرحوم نعمانی نقل می‌کند اما تعبیر « لنا » دارد پس جا داشت که این معاصر که تأکید دارند که در روایت « لا بد لنا » است، روایت را از بحار الانوار نقل می‌کردند البته علامه هم از نعمانی نقل می‌کند که ممکن است ایشان نسخه دیگری داشته است.

پس این روایت را کسی از قدما جز مرحوم نعمانی نقل نکرده است و حال آنکه کتاب شریف مرحوم نعمانی در اختیار همه علمای بوده است و این مؤید است که توجهی به این روایت نشده است و به آن بی‌اعتنایی شده گویا علما نظر مثبتی نسبت به این روایت نداشتند.

بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجَعْفِيِّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي عجل الله فرجه

احمد بن محمد بن سعید بن عقده: در شخصیت و وثاقت ایشان بحثی نیست.

احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری:

ایشان محل بحث است، اگر بتوانیم ایشان را توثیق بکنیم، توثیق او در روایات دیگر نیز مورد استفاده است زیرا او در سند روایت یمانی هم است.

مرحوم **نعمانی** این حدیث را در صفحه ۲۶۳ کتاب الغیبه نیز نقل می‌کند که با همین متن و همین سند می‌باشد و احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری در آن سند هم وجود دارد.

اگر از بطائنی پدر و پسر اغماض کنیم و روایات آن‌ها را قبول کنیم، مشکل سند همین احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری است.^۱

مرحوم **مامقانی** می‌فرماید:

و لم أقف فی ترجمه الرجل إلّا علی روایه أحمد بن محمد بن سعید، و محمد بن عبد الله الهاشمی، عنه. و روایته عن محمد بن زید النخعی، و عن علی بن داود الحدّاد، عن أبي عبد الله عليه السلام، و عن هارون بن مسلم.

در شرح حال راوی مطلبی نیافتیم؛ مگر روایت احمد بن محمد بن سعید و محمد بن عبد الله هاشمی از او. و روایت جعفری از محمد بن زید نخعی، و از علی بن داود حداد از امام صادق عليه السلام و از هارون بن مسلم.»

تنها چیزی که نسبت به ایشان داریم اینکه این دو نفر ثقه از او روایت نقل کردند. باید بحث کرد که آیا روایت ثقه از شخصی دلیل بر توثیق آن شخص است، گاهی ثقات از شخصی روایت نقل می‌کنند، در این صورت نقل ثقات مؤید بر وثاقت شخص است اگر دلیل بر وثاقت نباشد اما اگر دو ثقه از شخصی روایت نقل بکنند. محمد بن عبد الله هاشمی ثقه است و در وثاقت ابن عقده هم بحثی نیست، ما از مقدمه غیبت نعمانی نقل کردیم که مرحوم **نعمانی** از ایشان خیلی تجلیل کرده و در مورد ابن عقده می‌فرماید:

وَهَذَا الرَّجُلُ مِمَّنْ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِي الثَّقَّةِ وَلَا فِي الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ النَّاقِلِينَ لَهُ.^۲ «ایشان از کسانی است که هیچ طعنی در وثاقت او و علم او به حدیث و رجالی که برای او نقل حدیث بودند، نیست.»

این کلام مرحوم نعمانی دری را به روی ما باز می‌کند که کسانی که برای ایشان روایت نقل کرده‌اند را می‌شناسد و بدون شناخت حدیثی را قبول نمی‌کند و مانند جریان میمون بن عبد الله که مرحوم کشی نقل می‌کند، نیست. میمون بن عبد الله حرف‌های دروغی را با واسطه راویان دروغین به امام صادق عليه السلام نسبت می‌داد. امام عليه السلام به او فرمود: این جعفر بن محمد را که از او حدیث نقل می‌کنی، می‌شناسی؟ گفت: نه! حضرت فرمود: او را دیدی؟ گفت: نه! فرمود: اگر الآن بیاید بگوید من این حرف‌ها را نزد، قبول می‌کنی؟ گفت: نه! فرمود: چرا؟ گفت: چون

۱ البته ما نسبت به روایات پدر نظر مثبت داریم زیرا بیش از ۵۰۰ روایت از او در کتب اربعه نقل شده است و نمی‌توان پذیرفت که کتب اربعه از شخصی که ضعیف است ۵۰۰ روایت نقل کردند و نسبت به حسن بن علی بطائنی هم بحث است که این لعن‌ها و طردها و پاره کردن تفسیر او، نسبت به پدر بوده یا پسر لذا ما در بررسی سند این روایت به این دو نمی‌پردازیم.

۲ الغیبه للنعمانی؛ ص ۲۵

کسانی که نقل کردند ثقات هستند! گفت: شما که هستید؟ حضرت فرمود: چه کار داری، بنویس! و او هم نوشت؛ بدون اینکه طرف خودش را بشناسد. بعضی از محدثان اینگونه هستند، البته گاهی محدثی مانند این عقده است که هم متخصص در حدیث است و هم راوی‌شناس است که اگر این باشد یک مقدار آسان می‌شود ولی شناخت ابن عقده به چه معنا است؟ آیا به معنای این است که ایشان تعهد داده که از غیر ثقه نقل نکنند؟ بلکه ایشان رجال‌شناس است و محدثین را می‌شناسد اما ایشان تعهد نداده است که فقط از ثقه نقل کند. در مورد خود ابن عقده بحثی نیست با اینکه زیدی است، ولی ثقه است.

ابن عقده این روایت را احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری نقل می‌کند. اگر توثیق احمد بن یوسف در اینجا حل شود، مشکل روایت یمانی هم حل می‌شود، ما هنوز نظر منفی نسبت به روایت یمانی داریم که مضمون آن این است که اگر یمانی خروج کرد، برای مسلمین تکلیف درست می‌کند که بیع سلاح حرام است، مشکل روایت یمانی همین احمد بن یوسف است حال ببینیم می‌توان مشکل را حل کرد. عبارت نعمانی نسبت به ابن عقده این بود که ایشان عالم به رجالی است که برای او روایت نقل می‌کنند که عرض کردیم از آن وثاقت مترجم استفاده نمی‌شود. ثانیاً بر فرض استفاده وثاقت از این کلام کسی از رجالیون به توثیقات ابن عقده ترتیب اثر نداده است بلکه خود ابن عقده ثقه است و ممکن است ایشان با توجه به زیدی بودنش در توثیق مبانی خودش را داشته است.

مرحوم وحید بهبهانی تلاش در توثیق احمد بن یوسف دارند، می‌فرماید:

و فی التعلیقہ آنہ: روی عن محمد بن إسماعیل الزعفرانی. و فیه إشعار بوثاقتہ، كما مرّ فی الفوائد. و فی جمیل بن درّاج ما یشیر إلی کونه ذا کتاب و أصل، بل من المشایخ و والده یوسف یذکر فی ترجمته. انتہی^۱

« او از محمد بن اسماعیل زعفرانی روایت کرده است، و در این کلام وحید اشعار به وثاقت راوی است. همچنان که در فوائد گذشت. و در جمیل بن دراج اشاره شد به اینکه او دارای کتاب و اصل است بلکه از مشایخ است و پدر او یوسف در ترجمه‌اش ذکر می‌شود.»

چون نجاشی در مورد زعفرانی فرموده است: خودش ثقه است و **روی عن الثقات و رووا عنه**؛ یعنی زعفرانی از ثقات نقل می‌کند و ثقات هم از او نقل می‌کنند. پس احمد بن یوسف ثقه است.

اشکال بر مرحوم وحید بهبهانی:

در این کلام اشکال است: اگر گفته شود مجتهدان به درس مرحوم آخوند می‌آمدند، آیا می‌توان نتیجه گرفت که پس هر کسی که درس ایشان شرکت می‌کرده، مجتهد بوده است؟ البته مجتهدان به درس مرحوم آخوند می-

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)؛ ج ۸؛ ص ۲۶۶

آمدند؛ ولی همه شرکت کنندگان مجتهد نبودند. پس بین دو طرف قضیه تلازمی نیست. در اینجا نیز بین اینکه ثقات از زعفرانی نقل می‌کنند و ثقه بودن جعفری، به دلیل شاگردی زعفرانی، نیست.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

یشیر الوحید رحمه الله إلی ما فی رجال النجاشی: ۲۶۶ برقم ۹۲۷ فی ترجمه محمد ابن اسماعیل بن میمون الزعفرانی حیث قال: ثقة عین، روى عن الثقات ورووا عنه، و کذا فی رجال النجاشی: ۱۲۹ برقم ۴۴۴ فی ترجمه زیاد بن مروان، و فیہ: عن أحمد ابن محمد بن سعید، قال: حدثنا أحمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی، قال: حدثنا محمد بن اسماعیل الزعفرانی عن زیاد بکتابه .. فمن هذا السند يتضح روايته عن الزعفرانی الثقة العین الراوی عن الثقات فاستفاده الوحید رحمه الله وثاقه المعنون ناشئ من قول النجاشی: روى عن الثقات، لكن التأمل يقضى بالتوقف فی المقام، لأنه ليس فی العبارة ما يدلّ علی حصر روايته عن الثقات و لذلك لا یسعی الجزم بوثاقته من عبارة النجاشی كما أنّ صرف الروایة عن الثقات لا تفید الوثاقه، فتدبر. الإنصاف أنّ المعنون لما كان ذا کتاب، و ذا أصل، و شیخ الروایة، و روایة الثقات الأجلاء عنه إن لم یفد ذلك کله فی وثاقته فلا أقلّ من استفادة حسنه و جلالته.^۱

« وحید اشاره دارد به آنچه در رجال نجاشی در ترجمه محمد بن اسماعیل بن میمون زعفرانی آمده آنجا که گفت: او ثقه و عین است، و از ثقات روایت می‌کند و ثقات هم از او روایت می‌کنند، و همچنین در رجال نجاشی در ترجمه زیاد بن مروان، و در آن است: از احمد بن محمد بن سعید گفت: حدیث کرد مرا احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل زعفرانی از زیاد به کتاب او.. و از این سند روشن می‌شود روایت او از زعفرانی ثقه و عین که راوی از ثقات است پس مرحوم وحید وثاقت جعفری را از قول نجاشی گرفته است که گفته است: از ثقات روایت می‌کند. لکن تامل، توقف در مقام را اقتضا می‌کند، زیرا در عبارت چیزی که دلالت بر حصر روایت او از ثقات بکند، نیست و به همین جهت نمی‌توان از عبارت نجاشی جزم به وثاقت مترجم پیدا کرد همچنانی که صرف روایت کردن از ثقات وثاقت شخص را افاده نمی‌کند.

انصاف این است که معنون چون دارای کتاب و اصل است و شیخ روایت است و ثقات اجلا از او روایت می‌کنند، اگر از همه‌ی این مطالب وثاقت او را افاده نکند، لااقل حسن و جلال او استفاده می‌شود.»

نقل ثقات از مشایخ دلیل بر ثقه بودن مشایخ نیست:

در صداقت و عظمت شیخ صدوق شکی نیست اما از افراد غیر ثقه هم روایت نقل می‌کند مگر اینکه شخص ثقه تصریح کرده باشد که مشایخ من همه ثقه هستند مانند مرحوم نجاشی که تصریح کرده که مشایخ من ثقه هستند، اما اگر تصریح نکرده باشند ثقه بودن مشایخ ثقات اول کلام است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیثه) ؛ ج ۸ ؛ ص ۲۶۸

آنچه ولد مرحوم مامقانی به عنوان دلیل بر حسن مترجم بیان می‌کند، چنانچه دلیلی بر وثاقت مترجم باشد، جزء مؤیدات هستند، اصل داشتن و مشایخ بودن دلیل بر حسن یا وثاقت نمی‌باشد لذا این شخص از نظر ما مشکل دارد، او توثیقی ندارد و متقدمین چیزی در مورد او نگفتند بلکه مرحوم آقای خوئی تلاش می‌کند که ایشان را بر شخص دیگری (احمد بن یوسف تیم الله) تطبیق دهد که او توثیق دارد که اگر وحدت داشته باشند، توثیق دارد ولی وحدت این دو معلوم نیست.

پس ما نتوانستیم احمد بن یوسف را توثیق کنیم اما این به این معنا نیست که ما این روایت را کنار بگذاریم چون متن روایت به هر دو احتمال مشکلی ندارد، متن روایت با مبانی مخالفی ندارد اما صحبت در مثبت است؛ که آیا این مطلب ثابت هست یا ثابت نیست، و این اول کلام است.

در ادامه بحث تطبیقی داریم که این آذربایجان کجا است، مراد کشور آذربایجان است که الان درگیر جنگ هستند که از خداوند می‌خواهیم که هر چه زودتر آتش فتنه خاموش بشود. در کتب جغرافیایی به این کشور آذربایجان گفته نمی‌شود؛ بلکه به آن اران گفته می‌شود. بنا بر این اصلا روایات ربطی به این کشور ندارد؛ بلکه مربوط به آذربایجانی است، که الان جزو کشور عزیز ما است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان بود، روایت اول در این زمینه را خواندیم و متن، سند و منابع این روایت را عرض کردیم.

محدوده آذربایجان

در مرحله چهارم به این می‌پردازیم که این آذربایجان که در روایات آمده، حال چه تعبیر روایت "لابد لنار" باشد که اشاره به فتنه و آتشی است که در آنجا بر پا می‌شود یا "لابد لنا" باشد که اشاره به زمینه‌سازان و یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است، هر کدام از این دو باشد بالاخره در محور چهارم بحث پیرامون این است که آذربایجان کجا است. بعضی سعی دارند که آذربایجان در روایات را بر همین کشور جدید الاستقلال و التأسیس جمهوری آذربایجان تطبیق بدهند ولی بعد از دقت و مراجعه و مطالعه در کتاب‌هایی که در ارتباط با جغرافیای بلدان است معلوم می‌شود که اصلاً آذربایجان در روایات ربطی به جمهوری آذربایجان فعلی ندارد بلکه مربوط به تبریز و آذربایجان شرقی و مربوط به این منطقه است و از جمهوری آذربایجان در کتب معجم بلدان تعبیر به ارآن شده نه آذربایجان.

حموی (متوفی ۶۲۰) در معجم البلدان هم به ارآن و هم به آذربایجان اشاره می‌کند، می‌گوید:

أرآن: بالفتح و تشدید الراء و ألف و نون: اسم أعجمی لولاية واسعة و بلاد كثيرة، منها جنزة، و هی التي تسمیها العامة كنجة، و بردعة، و شمکور، و بیلقان. و بین آذربایجان و أرآن نهر یقال له الرس، کل ما جاوره من ناحیة المغرب و الشمال، فهو من أرآن، و ما كان من جهة المشرق فهو من آذربایجان.^۱

« ارآن [ارر]: نام عجمی کشوری پهناور دارای شهرهای بسیار چون «جنزه» است که توده مردمش «گنجه» خوانند و بردعه، شمکور، بیلقان، میان آذربایجان و اران رودخانه‌ای است به نام الرس [- ارس] هر چه در سوی مغرب و شمال آن است از اران و هر چه در مشرق آن است از آذربایجان است.»

پس این روایت ربطی جمهوری آذربایجان که همان ارآن است، ندارد.

ایشان در مورد آذربایجان می‌گوید:

و حدّ آذربایجان من بردعة مشرقا إلى أرنجان مغربا، و يتصل حدّها من جهة الشمال ببلاد الديلم، و الجبل، و الطّرم، و هو إقليم واسع. و من مشهور مدائنّها: تبریز، و هی اليوم قصبته و أكبر مدنها، و كانت قصبته قديما المرغة، و من مدنها خوی، و سلماس، و أرمیه، و أردبیل، و مرنند، و غیر ذلک.^۱

« مرز آذربایجان از خاور «بردعه» و از باختر «ارزنجان» و در شمال سرزمین دیلم و گیل و طرم (طارم) است. سرزمینی گسترده است و بزرگترین شهرهای نامبردارش تبریز است که امروز قصبه آن به شمار می‌آید. در گذشته قصبه آن مراغه بود و از شهرهای آن خوی، سلماس، ارمیه، اردبیل، مرنند، و جز آن است.»

پس آذربایجانی که در روایت آمده است «لابد لنار یا لابد لنا من آذربایجان» مربوط به جنوب رود ارس است نه آن طرف ارس، و آن منطقه آذربایجان نیست بلکه ارّان است و به همدیگر ربطی ندارند مانند قضیه قرقیسیا که بعضی تلاش می‌کنند بر آرماگدون تطبیق کنند در حالی که اصلا به هم ربطی ندارند بلکه قرقیسیا در عراق است و آرماگدون در فلسطین است.

سپس حموی در ادامه می‌گوید:

و هو صقع جلیل، و مملکة عظيمة، الغالب علیها الجبال، و فیه قلاع کثیرة، و خیرات واسعة، و فواکه جمّة، ما رأیت ناحیة أكثر بساتین منها، و لا أغزر میاها و عیونا، لا یحتاج السائر بنواحیها إلى حمل إناء للماء، لأن المیاه جاریة تحت أقدامه این توجه، و هو ماء بارد عذب صحیح. و أهلها صباح الوجوه حمرها، رقاق البشرة، و لهم لغة یقال لها: الأذریة، لا یفهمها غیرهم. و فی أهلها لین و حسن معاملة، إلا أن البخل یغلب علی طباعهم. و هی بلاد فتنة و حروب، ما خلت قط منها، فلذلک أكثر مدنها خراب، و قراها بیاب. و فی آیامنا هذه، هی مملکة جلال الدین منکبرنی بن علاء الدین محمد بن تکش خوارزم شاه. و قد فتحت أولا فی آیام عمر بن الخطاب، رضی الله عنه، و کان عمر قد أنفذ المغیره بن شعبه الثقفی والیا علی الکوفة، و معه کتاب إلى حذیفه بن الیمان، بولایة آذربایجان، فورد الکتاب علی حذیفه و هو بنهائوند، فسار منها إلى آذربایجان فی جیش کثیف، حتی أتى أردبیل، و هی یومئذ مدینة آذربایجان.^۲

« کشوری گرانمایه و مملکتی بزرگ است که بیشتر آن کوهستان است، دژهای بسیار و خیرات فراوان و میوه‌های گوناگون دارد. من سرزمینی با این همه باغستان و چشمه‌سار، و پر آب ندیده‌ام.

سیر و سفر پیاده در بخش‌های آن نیازی به همراه بردن آب ندارد؛ زیرا که هر جا برود، آب زیر پای او روان است. آبخش سرد و گوارا سالم است و مردمش زیباچهره و سرخ و سفید و نازک پوست هستند. زبانی دارند به نام «آذری» که کس جز ایشان نفهمد. مردم نرم‌خو، خوش‌معامله ولی بخیل هستند. و آن سرزمین فتنه و جنگ است و هیچ گاه از جنگ نیاسوده و از این رو بیشتر شهرها و قریه‌ها ویران است. امروز مملکت جلال الدین منکبرنی پسر علاء الدین محمد پسر تکش خوارزمشاه می‌باشد.

۱ معجم البلدان؛ ج ۱؛ ص ۱۲۸

۲ معجم البلدان؛ ج ۱؛ ص ۱۲۸

فتح آذربایجان، نخست به روزگار عمر خطاب بود که مغیره پسر شعبه ثقفی را به فرمانداری کوفه گماشت و با او فرمانی برای حذیفه پسر یمان به فرمانداری آذربایجان فرستاد که در نهاوند به دست او رسید و از آنجا با سپاهی انبوه به آذربایجان رفت تا به اردبیل رسید که آن روز پایتخت آذربایجان می‌بود.»

پس خیلی واضح است که مراد این روایت از آذربایجان همین استانی است که جزء کشور عزیز ما است نه آن استانی که در اثر بی کفایتی قاجاریه از ایران جدا شد.

در کتاب **دائرة المعارف** بحثی پیرامون ارّان دارد که دربارهٔ محدودهٔ ارّان نظریه‌های متفاوتی وجود دارد:

« برخی منطقه میان دو رود کرو و ارس را ارّان نامیدند، برخی فاصله میان ارس و دربند قفقاز را گفتند با این وصف محدودهٔ این سرزمین از عهد باستان تا سده‌های پنج و هفت میلادی به تقریب یکسان بوده و محدودهٔ کنونی جمهوری آذربایجان را دربر می‌گرفته است. در متون اسلامی نیز منطقهٔ ارّان از سوی جغرافی‌نگاران به شرح آمده، ابن خردادبه ارمینیه را به چهار منطقه تقسیم کرده و ارّان را ارمینیه چهارم نامیده است ولی بلاذری آن را به عنوان ارمیه اول ذکر کرده است، ابن حوقل (حوقل، مؤلف یکی از قدیمی‌ترین معاجم است و در آن تعبیر به خلیج فارس شده است.) که خود به ارّان سفر کرده، آن سرزمین را شامل دو بخش دانسته، ارّانین نامیده است، بردعه، الباب دربند، تغلیس را بزرگ‌ترین شهرهای آنجا و شهرهای بودغان، ورسان، بردیج، شماخیه، شروان، لاهیجان، شابران، چادران، قبله، شکلی، نوخ‌های کنونی، شامخو، جنزه که به آن گنجه می‌گویند و شهرهای کوچک دیگر را متعلق به ارّان دانسته است. و در سدهٔ چهارم ارّان سرزمینی چنین گسترده بوده است.»^۱

بعضی امروزه در تطبیق روایات، آذربایجان را به ارّان تطبیق می‌دهند ولی در روایات مراد از آذربایجان ارّان نبوده است یعنی اگر گفته می‌شود که فلانی از طرف خلیفه والی آذربایجان شد یا در زمان امام عصر علیه السلام قاسم بن علا که نابینا شده بود از آذربایجان خدمت امام آمد و امام علیه السلام برای او نامه نوشت، مراد ارّان و کشور فعلی آذربایجان نیست.

پس از مجموعه این مطالب استفاده می‌کنیم که روایت « لا بد لنا یا لنار » هیچ ربطی به جمهوری آذربایجان امروزی ندارد بلکه ناظر به شمال غرب ایران و استان بزرگ کشور ما است البته معنای این کلام این نیست که در برابر کشتار شیعه ساکت و بی‌تفاوت باشیم بلکه آن را محکوم می‌کنیم و از آوارگی شیعه‌ها و مسلمانان آنجا ناراحت و متأثر هستیم و هر گونه تعدی و تجاوز به این کشور را محکوم می‌کنیم ولی صحبت در این نیست بلکه صحبت در این است که ما می‌خواهیم ببینیم این حوادثی که در روایات آمده، مربوط به کجا است.

پس ارزش و اعتبار و مدارک روایت و تطبیق آن مشخص شد که تطبیق آن شمال غربی کشور ما است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

محدوده آذربایجان

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان از دیدگاه روایات بود، روایت اول را نقل و بررسی سندی کردیم و پیرامون تطبیق آن بر آذربایجان بحث شد، تتمه‌ای از این بحث مانده که به آن می‌پردازیم سپس متعرض روایت دوم در مورد ارمینیه و آذربایجان می‌شویم.

تتمه بحث این است که عرض کردیم که موقعیت جغرافیایی آذربایجان غیر از جمهوری آذربایجان است، به جمهوری آذربایجان در اصطلاحات جغرافیا اَران می‌گفتند البته قبلاً یکی بوده ولی اسم آن اَران است. چنانچه یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های جغرافیا هم به این نکته اشاره کرده است، بد نیست با بعضی از کتاب‌های جغرافیا آشنا بشوید:

یکی از کتب جغرافیا کتاب **صورة الارض** است که مؤلف آن ابن حوقل متوفای ۳۶۷ است یعنی در دوران غیبت صغری امام زمان عجل الله تعالی فرجه بوده است، یکی از کتب جغرافیا کتاب **بلدان** است که یک مجموعه جغرافیایی است که مؤلف آن ابن واضح یعقوبی متوفای ۲۸۴ است، یکی دیگر از کتاب‌های جغرافیایی **المسالک و الممالک** به سال ۳۳۰ هجری است، یکی دیگر از کتب جغرافیا **الاعلاق النفیسه** ابن رسته متوفای ۳۰۱ هجری.

در کتاب البلدان ابن فقیه متوفای ۳۶۵ یا ۳۷۵ هجری، در مورد قم آمده است:

و روی أبو موسی الأشعری قال: سألت علی بن أبی طالب رضی الله عنه عن أسلم المدن و خیر المواضع عند نزول الفتنة و إظهار السیف. فقال: أسلم المواضع یومئذ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بین جرجان و طبرستان فأسلم المواضع یومئذ قصبه قم، تلك التي یخرج منها أنصار خیر الناس أبا و أما وجدًا وجدة و عما و عمه، تلك التي تسمى الزهراء، بها قدم جبریل یوم نزل إلى قوم لوط. و هو الموضع الذي ینبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء العضال. و من ذلك الماء عجن المسیح الطیر الذي یعمل منه کهیئة الطیر. و منه یغتسل المهدي. و خرج کبش إبراهیم علیه السلام، و عصا موسی و خاتم سلیمان علیهم السلام. هی أعظم المدن شأنًا و أكبرها سلطانًا، فیها الأمن و الخصب و العز و السطوة و الظفر و صحة الأهل و طیب الهواء.^۱

« ابو موسی اشعری روایت کرده که از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب عجل الله تعالی فرجه پرسید: به هنگام نازل شدن آشوب و فتنه و جنگ و درگیری [در آخر الزمان]، مصون‌ترین شهر و برترین مکان کجاست؟ حضرت فرمود: در آن روز سرزمین جبل مصون‌ترین مکان خواهد بود هرگاه خراسان دستخوش درگیری و کشمکش شد و میان مردم گرگان و مازندران، پیکار به وقوع پیوست و سیستان به ویرانه تبدیل گشت، مصون‌ترین مکان، قصبه (شهر) قم

۱ البلدان، ابن الفقیه؛ ص ۵۳۱

خواهد بود همان شهری که یاران وفادار شخصیتی که پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و عمو و عمه‌اش از همه مردم برترند، از آن سامان قیام خواهند کرد. آن دیار زهراء نامیده شده و قدمگاه جبرئیل است و مکانی است که از آن آبی جوشید و هرکس از آن آشامید از بیماری در امان ماند.

گلی که از آن، شکل پرنده‌ای [توسط حضرت عیسی] ساخته شده با همین آب خمیر شد و [امام] رضا با همین آب خود را شستشو خواهد داد، آن جا جایگاه ظاهر شدن قوچ ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود. این شهر از بقیه شهرها شأنش بالاتر و حکومتش بزرگتر است. آن شهر دارای امنیت، حاصلخیزی، عزت، پیروزی و مردمی سالم و هوایی پاک است.»

این روایت، روایت عجیبی است و راوی آن هم ابن فقیه سنی است و او این روایت را به سند خودش از ابو موسی اشعری نقل می‌کند. ابو موسی اشعری هم که حال او از جهت اعتقادات و موضعش نسبت به امام علی علیه السلام مشخص است. البته این روایت از اقرار است و می‌پذیریم.

از دیگر کتب جغرافیا **كتاب الخراج و صنعة الکتبة** تألیف قدامه بن جعفر کاتب بغدادی متوفای ۳۲۰ هجری، **كتاب احسن التقاسیم مقدسی** متوفای ۳۸۰ هجری معاصر ابن حوقل، **كتاب نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر** شمس الدین دمشقی و **كتاب معجم البلدان**.

برای تطبیق نام شهرها و... در مباحث مهدویت ابتدا باید به این کتاب‌ها مراجعه شود و نمی‌توان روایات را بر مصطلحات امروز تطبیق داد؛ مگر اینکه کتب جغرافیای قدیم دیده شود. وقتی در روایات، آذربایجان، قسطنطنیه و روم و غیر این‌ها گفته می‌شود، باید به کتب جغرافیای قدیم رجوع شود؛ که مراد کدام مناطق است؛ سپس بررسی شود که امروز طبق تقسیمات کشوری و جهانی کجا هستند.

بنا بر این ما مشخص شد که این آذربایجانی که در روایات آمده است، غیر از جمهوری آذربایجان فعلی است.

ابن حوقل سه عنوان می‌دهد: ارمنیه، آذربایجان و اران. سپس حدود یک یک آن‌ها را بیان می‌کند و نقشه هم می‌دهد. او می‌گوید:

و حدّ ناحیه الران من أسفلها نهر الرس و علیه مدینه و رثان، و تقع عن یمین و رثان قرب النهر برزند... و کتب فی الساحة تحت نهر الرس اذربيجان.^۱ و اکمل هذه النواحي اذربيجان و أكبر مدنها اردبیل و أجلها و إن کانت فی وقتنا قد رزحت أحوالها.^۲ و یلی اردبیل فی الکبر المراغة.^۳ و یلی المراغة فی الکبر ارمیه.^۴ و الميانج و الخونج و

۱ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۳

۲ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۴

۳ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۵

۴ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۶

داخرقان و خوی و سلماس و مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان و البیلقان و الجابروان.^۱ و مدینه بردعه فهی
أمّ الران.^۲

« حد ناحیه ران از جنوب رود رس است و شهر ورثان بر آن است، از طرف راست ورثان نزدیک رود برزند واقع شده. و در ساحت زیر رود رس نوشته شده: آذربایجان. کاملترین این نواحی آذربایجان است و بزرگترین شهر آن اردبیل است اگر چه احوال آن در دوران ما تغییر کرد. و پس از اردبیل در بزرگی مراغه است. و پس از مراغه در بزرگی ارمیه است. و میانج و خونج و داخرقان و خوی و سلماس و مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان و بیلقان و جابروان. و شهر برزعه مرکز ران است.»

این استدراک و تتمه بحث ما نسبت به تعیین جغرافیایی یا مکان آذربایجان بود؛ که هیچ ربطی به کشور جمهوری آذربایجان فعلی ندارد.

اما روایت دومی که در این زمینه نقل کردیم، روایتی بود که مرحوم نعمانی در الغیبه نقل می‌کند، از متن این روایت نمی‌توان گذشت اگر چه راوی آن کعب است، روایت، روایتی ارزشمند است. طریق این روایت عامی است و بعضی از روایات آن مجهول هستند و به عبد الله بن ضمیره برمی‌گردد که اهل سنت خیلی برای او ارزش قائل هستند، در مورد او گفتند: ثقة، عجلای او از قدما است و عامه او را توثیق می‌کنند، کعب الاحبار هم این روایت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌کند چون او پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است، ممکن است کعب این روایت را کتاب-های خودش آورده باشد.

روایت دوم:

جَدِّي الْحَصِينُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُشِرَ الْخَلْقُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٍ رُكْبَانٌ وَ صِنْفٍ عَلَى أَقْدَامِهِمْ يَمْشُونَ وَ صِنْفٍ مُكَبُّونَ وَ صِنْفٌ عَلَى وُجُوهِهِمْ صَمٌّ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَفْقَلُونَ وَ لَا يُكَلِّمُونَ وَ لَا يُؤَذِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ أَوْلِيكَ الَّذِينَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُونَ فَقِيلَ لَهُ يَا كَعْبُ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ وَ هَذِهِ الْحَالُ خَالَهُمْ فَقَالَ كَعْبٌ أَوْلِيكَ كَانُوا عَلَى الضَّلَالِ وَ الْإِرْتِدَادِ وَ النَّكْثِ فَبَنَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ إِذَا لَقُوا اللَّهَ بِحَرْبِ خَلِيفَتِهِمْ وَ وَصَى نَبِيِّهِمْ وَ عَالِمِهِمْ وَ سَيِّدِهِمْ وَ فَاضِلِهِمْ وَ حَامِلِ اللِّوَاءِ وَ وَليِّ الْحَوْضِ وَ الْمُرْتَجَى وَ الرَّجَا دُونَ هَذَا الْعَالَمِ وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ وَ الْمَحَجَّةُ الَّتِي مَنْ زَالَ عَنْهَا غَطِبَ وَ فِي النَّارِ هَوَى ذَاكَ عَلَيَّ وَ رَبِّ كَعْبٍ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْمًا عَجِبَ كَعْبٌ مِمَّنْ قَدَّمَ عَلَيَّ عَلِيٌّ غَيْرَهُ وَ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ بِهِ يَخْتَجُّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَيَّ نَصَارَى الرُّومِ وَ الصِّينِ إِنْ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ أَشْبَهُ النَّاسِ بِعَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ

۱ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۶

۲ صورة الأرض؛ ج ۲؛ ص ۳۳۷

هَيْبَةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفْضَلُهُ إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَدِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ وَ رَجْعَةٌ كَرَجْعَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ثُمَّ يَطْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النَّجْمِ الْأَحْمَرِ وَ خَرَابِ الزُّوْرَاءِ وَ هِيَ الرَّئِىُّ وَ حَسَنُ الْمَزُورَةِ وَ هِيَ بَدَاذُ وَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيَّ وَ حَرْبِ وَدِّ الْعَبَّاسِ مَعَ فِتْيَانِ أَرْمِينِيَّةٍ وَ أَدْرَبِيحَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا أَلُوفٌ وَ أَلُوفٌ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُحَلَّى تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتٌ سُودٌ تِلْكَ حَرْبٌ يَشُوبُهَا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ الطَّاعُونَ الْأَغْبَرُ ۱.

عبد الله بن ضمیره از کعب الأحبار نقل کرده که او گفت: «چون روز قیامت فرا رسد بندگان به صورت چهار دسته محشور می‌شوند: دسته‌ای سواره، دسته‌ای بر گامهای خویش قدم برمی‌دارند، دسته‌ای به زمین خورده و به زانو درآمده، و دسته‌ای به روی درافتاده و کر و لال و کورند، آنان چیزی نمی‌فهمند و سخن نمی‌گویند و به آنان اجازه داده نمی‌شود که پوزش بخواهند، آنان کسانی باشند که آتش صورت‌هاشان را بریان می‌کند و در این حال که لب‌هایشان سوخته، کریه المنظر می‌شوند. به کعب گفته شد: ای کعب، اینان که به روی در افتاده محشور می‌شوند و حالشان چنین است چه کسانی‌اند؟

کعب گفت: آنان بر گمراهی و ارتداد و پیمان‌شکنی بوده‌اند، پس بد چیزی است آنچه برای خویشتن از پیش فرستاده‌اند روز دیدار خدا که با خلیفه و وصی پیامبرشان و عالم و سرور و فاضل خود و پرچمدار و صاحب حوض و مورد امید و امیدواری در غیر این عالم (یعنی در دنیا) به جنگ پرداخته‌اند، او همان علمی است که ناشناخته نمی‌ماند و شاهراهی است که هر که از آن برکنار رود هلاک می‌شود و در آتش واژگون می‌گردد، قسم به خدای کعب آن علی است که دانشمندترین آنان از حیث علم و پیشقدم‌ترین ایشان در اسلام و سرشارترینشان از نظر بردباری است^۲، کعب در شگفت است از کسی که دیگری را بر علی مقدم می‌دارد.^۳

و آن مهدی قائم از نسل علی است که زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد، و با وجود او است که عیسی بن مریم علیه السلام بر نصارای روم و چین احتجاج می‌کند، همانا مهدی قائم، خود از نسل علی است که از حیث آفرینش و خوی و آراستگی قیافه و ظاهر و شکوه شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

خدای عزّ و جلّ آنچه به همه پیامبران بخشیده به او عطا می‌فرماید بلکه بیشتر و برتر از آن به او ارزانی خواهد داشت، همانا قائم از فرزندان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای غیبتی همچون غیبت یوسف است، و بازگشتی همانند بازگشت عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد، پس از غیبتش با طلوع ستاره سرخ ظهور خواهد کرد همزمان با ویرانی زوراء که شهر

۱ الغیبة للنعمانی؛ ص ۱۴۶

۲ ابن ابی الحدید می‌گوید: این صبر امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که در برابر عایشه عکس العمل نشان نداد و او را تحمل کرد ولی اگر عایشه این کار را با عمر کرده بود، عمر او را می‌کشت و تکه تکه می‌کرد.

۳ عجیب است کعب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ندیده، او زمان خلیفه دوم مسلمان شد، خلیفه دوم او را دعوت کرد که از شام بیاید و او چشم بر خلافت عمر باز کرد و بر مشاهد و مواضع و جریانات امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اطلاع ندارد در عین حال اینگونه صحبت می‌کند لذا برخی او را شیعه می‌دانند البته ما نظر دیگری داریم، او یهودی بود و حضرت ابودر با چوب بر سر او زد و گفت: ای یهودی زاده تو را چکار به اظهار نظر در احکام اسلامی. حدس ما این است که مرحوم تستری نسبت به کعب نظر مثبتی دارد چون کعب از این سنخ روایات نقل می‌کند و حدس ما این است که مرحوم نمازی هم نظر مثبت نسبت به ایشان دارد.

ری است، و فرو رفتن مزوره که همان بغداد باشد، و خروج سفیانی، و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران نفر در آن کشته می‌شوند، هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچمهای سیاه بر آن به اهتزاز در می‌آید، آن جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک آمیخته است.»

توضیح روایت:

الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ: امام عصر عليه السلام اساساً زمین را دگرگون می‌کند، گسترش فساد و ظلم کجا و گسترش عدل و قسط کجا (علی طرفی النقیض) یک وقت هر کجا می‌روی ظلم و فساد است «ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس» یک وقت آنچنان تحول ایجاد می‌شود که هر کجا بروی امن و امان است، راه‌های هوایی، زمینی، دریایی، در شب یا در روز، پیر یا جوان، تنها یا جمعی، از هیچ کس احساس ناامنی نمی‌کنند.

أَشْبَهُ النَّاسِ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ هَيْبَةً: این تنها روایتی است که بیان می‌کند امام عصر عليه السلام شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم عليه السلام است بلکه در روایات بیان شده که امام عصر عليه السلام شبیه‌ترین مردم از جهت خلق، اخلاق و شمایل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفْضَلُهُ: این عبارت در روایات ما نیز هست که هر معجزه‌ای که هر نبی‌ای داشت حضرت مهدی عليه السلام برای اتمام حجت خواهد داشت و در روایت است که همراه او خاتم سلیمان و عصای موسی و هر چه که خداوند به انبیای سلف داده است به مهدی آل محمد عليهم السلام هم می‌دهد.

این مطلب مهم است، امام عصر عليه السلام معجزات دیگر انبیاء را دارد گاهی بعضی می‌گویند: قول به اینکه ائمه عليهم السلام اشرف از انبیاء عليهم السلام هستند، غلو است و حال آنکه غلو نیست و خود ائمه عليهم السلام هم این فضل و برتری را نقل می‌کنند.

البته ما از کنار این سنخ روایات نمی‌گذریم هر چند کعب مورد تأیید نیست، ول متن آن قوی است. البته نسبت به عبارت قبلف که بیان می‌کرد شکل و شمائل امام عصر عليه السلام به شبیه عیسی بن مریم عليه السلام است؛ در روایت قائل به تفکیک می‌شویم.

وَ رَجَعَتْ كَرَجْعَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حضرت عیسی عليه السلام «ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم» و در مورد امام زمان عليه السلام هم در کتب اهل سنت است: منهم من قال لم یولد، منهم من قال ولد و مات و... یعنی اهل سنت همان اختلافاتی که مسیحیان راجع به حضرت عیسی عليه السلام دارند، در مورد امام زمان عليه السلام هم دارند، حضرت عیسی عليه السلام حیات دارند و الآن هستند و هرگاه خداوند تعالی اراده کند، می‌آیند.

پس طبق تفصیلی که ذکر کردیم، آذربایجان در این روایت هم ربطی به جمهوری آذربایجان تازه استقلال یافته ندارد؛ بلکه مربوط به استان شمال غربی ایران است.

أُولَئِكَ كَانُوا عَلَى الضَّلَالِ وَ الْإِرْتِدَادِ: مرحوم صاحب جواهر و غیر ایشان می‌فرماید: اگر می‌گویند اهل سنت کافر هستند نه کفر در برابر اسلام بلکه کفر در برابر ایمان است، مرحوم صاحب جواهر به این مطلب تصریح می‌کند.

وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ: بعضی می‌گفتند: عالم، در روایات دقت کنید، ما گمان می‌کردیم این جمله از فراهیدی است « احتیاج الكل اليه و استغنائه عن الكل دليل على انه امام الكل » بلکه این جمله را صحابه هم گفتند و در کلمات صحابه هم هست که مولا تو از آن‌ها بی‌نیازی و آن‌ها همه به تو نیازمند هستند.

وَ خَرَابِ الزُّورَاءِ وَ هِيَ الرَّيِّ وَ حَسْفِ الْمُزَوَّرَةِ وَ هِيَ بَغْدَادُ: سابق ما پیرامون زوراء بحث کردیم اینکه کعب زوراء را همان ری می‌داند اشتباه است، زوراء در روایات بغداد است. بغداد در آن زمان مصطلح نبود، بغداد در زمان منصور دوانیقی ساخته شد، در روایات نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آبادی در آن مناطق اشاره شده است ولی ظاهراً کلمه بغداد نیامده است و اگر هم آمده به عنوان پیشگوئی است.

وَ حَرْبِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِتْيَانِ أَرْمِينِيَّةٍ وَ آذَرَبَيْجَانِ: آیا این عبارت را به معنای حاکمیت مجدد بنی‌العباس بگیریم که روایاتی در این زمینه در کتاب نهج‌الخلاص نقل شده است و ما این بحث را مفصل بیان کردیم که آیا عباسیون برمی‌گردند و تشکیل حکومت می‌دهند البته با یک فرم و ادبیات جدید مثل جمهوری یا نه اشاره به این است که بین عباسیان و اهل این دو سرزمین درگیری می‌شود و در تاریخ هم اتفاق افتاده است، لازم نیست که علائم ظهور مقارن ظهور باشند مانند خود سقوط عباسیون که یکی از علائم ظهور است اما مقارن نبوده است، عباسیان ۶۵۶ سقوط کردند و حال آنکه در روایات نقل شده که سقوط آن‌ها از علائم ظهور است، لازم نیست که مقارن باشد.

الآن به حسب ظاهر دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان درگیر هستند اما پشت پرده چه فتنه‌ای نهفته، می‌خواهند سلاح‌هایشان را به فروش برسانند یا اینکه می‌خواهند شیعه را تضعیف کند یا اینکه مقدمه است برای تضعیف کشور عزیز ما، خواب‌هایی دیدند که خداوند شرشان را به خودشان برگرداند، می‌خواهند حاکمیت خودشان را در این منطقه تقویت کنند، هر چه هست ما نمی‌دانیم، ما می‌بینیم که دو کشور به حسب ظاهر با همدیگر درگیر هستند، قره‌باغ جزء بلاد اسلامی است و باید به بلاد اسلامی برگردد ولی آیا سازمان‌های جهانی هم همین را می‌گویند یا اینکه کرونا وضع اقتصادی آن‌ها را به هم ریخته، سلاح‌ها روی دستشان مانده، کارخانه‌ها متوقف شده و بیکاری زیاد شده ناچار هستند سلاح بفروشند، مرحوم صدر خیلی زیبا در «مقدمه فلسفتنا» بحث می‌کنند که مسئله دموکراسی که می‌گویند آزادی، از کجا آوردی، کجا خرج کردی، چطور خرج کردی، آزادی فردی، آزادی اقتصادی، این‌ها را زیبا بیان می‌کند، که نتیجه آن فروش سلاح به جهان سوم و کشتار

جهان سوم است، آزاد است، از هر طریقی می‌خواهند بیاورند و هر کجا هم خواستند مصرف کنند و هیچ هم مورد بازخواست قرار نگیرند، این معنای آزادی نزد آنها است.

در مورد جنگ قره‌باغ هم ما نمی‌دانیم به چه انگیزه‌ای هست اما می‌دانیم که انگیزه خیر در این‌ها نیست ولی بالاخره در این روایت هم ندارد که ارمنستان با آذربایجان درگیر می‌شود. بلکه هر دو از طرف عباسیان مورد تهاجم قرار می‌گیرند که یا باید بگوئیم راجع به تاریخ قبل است؛ که آمدند و رفتند؛ یا باید بگوئیم عباسیان دوباره روی کار می‌آیند. و این خیلی بعید است و ما روایات آن را مطرح خواهیم کرد و خواهیم دید که این روایات نمی‌تواند شاهد بر بازگشت عباسیان باشد. روایاتی که از نظر سند صحیح است، دلالت آن‌ها ضعیف است و روایاتی هم که دلالت بر بازگشت عباسیان دارد، از جهت سند ضعیف هستند.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی روایت دوم

بحث ما راجع به بررسی روایات آذربایجان بود که بعضی تلاش دارند بر بحث امروز تطبیق بدهند منتها روایت اولی که نقل کردیم، در آن روایت صحبت « لا بد لنا یا لا بد لنا » بود که مراد فتنه ب یا اصحاب است، که اگر مراد هم فتنه بود، طرفی که این فتنه را راه می‌اندازد را بیان نمی‌کند که بررسی شد. روایت دوم روایتی است که (البته ما با مسامحه روایت می‌گوئیم؛ چون حتی اگر طریق آن عامی باشد، این روایت به پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شود بلکه روایت را کعب نقل می‌کند، ما در معجم شاهد مطلب را نقل کردیم اما مرحوم نعمانی روایت را به تفصیل نقل می‌کند و ما هم برای اینکه استفاده کامل بشود، مفصل روایت را نقل کردیم و شاهد بحث ما دو سطر آخر آن است.

وَ حَرْبٍ وُؤِدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِئْتَانٍ أَرْمِينِيَّةٍ وَ آذَرَبَيْجَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا أَلُوفٌ وَ أَلُوفٌ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُخَلَّى تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتٌ سَوْدٌ تِلْكَ حَرْبٌ يَشُوبُهَا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ الطَّاعُونَ الْأَغْبَرُ.

«و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران (کنایه از کثرت است) نفر در آن کشته می‌شوند، هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچمهای سیاه بر آن به اهتزاز در می‌آید، آن جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک (اشاره به یک بیماری‌های پیچیده است که از عهده آن بر نمی‌آیند و خارج از کنترل و مهار است) آمیخته است.»

ظاهر این روایت این هست که هر دو کشور مورد تهاجم هستند و دولتی هم که متعرض این دو می‌شود، بنی العباس هستند پس ربطی به درگیری دو حکومت و دو جمهوری ندارد.

منابع روایت:

۱. الغيبة للنعمانی: ص ۱۴۸-۱۴۹ ب ۱۰ ح ۴

۲. نوادر الأخبار راوندی: ص ۲۶۸ ح ۱۶- از کتاب غيبة نعمانی، با تفاوت، و «و من نسل علی القائم ...» در آن نیست.

۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۳۲-۵۳۳ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۴۶۴- بعض روایت را از الغيبة نعمانی، و فی سنده «... علی بن الحسین الکوفی ... عمره بنت أوس ... عبد الله بن حمزة بدل ضمرة».

۴. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۲۵ ب ۲۵ ح ۸۹- از غیبه نعمانی، با کمی تفاوت «... و سیماء و هیئه ... مع طلوع النجم الآخر ... علی سیف مجلی ... یستبشر فیها الموت الأحمر و الطاعون الأكبر».

۵. منتخب الأثر: ص ۳۰۰ ف ۲ ب ۳۸ ح ۲- بعض روایت از الغیبه نعمانی.

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۱؛ ص ۳۳۳

پس تنها مدرک این روایت کتاب شریف الغیبه مرحوم نعمانی است.

اما در مورد سند روایت خواهید دید که بعضی از افراد سند موثق نیستند و برخی مجهول هستند البته این حدیث را کنار نمی‌گذاریم زیرا به جز یکی و دو عبارت آن، بقیه روایت قوت متن دارد و در روایات دیگر شواهد دارد.

دو نکته در متن روایت:

نکته اول:

اشاره کردیم اینکه کعب گفته است که امام عصر عليه السلام شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم عليه السلام است، این خلاف روایات ما است؛ زیرا در روایات بیان شده که حضرت ولی عصر عليه السلام شبیه‌ترین مردم از جهت خلق و از جهت اخلاق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و شباهت به حضرت عیسی عليه السلام تنها در این نص آمده است. پس ما از این بخش روایت، که منافات با مبانی اعتقادی یا متون روایات ما دارد، رفع ید می‌کنیم.

سؤال یکی از فضلاء حاضر در درس: با مبانی منافاتی ندارد، فقط بحث جدیدی است؟

استاد: روایتی که می‌گوید کسی که می‌خواهد به حضرت ابراهیم عليه السلام نگاه کند، علی عليه السلام را ببیند و کسی که می‌خواهد به حضرت موسی عليه السلام نگاه کند، علی عليه السلام را ببیند، وجه شبه آن‌ها یکی نیست؛ بلکه هر کدام از یک جهت است. در صورتی که در این روایت یک جهت نیست، بلکه تمام جهات مطرح است «أشبهَ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ هَيْبَةً» یعنی نبی مکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم به حضرت عیسی عليه السلام شبیه تر بوده است. اینگونه نیست. به هر حال ما از این فقره روایت رفع ید می‌کنیم. فقها و اصولیون ما اصل تفکیک در متن را پذیرفتند، مرحوم خوئی در تقریرات اصول‌شان به این مطلب اشاره می‌کند و در فقه در موسوعه شریف‌شان در چند مورد به این مطلب اشاره می‌کند، و در مبانی تکملة المنهاج اشاره می‌کند، مرحوم سبزواری در موسوعه شریف‌شان مذهب الاحکام به این اصل اشاره می‌کند. اگر سند قوی باشد و متن هم قوی باشد؛ اما برخی از عبارات منافات با مبانی داشته باشد، یا آن‌ها را نفهمیم، تفکیک می‌کنیم و آن عبارات را کنار می‌گذاریم.

بخش دیگری از این روایت که محل بحث است مسئلهٔ حرب فرزندان عباس است. این روایات برای برخی دستاویزی شده تا ادعا کنند که عباسیون دوباره، و لو به یک سبک جدید می‌آیند. یکی از ادلهٔ آن‌ها این روایت است و ادلهٔ دیگری هم ذکر می‌کنند که ما به درخواست سید مقاومت (سید حسن نصرالله)، که خداوند به او طول عمر دهد، این بحث را مطرح کردیم و الآن هم نوشتار و گفتار آن در دسترس است. تفصیل مطلب را مراجعه کنید و ما الآن اجمال آن را ذکر می‌کنیم.

روایاتی که مورد استناد بر بازگشت عباسیون قرار گرفته، یا دلالت بر این مطلب ندارد یا اگر دلالت داشته باشند، از جهت سند ضعیف هستند. یکی از آن روایات همین روایت است که اولاً اصلاً این متن روایت نیست؛ بلکه حرف کعب الاحبار است و حال آنکه کعب نزد ما اعتبار ندارد. گاهی هم به روایاتی از ائمه علیهم‌السلام استناد شده که شاید عمده روایات این روایت باشد:

روایات بازگشت عباسیان به قدرت قبل از ظهور:

۱. أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيحِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السَّفِيَّانِيَّ يَقُومُ وَ قَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَ إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ^۱

حسن بن جهم گوید: «به امام رضا عليه السلام عرض کردم: خداوند امور شما را به صلاح گرداند آنان بازگو می‌کنند که سفیانی در حالی قیام می‌کند که بساط سلطنت بنی عباس برچیده شده باشد فرمود: دروغ می‌گویند او قیام می‌کند و بساط سلطنت آنان هنوز برپا است.»

این روایت را دلیل بر بازگشت عباسیون قرار داده‌اند، طبق این روایتف هنگامی که سفیانی می‌آید حکومت آن‌ها برقرار است. ما یا باید در سند این روایت خدشه کنیم، بندنیجی مشکل دارد، عبید الله بن موسی، محمد بن علی قرشی، در مورد بعضی روایات آن گفته شده دروغگو و جعل هستند و بعضی از روایات آن را نمی‌دانیم چه کسی هستند و مجهول هستند.

گاهی هم در متن آن بحث می‌کنیم، بعضی گفتند دو سفیانی هست، ما این بحث را در مباحث خارج مهدویت مطرح کردیم، اگر ما آن مبنا را بپذیریم شاید اشاره به سفیانی اولی است، در این روایت ندارد که سلطنت‌شان برمی‌گردد، رجعتی ندارند بلکه امام می‌فرماید «**إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ**» سلطنت آن‌ها قائم است و این اعم است از اینکه آن‌ها بعد از سقوط دوباره برگشته باشند یا نه هنوز حکومت‌شان ادامه دارد، حکومت عباسیون خیلی طول

۱ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱

کشید ۵۲۴ سال حکومت آن‌ها بود پس «**إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ**» شاید اشاره به این باشد که حکومت‌شان استمرار دارد یا اینکه بعد از سقوط باز می‌گردند. با هر دو معنا سازگار است.

مؤلف این کتاب، یکی از فضلاى عراقى است که در بیروت هستند، در زمانى که در بیروت بودیم (۱۴۲۸هـ.ق)، کتاب "نهج الخلاص" را نوشتند و لطف کردند به من هدیه دادند. به نظر ایشان ظاهراً عباسیان برمی‌گردند. ایشان عنوان می‌دهند «**هلاک العباسیین علی ید السفیانی**» از این عبارت استفاده می‌شود که عباسیان هنگام خروج سفیانی هستند. همان روایت امام رضا علیه السلام «**إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ**»

ایشان می‌نویسد: «**معارک الممهدین مع العباسیین فی البصرة**» یعنی زمینه‌سازان حکومت امام زمان علیه السلام با عباسیان در بصره می‌جنگند.

عنوان اصلی ایشان (**خروج الراية العباسية في بلاد العراق**) است یعنی عباسیون در عراق قیام می‌کنند. سپس شروع می‌کند:

۱. **عودة الحكم العباسی إلى الزوراء** یعنی مرکز حکومت عباسیون عراق خواهد بود.

۲. **حرب العباسیین الجدد ضد الممهدین للمهدی** حکومت تازه روی کار آمده عباسیون با زمینه‌سازان می‌جنگند.

۳. **نهایة ملک العباسیین الجدد**، پایان حکومت مجدد عباسیون، در تمام عناوین ایشان اشاره هست که عباسیون دوباره می‌آیند.

۴. **سقوط الدولة العباسية علی ید الممهدین**

ما به دو سه روایت از روایاتی که ایشان نقل کرده‌اند اشاره می‌کنیم:

۲. **حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقْرِيُّ الْقُمِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْعَرَجِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبَّادَةَ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ: حَطَبْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِالْمَدِينَةِ، فَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَ قُرْبَهَا، ثُمَّ ذَكَرَ قِيَامَ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ أَنَّهُ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا. قَالَ سَلْمَانُ: فَأَتَيْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتَى يَظْهَرُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِكَ! فَتَنَقَّسَ الصَّعْدَاءُ وَ قَالَ: لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَكُونَ أَمُورُ الصَّبْيَانِ، وَ تَضِيحَ حُقُوقِ الرَّحْمَنِ، وَ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ بِالتَّطْرِيْبِ وَ الْأَلْحَانِ، فَإِذَا قَتَلْتُ مَلُوكَ بَنِي الْعَبَّاسِ أَوْلَى الْعَمَى وَ الْأَتْبَاسِ، أَصْحَابَ الرَّمْيِ عَنِ الْأَفْوَاسِ بِوُجُوهِ كَالْتَّرَاسِ، وَ خَرِبَتِ الْبَصْرَةُ، وَ ظَهَرَتِ الْعَشْرَةُ.^۱**

حضرت سلمان علیه السلام می‌گوید: «آدم خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم قائم از فرزندان شما کی قیام می‌کند؟ آن حضرت آهی کشیده، فرمودند:

قائم ظاهر نمی‌شود تا اینکه چند نشانه به وجود آید: حکومت به دست افراد ناآگاه قرار گیرد (صبیان نه از نظر سنی بلکه از جهت عقلی، می‌گویند: بزرگی به عقل است نه به سال، الآن اوضاع دنیا را نگاه کنید دست چه کسی است، آیا دست عقلا است که همین طور کشتار و خونریزی و محاصره و هیچ چیز هم نمی‌فهمند، یک مشت وحشی و آدم‌کش و جلاد که از مرگ انسان‌ها ابائی ندارند، این‌ها اگر واقعا فکر داشتند، امیر مومنان می‌فرماید «أخوک فی الدین أو نظیرک فی الخلق» بالاخره انسان هستند، ببینید امروز برای سگ و گربه بیمارستان هست، دکتر هست و عمل جراحی می‌کنند. از این طرف مردم یمن از کمترین حقوق‌شان محروم هستند و آب برای خوردن هم ندارند، مرگ مردم یمن برای آن‌ها اهمیتی ندارد، این اگر حکومت صبیان نبود اینگونه با بشر برخورد می‌شد، حالا این چیزهایی است که ظاهر است. ولی «ما خفی علیکم اکثر» در ابو غریب چه گذشت؟! در عراق چه گذشت؟! چه با شیعه‌ها کردند و الآن چه می‌کنند؟! یک موقع خودشان هجوم می‌آورند؛ یک وقت جنگ نیابتی راه می‌اندازند. باید چیزی که آن‌ها می‌خواهند اجرا بشود. در سوریه چه کردند؟! در آخر هم قصدشان را از جنگ بیان کردند که برای چپاول نفت سوریه بوده است. حقوق خداوند رحمان (احکام دین خدا) ضایع گردد (در خروج از دین سبقت می‌گیرند، فضای مجازی را ببینید چه خبر است، در تبلیغ علیه دین، خدا و اعتقادات مردم سبقت می‌گیرند، یکی از همین مهره‌های نفاق در یکی از شبکه‌ها می‌گفت: "تخصص من تغییر فرهنگ است." ایشان در شبکه‌های مختلف حضور دارد. کاری کرد که این زن‌هایی که باید بی‌چهار دست و پا بزرگ کنند، سگ بزرگ کنند. خداوند به فریادمان برسد که اگر آتش بیایدف تر و خشک با هم می‌سوزد) قرآن را با تغنی (به غنا) بخوانند، پادشاهان بنی عباس که از دیدن حق محرومند و از شناخت آن ناتوانند، به دست تیراندازان و کماندارانی کشته شوند، که صورت‌هایشان همانند سپر می‌باشد (اشاره است به هجوم مغولها) و بصره خراب گردد.»

ما در بحث قبل اشاره کردیم که لزومی ندارد که علائم مقارن با ظهور باشد بلکه آن چند علامت مقارن ظهور هستند (به یکسال) ولی اینطور نیست که همه علائم مقارن باشند، سقوط عباسیون یکی از علائم است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بازگشت عباسیان به قدرت قبل از ظهور

بحث ما راجع به حوادث آذربایجان بود، روایت دوم در این زمینه را بررسی کردیم، روایت کعب بود که به معصوم منتهی نمی‌شد، متن روایت را خواندیم و عرض کردیم که در متن نکاتی هست که جای تأمل و بحث است، یکی مسئله شباهت امام عصر عجل الله فرجه به حضرت عیسی عجل الله فرجه که این در هیچ روایتی نمی‌باشد، یکی مسئله درگیری ولد عباس که شاهد بحث ما هم بود که یکی از علائم ظهور امام عصر عجل الله فرجه درگیری بنی العباس با ارمنیه و آذربایجان است، این روایت شاهد بحث ما بود الا اینکه در اینجا نیامده که دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان با همدیگر درگیر می‌شوند بلکه یک قدرت ثالثی با این‌ها می‌جنگد و این قدرت ثالث بنی العباس هستند و لازمه این حرف این است که حکومت بنی العباس دوباره روی کار خواهند آمد یا اینکه بگوئیم این قضیه‌ای مربوط به گذشته است. یعنی یا باید بگوئیم که این روایت اشاره به قبل دارد و یکی از علامات ظهور است ولی لازم نیست که علامات مقارن با خود ظهور باشد یا ملتزم بشویم به بازگشت بنی العباس قبل از ظهور که گویا بعضی می‌خواهند این مطلب را بپذیرند و به آن ملتزم بشوند و این مؤلف معاصر روایاتی را در این زمینه نقل می‌کند گویا ایشان می‌خواهد حاکمیت مجدد بنی العباس را بپذیرد لذا عنوان‌هایی را مطرح می‌کند و روایاتی را هم در ذیل آن نقل می‌کند.

هلاک العباسیین علی ید السفیانی: سفیانی در آخر الزمان و نه ماه قبل از ظهور امام عصر عجل الله فرجه است، اینکه عباسی‌ها به دست سفیانی هلاک می‌شوند معنای آن این هست که این‌ها روی کار هستند که به دست سفیانی هلاک می‌شوند. ایشان روایاتی را نقل می‌کند، یکی از روایات از کنز العمال است، کرارا گفتیم که کنز العمال خودش مدرک نیست بلکه مدرک می‌دهد.

۳. و روی عن علی عجل الله فرجه أنه قال: تكون مدينة بين الفرات و دجلة، يكون فيها ملك بنی العباس و هی الزوراء، يكون فيها حرب مفضعة، تسبی فیها النساء، و یدبح فیها الرجال كما تذبح الغنم.^۱

«از امام علی عجل الله فرجه روایت شده که فرمودند: شهری بین فرات و دجله ساخته می‌شود، که در آن حکومت بنی العباس می‌باشد و آن شهر زوراء است، در آن جنگی شدید می‌باشد، که در آن زنان به اسارت برده شوند، و در آن مردان ذبح شوند همانطور که گوسفند را ذبح کنند.»

این روایت ربطی به حکومت مجدد عباسیون ندارد، شاید این روایت اشاره داشته باشد به همان قضیه هلاکو خان که عامه برای انتقام از خواجه طوسی خیلی قضیه را بزرگ می‌کنند البته جنایت بود اما مقصر خود حکومت و خود علمای عامه بودند که با آن‌ها همکاری کردند، هر چه هست این روایت مربوط به عودت عباسیون نیست.

۴. **عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام سمعت حبيبي محمدا صلى الله عليه وآله** يقول: سيكون لبني عمي مدينة من قبل المشرق، بين دجلة و دجيل و قطربل و الصّراء، يشيد فيها بالخشب و الأجرّ و الجصّ و الذهب، يسكنها شرار خلق الله، و جابرة أمتي، أما إنّ هلاكها على يد السفّيانيّ، كآتي بها و الله قد صارت خاوية على عروشها.^۱

ابی حرب بن ابی الأسود دؤلی از پدرش نقل کرد: «علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: شنیدم حبیبم محمد صلى الله عليه وآله می‌فرمود: به زودی برای فرزندان عموی من شهری در جانب مشرق بین دجله و دجیل و قطربل و صراء می‌باشد، این شهر با چوب، آجر، گچ و طلا ساخته شده، بدترین خلق خداوند و ظالمین از امتم در آن ساکن می‌شوند، اما هلاکت آنان به دست سفیانی است، گویا این شهر را می‌بینم، به خدا قسم، شهر ویرانه‌ای شود.»

این روایت هم ربطی به درگیری سفیانی با عباسیون ندارد، بلکه سفیانی با حکومتی که در آنجا هست درگیر می‌شود و شهر را خراب می‌کند.

ما نمی‌خواهیم همه این روایات را بخوانیم زیرا قبلا بازگشت عباسیون را بحث کردیم. اینکه در این روایت بیان شده که بنی‌العباس با آرمینیه و آذربایجان درگیر می‌شوند، اولاً ربطی به قضایای فعلی ندارد چون این دو کشور با هم درگیر هستند و در این روایت بیان شده که قدرت ثالثی با آن‌ها درگیر می‌شود، ثانیاً (ولد بنی‌العباس) یا اشاره به این دارد که عباسیون برمی‌گردند، که باید بگوئیم که این مطلب دلیل می‌خواهد که ما مفصل بحث کردیم و بازگشت عباسیون را نفی کردیم یعنی بازگشت حکومت بنی‌العباس دلیل و مستند روشنی ندارد و یا اینکه این روایت را بر قضایایی که قبلاً بوده است، حمل کنیم. از همه این‌ها بگذریم بحث اعتبار سند آن است و سند آن اصلاً به معصوم منتهی نمی‌شود و بر فرض که خود کعب را ثقه بدانیم، سند آن مشکل دارد.

بررسی سند روایت دوم (جریانات آذربایجان):

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِيرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ

ابن عقده: ایشان مشکلی ندارد.

احمد بن محمد دینوری:

مرحوم مامقانی راجع به ایشان می‌فرماید:

و لم أقف فيه إلّا على قول الشيخ رحمه الله في باب من لم يرو عنهم ^{عليه السلام}^١

در مورد ایشان مطلبی نیافتیم مگر فرمایش شیخ که او را در باب کسانی که از ائمه ^{عليهم السلام} روایت نکردند، آورده است.

مرحوم وحید بهبهانی که در توثیق رجال سعة مشرب دارند و سعی می‌کنند از که از چهار چوب توثیق به لفظ ثقه خارج شوند و طرق متعددی را برای توثیق رجال مطرح می‌کند، می‌فرماید:

ثم إنّ في تعليقه الوحيد قدس سره أنه: من المشايخ الذين يروون عن الحسن بن سعيد، فلاحظ ترجمته، و تأمل.^٢

«ایشان از مشایخ است و از حسن بن سعید روایت نقل می‌کند پس ترجمه او را ملاحظه کن و تأمل کن.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قلت: قد كناه النجاشي رحمه الله هناك ب: أبي العباس، و يظهر من كلامه نوع تأمل فيه، حيث عدّ جمعا روبا عن الحسن بن سعيد، و جعل المعتمد بين أصحابنا رواية الأشعري، فإنّ فيه نوع تعريض بالباقيين، و منهم الدينوري هذا، و لعلّه إلى ذلك ينظر أمر الوحيد بالتأمل.^٣

«نجاشی او را با کنیه ابو العباس ذکر کرده است، و از کلام او نوعی تأمل در مورد مترجم ظاهر می‌شود زیرا جمعی را که از حسن بن سعید روایت کردند را برشمرده و روایات اشعری را مورد اعتماد بین اصحاب قرار داده است که در این نوعی تعریض به بقیه است که از آن جمله دینوری است و شاید امر مرحوم وحید به تأمل به این مطلب نظر دارد.»

پس احمد بن محمد دینوری مشکل دارد البته طریق دیگری برای اثبات حسن مترجم وجود دارد، در بحر الانوار از دینوری نقل شده است:

نجم، كتاب النجوم رُوينا بِإِسْنَادِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ الدِّينَوْرِيِّ السَّرَّاجِ الْمُكَنِّيِّ بِأَبِي الْعَبَّاسِ الْمَلَقَّبِ بِأَسْتَارِهِ قَالَ أَنْصَرَفْتُ مِنْ أَرْدَبِيلَ إِلَى دِينَوَرٍ أُرِيدُ أَنْ أَحْجَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ

١ تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديث)؛ ج ٧؛ ص ٣٠٠

٢ تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديث)؛ ج ٧؛ ص ٣٠٠

٣ تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديث)؛ ج ٧؛ ص ٣٠٢

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بِسَنَةِ أَوْ سَنَتَيْنِ وَ كَانَ النَّاسُ فِي حِيرَةَ فَاسْتَبَشَرَ أَهْلُ دِينَورَ بِمُؤَافَاتِي وَ اجْتَمَعَ الشَّيْعَةُ عِنْدِي فَقَالُوا اجْتَمَعَ عِنْدَنَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ مَالِ الْمَوَالِي وَ نَحْتَاجُ أَنْ نَحْمِلَهَا مَعَكَ وَ تَسْلَمَهَا بِحَيْثُ يَجِبُ تَسْلِيمُهَا قَالَ فَقُلْتُ يَا قَوْمَ هَذِهِ حِيرَةُ وَ لَا نَعْرِفُ الْبَابَ فِي هَذَا الْوَقْتِ قَالَ فَقَالُوا إِنَّمَا اخْتَرْنَاكَ لِحَمْلِ هَذَا الْمَالِ لِمَا نَعْرِفُ مِنْ ثِقَّتِكَ وَ كَرَمِكَ فَاعْمَلْ عَلَيَّ أَنْ لَا تُخْرِجَهُ مِنْ يَدَيْكَ إِلَّا بِحُجَّةٍ قَالَ فَحَمِلَ إِلَيَّ ذَلِكَ الْمَالُ فِي صُرِّ بِاسْمِ رَجُلٍ رَجُلٍ فَحَمَلْتُ ذَلِكَ الْمَالَ وَ خَرَجْتُ فَلَمَّا وَافَيْتُ قَرْمِيسِينَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ مُقِيمًا بِهَا فَصَرْتُ إِلَيْهِ مُسَلِّمًا فَلَمَّا لَقِينِي اسْتَبَشَرَ بِي ثُمَّ أُعْطَانِي أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَيْسٍ وَ تَخَوْتُ ثِيَابَ الْوَانِ مُعَكَّمَةً لَمْ أَعْرِفْ مَا فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِي احْمِلْ هَذَا مَعَكَ وَ لَا تُخْرِجَهُ عَنْ يَدِكَ إِلَّا بِحُجَّةٍ قَالَ فَاقْبَضْتُ الْمَالَ وَ التَّخَوْتُ بِمَا فِيهَا مِنَ الثِّيَابِ فَلَمَّا وَرَدْتُ بَغْدَادَ لَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ غَيْرَ الْبَحْثِ عَمَّنْ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالنِّيَابَةِ فَقِيلَ لِي إِنَّ هَاهُنَا رَجُلًا يُعْرِفُ بِالْبَاقِطَانِيِّ يَدْعَى بِالنِّيَابَةِ وَ آخَرَ يُعْرِفُ بِإِسْحَاقَ الْأَحْمَرَ يَدْعَى النِّيَابَةَ وَ آخَرَ يُعْرِفُ بِأَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ يَدْعَى بِالنِّيَابَةِ قَالَ فَابْدَأْتُ بِالْبَاقِطَانِيِّ وَ صِرْتُ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مَهِيْبًا لَهُ مَرْوَةٌ ظَاهِرَةٌ وَ فَرَسٌ غَرِيبٌ وَ غِلْمَانٌ كَثِيرٌ وَ يَجْتَمِعُ النَّاسُ عِنْدَهُ يَتَنَازَرُونَ قَالَ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ وَ قَرَّبَ وَ سَرَّ وَ بَرَّ قَالَ فَأَطَلْتُ الْقُعُودَ إِلَى أَنْ خَرَجَ أَكْثَرُ النَّاسِ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ دِينِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ دِينَورَ وَافَيْتُ وَ مَعِيَ شَيْءٌ مِنَ الْمَالِ أَحْتَاجُ أَنْ أُسَلِّمَهُ فَقَالَ لِي احْمِلْهُ قَالَ فَقُلْتُ أُرِيدُ حُجَّةً قَالَ تَعُودُ إِلَيَّ فِي غَدٍ قَالَ فَعُدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرْتُ إِلَى إِسْحَاقَ الْأَحْمَرَ فَوَجَدْتُهُ شَابًا نَظِيفًا مَنزَلُهُ أَكْبَرُ مِنْ مَنزِلِ الْبَاقِطَانِيِّ وَ فَرَسُهُ وَ لِبَاسُهُ وَ مَرْوَتُهُ أَسْرَى وَ غِلْمَانُهُ أَكْثَرُ مِنْ غِلْمَانِهِ وَ يَجْتَمِعُ عِنْدَهُ مِنَ النَّاسِ أَكْثَرُ مِمَّا يَجْتَمِعُ عِنْدَ الْبَاقِطَانِيِّ قَالَ فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَحَّبَ وَ قَرَّبَ قَالَ فَصَبَّرْتُ إِلَيْهِ أَنْ خَفَّ النَّاسُ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ حَاجَتِي فَقُلْتُ لَهُ كَمَا قُلْتُ لِلْبَاقِطَانِيِّ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مُتَوَاضِعًا عَلَيْهِ مُبْطَنَةٌ بَيْضَاءُ قَاعِدٌ عَلَى لَبْدٍ فِي بَيْتٍ صَغِيرٍ لَيْسَ لَهُ غِلْمَانٌ وَ لَا مِنْ الْمَرْوَةِ وَ الْفَرَسِ مَا وَجَدْتُ لِعَيْرِهِ قَالَ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ الْجَوَابَ وَ أَدْنَانِي وَ بَسَطَ مِنِّي ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي وَافَيْتُ مِنَ الْجَبَلِ وَ حَمَلْتُ مَالًا قَالَ فَقَالَ إِنَّ أَحَبُّتَ أَنْ يَصِلَ هَذَا الشَّيْءُ إِلَيَّ مَنْ يَجِبُ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ تَخْرُجُ إِلَيَّ سُرْمَنْ رَأَى وَ تَسْأَلُ دَارَ ابْنِ الرِّضَا وَ عَنْ قُلَانِ بْنِ قُلَانِ الْوَكِيلِ وَ كَانَتْ دَارُ ابْنِ الرِّضَا غَامِرَةً بِأَهْلِهَا فَإِنَّكَ تَجِدُ هُنَاكَ مَا تُرِيدُ.^١

ابی عباس دینوری سراج ملقب به آستاره می گوید:

«یک یا دو سال پس از شهادت حضرت امام عسکری عليه السلام برای رفتن به حج، از اردبیل به دینور^۲ آمدم در حالی که مردم (درباره جانشین امام عليه السلام) در حیرانی بودند. اهل دینور، خبر آمدنم را که شنیدند خوشحال شدند و شیعیان، دورم جمع شدند و گفتند: شانزده هزار دینار نزد ما جمع شده از اموال موالی (دوستداران یا ایرانیان) و می خواهیم آن را با تو بفرستیم تا به هرکس که می باید، بدهی. به آنان گفتم: اکنون، در شرایط حیرت قرار داریم

١ بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ٥١؛ ص ٣٠٠

٢ دینور شهری در کردستان ایران است.

و امامی را که باید اموال را به او تقدیم نماییم، نمی‌شناسیم. اما آنان گفتند: با توجه به اعتماد و کرامتی که در تو سراغ داریم، آن‌ها را ببر و جز با مشاهده دلیل و نشانه به کسی مده.^۱

ابی عباس می‌گوید: هر قسمت از آن مال با اسم صاحبش در کیسه‌ای قرار داده شد و آن‌ها را برداشتم و بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین (کرمانشاه) که محل سکونت احمد بن حسن بود رسیدم، نزد او رفتم و سلام نمودم. هنگامی که مرا دید، خوشحال شد و کیسه‌ای را با هزار دینار همراه پارچه‌ای رنگارنگ، که نمی‌دانستم درون آن چیست، به من داد و گفت: این‌ها را با خود ببر و غیر از امام علیه السلام، کسی آن را از دستت خارج نسازد.

می‌گوید: آن مال و پارچه را به همراه آن‌چه درون آن بود، از او گرفتم. وقتی که وارد بغداد شدم، هدفی جز یافتن کسی که نماینده امام علیه السلام باشد، نداشتم. به من گفتند که این‌جا شخصی معروف به باقطنی و شخص دیگری مشهور به اسحاق احمر و نیز دیگری که نامش ابا جعفر عمری است، هستند که ادعای نمایندگی امام علیه السلام را دارند.

ابی عباس می‌گوید: از باقطنی شروع کردم و نزدش رفتم و او را دیدم. شیخی بود با دلیری آشکار و اسب‌های عربی و غلامان بسیار که مردم گرد او جمع شده بودند و گفت و گو می‌کردند. بر او وارد شدم و سلام کردم، به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود برد و گرمی داشت و با من به گفت‌وگو نشست. نشستن خود را طولانی کردم تا آن‌که بیشتر مردم بیرون رفتند و او از خواسته من پرسید. برایش توضیح دادم که از اهل دینور هستم و همراه خود اموالی دارم و می‌خواهم آن را تقدیم نمایم. گفت: آن را بگذار. من گفتم: دلیل می‌خواهم. گفت: فردا به نزد من بیا. احمد می‌گوید: فردا نزد او بازگشتم، اما نشانی از حجت نبود. روز سوم نیز رفتم، ولی باز هم دلیلی نیاورد.^۲

۱ البته راوی این روایت خود دینوری است، مرحوم خوئی می‌فرماید: اگر کسی روایتی را که دال بر توثیق و تعریف خودش است را نقل کند این مستلزم دور است چون قبول این روایت متوقف بر وثاقت راوی می‌باشد و وثاقت راوی هم از طریق روایتی که خودش نقل کرده می‌خواهد اثبات شود، مرحوم امام خمینی بیش از این می‌فرماید: نقل روایت دال بر مدح مترجم موجب سوء ظن است البته این متن را خواهید دید به این نحو نیست.

۲ بعد از فوت مرحوم خوئی آقای سید حسن خراسان می‌گوید: یک کسی مقداری پول آورده بود، آن‌ها را در خانه آقای بهشتی بردم که این‌ها وجوهات است، فرمودند: نه من نمی‌خواهم مرجع بشوم، می‌گوید هر چه گفتم قبول نکرد. پول‌ها را به خانه آقای سبزواری بردم. گفتند: نه قبول نمی‌کنم! گفتم: من چکار بکنم و پول‌ها را در خانه‌اش انداختم و رفتم. آقای سبزواری فردا صبح کیسه پول را آورد و گفت: من این بار را قبول نمی‌کنم. همین طور این پول مانده بود تا اینکه آیه الله العظمی سیستانی قبول کردند.

این قضیه را آقای مرعشی برای من نقل کردند، راجع به اخلاق و ادب و تدین امام خمینی علیه السلام، گفت: آقای صدوقی برای من پول زیادی فرستاد زمانی که دست امام خالی بود، فشار حکومت شاه بود که پول دست امام نرسد، ایشان پول زیادی فرستاد که این ثلث اموال یکی از آقایون تجار یزد است و وصیت کرده که ثلث پولش را به مرجع وقت که در یزد اکثرًا از او تقلید می‌کنند، بدهند و مرجع وقت امام خمینی علیه السلام بود، شب خدمت ایشان رفتم، گفت: ایشان نگفتند که به خمینی بدهید بلکه گفته به مرجع اکثریت بدهید و از کجا می‌دانید که من مرجع اکثریت هستم، تو شهادت می‌دهی؟ گفتم: بله فرمود: اخوی شما شهادت می‌دهد؟ گفتم: نمی‌دانم فرمود: اگر شهادت داد بیار (یعنی دو نفر شوند) گفتم: پول را فرمود: نه (در حالی که امام به این پول برای شهریه طلاب نیاز داشت)، می‌گوید: هر چه گفتم بپذیرید گفتند: نه ببر می‌گوید: مانندم چکار بکنم (تجف اشرف بانک کم هست)، به اخوی گفتم، گفت: نه من نمی‌دانم چطور شهادت بدهم. نامه‌ای به یزد نوشتم (در آن موقع نامه در این خصوص آسان نبود) شش ماه طول کشید تا آقای صدوقی استشهاد درست کرد و صدها نفر امضا کردند که اکثریت در یزد از امام خمینی علیه السلام تقلید می‌کنند، این را نزد امام خمینی علیه السلام آوردم و ایشان تازه پذیرفت. شش ماه طول کشید تا امام خمینی علیه السلام پول را قبول کنند حال اینکه این نواب مدعی می‌گویند: پول را بیاور، خدا رحمت کند مرحوم رضا عبد الهادی شیرازی را، از مرحوم کوشکی

پس از او نزد اسحاق احمر رفتیم. جوانی پاکیزه بود که منزلش از منزل باقطنی بزرگ‌تر، اسب‌ها و البسه و دلیری و غلامانش از او بیشتر، و افراد زیادی دورش حلقه زده بودند. داخل شدم و سلام نمودم، به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود برد. صبر کردم تا از جمعیت کاسته شود. سپس از حاجتم سؤال کرد. آن چه را به باقطنی گفته بودم، به او نیز گفتم، و سه روز نزد او رفتم اما حجتی برایم نیاورد.

ابی عباس می‌گوید: لذا، نزد ابا جعفر عمری رفتم و او را شیخی متواضع، بر اسبی سفیدرنگ، در خانه‌ای کوچک که غلام و کنیز و اسبی، مانند آن دو نفر دیگر نداشت، نشسته بر پشم، یافتیم. سلام کردم و جواب مرا داد و مرا نزد خود برد و سنگینی بار و شرمندگی‌ام را زدود.

سپس از حالم پرسید، به او گفتم که حامل امالی هستم. گفت: اگر دوست داری که این اموال به آن که باید برسد باید به سامرا، به خانه ابن الرضا (امام عسکری) علیه السلام بروی و فلان وکیل را بجویی، که آن چه می‌خواهی را آنجا خواهی یافت. ^۱ «

شنیدم که گفت: نشسته بودم که یک تاجری آمد و گفت: آقا من مقلد شما هستم، پول‌ها را اشتباهی جای دیگه بردم، ایشان فرمود: بنده و آن بزرگوار هر دو نوکر یک آقا هستیم. آقای کوشکی می‌گوید: یک کسی آنجا نشسته بود، گفت: از این به بعد دیگر پول را همینجا بیاورید، دیدم آقا آنقدر ناراحت شد، سر برداشت سه دفعه گفت: لا حول و لا قوة الا بالله بازهم از این حرف‌ها.

۱ اخوی ما می‌گوید: صبح زود آقایی منزل آمد و کیسه‌ای همراه داشت که صد میلیون تومان در آن بود. به پدرم گفت: این وجوهات است، برای شما آوردم. پدرم فرمود: مقلد چه کسی هستی؟ گفت: مقلد امام خمینی علیه السلام فرمود: خانه ایشان این طرف است. اخوی می‌گفت: هر چه اصرار کرد که من دوست دارم پول را به شما بدهم؛ فرمود: نه پول را ببر آنجا. علمای ما دین مردم را این‌گونه حفظ کردند.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت دوم (احمد بن محمد دینوری):

عرض کردیم که احمد بن محمد دینوری به حسب ظاهر توثیقی ندارد لکن مطلبی راجع به ایشان در کتاب بحار الانوار به استناد کتاب نجوم ابن طاووس نقل شده که این مطلب حکایت از ولایت‌مداری و ایمان و تعهد او دارد. قضیه اطمینان مردم به ایشان بوده و وجوهات را به ایشان دادند و ایشان هم به دنبال حجت خدا بودند تا اینکه موفق شد بعد از تفحص نسبت به حجت خداوند، اموال را به نماینده امام برساند و این مطالب همه دلالت بر اعتبار و وثاقت احمد بن محمد دینوری دارد، قضیه روایتی بود که مرحوم مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند:

قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَضَيْتُ نَحْوَ سَرْمَنْ رَأَى وَ صِرْتُ إِلَى دَارِ ابْنِ الرِّضَا وَ سَأَلْتُ عَنِ الْوَكِيلِ فَذَكَرَ الْبَوَّابُ أَنَّهُ مُشْتَغِلٌ فِي الدَّارِ وَ أَنَّهُ يَخْرُجُ أَيْفَاءً فَقَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ أَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ فَخَرَجَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقُمْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ أَخَذَ بِيَدِي إِلَى بَيْتِ كَانَ لَهُ وَ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي وَ مَا وَرَدَتْ لَهُ فَعَرَفْتُهُ أَنِّي حَمَلْتُ شَيْئاً مِنَ الْمَالِ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَبَلِ وَ أَحْتَاَجُ أَنْ أُسَلِّمَهُ بِحُجَّتِهِ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَدَّمَ إِلَيَّ طَعَاماً وَ قَالَ لِي تَعَدَّ بِهَذَا وَ اسْتَرِحْ فَإِنَّكَ تَعِبْتَ فَإِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ صَلَاةِ الْأُولَى سَاعَةً فَإِنِّي أَحْمِلُ إِلَيْكَ مَا تُرِيدُ قَالَ فَأَكَلْتُ وَ نِمْتُ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ نَهَضْتُ وَ صَلَّيْتُ وَ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَشْرَعَةِ فَاعْتَسَلْتُ وَ نَضَرْتُ [أَوْ] انصرفت إلى بيت الرجل و سكنت إلى أن مضى من الليل ربعه فجاءني بعد أن مضى من الليل ربعه و معه درج فيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاقِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّيَنُورِيُّ وَ حَمَلَ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَذَا وَ كَذَا صُرَّةً فِيهَا صُرَّةٌ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ كَذَا وَ كَذَا دِينَاراً إِلَى أَنْ عَدَدْتُ الصَّرَرَ كُلَّهَا وَ صُرَّةٌ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ الدَّرَاعِ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَاراً.

قَالَ فَوْسُوسَ إِلَى الشَّيْطَانِ فَقُلْتُ إِنَّ سَيِّدِي أَعْلَمَ بِهَذَا مِنِّي فَمَا زِلْتُ أَقْرَأُ ذِكْرَهُ صُرَّةً صُرَّةً وَ ذَكَرْتُ صَاحِبَهَا حَتَّى أَتَيْتُ عَلَيْهَا عِنْدَ آخِرِهَا ثُمَّ ذَكَرْتُ قَدْ حُمِلَ مِنْ قَرْمِيسِينَ مِنْ عِنْدِ أَحْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَادَرَائِيِّ أَحْيَى الصَّوَّافِ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَذَا وَ كَذَا تَخْتاً مِنَ الثِّيَابِ مِنْهَا تُوْبٌ فَلَانَ وَ تُوْبٌ لَوْنُهُ كَذَا حَتَّى نَسَبَ الثِّيَابَ إِلَى آخِرِهَا بِأَنْسَابِهَا وَ الْوَانِهَا قَالَ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَ شَكَرْتُهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ إِزَالَةِ الشَّكِّ عَنْ قَلْبِي فَأَمَرَ بِتَسْلِيمِ جَمِيعِ مَا حَمَلْتُ إِلَيَّ حَيْثُ يَأْمُرُنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْعَمَرِيُّ قَالَ فَانصرفت إلى بغداد و صرت إلى أبي جعفرٍ العمريّ قال و كان خروجي و انصرافي في ثلاثه أيام قال فلما بصر بي أبو جعفرٍ عليه السلام قال لِمَ لَمْ تَخْرُجْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مِنْ سَرْمَنْ رَأَى انصرفت قال فإنا أحدث أبا جعفرٍ بهذا إذ وردت رُقْعَةٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمَرِيِّ مِنْ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْأَمْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مَعَهَا دَرَجٌ مِثْلُ الدَّرَجِ الَّذِي كَانَ مَعِيَ فِيهِ ذِكْرُ الْمَالِ وَ الثِّيَابِ وَ أَمَرَ أَنْ يُسَلَّمَ جَمِيعُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْقَطَّانِ الْقُمِّيِّ فَلَبَسَ أَبُو جَعْفَرٍ الْعَمَرِيُّ ثِيَابَهُ وَ قَالَ لِي أَحْمِلْ مَا مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْقَطَّانِ الْقُمِّيِّ قَالَ فَحَمَلْتُ الْمَالَ وَ الثِّيَابَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْقَطَّانِ وَ سَلَّمْتُهَا إِلَيْهِ وَ خَرَجْتُ

إِلَى الْحَجِّ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى دِينُورَ اجْتَمَعَ عِنْدِي النَّاسُ فَأُخْرِجْتُ الدَّرَجَ الَّذِي أُخْرِجُهُ وَكَيْلُ مَوْلَانَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
إِلَى وَ قَرَأْتُهُ عَلَى الْقَوْمِ فَلَمَّا سَمِعَ بِذِكْرِ الصَّرَةِ بِاسْمِ الدَّرَاعِ سَقَطَ مَغْشِيَةً عَلَيْهِ وَ مَا زِلْنَا نُعَلِّلُهُ حَتَّى أَفَاقَ فَلَمَّا أَفَاقَ
سَجَدَ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِالْهَدْيَانِ الْآنَ عَلِمْتُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّتِهِ هَذِهِ
الصَّرَةُ دَفَعَهَا وَ اللَّهُ إِلَيَّ هَذَا الدَّرَاعُ لَمْ يَقِفْ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَخَرَجْتُ وَ لَقِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَا الْحَسَنِ
الْمَادَرَائِيَّ وَ عَرَفْتُهُ الْخَبَرَ وَ قَرَأْتُ عَلَيْهِ الدَّرَجَ فَقَالَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا شَكَّكَتُ فِي شَيْءٍ فَلَا تَشْكُ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ
جَلَّ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّتِهِ.^١

ابی عباس می گوید:

«از نزد او (ابوجعفر عمری) بیرون آمدم و راه سامرا را پیش گرفتم و به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم و سراغ آن
نماینده را گرفتم. دربان گفت که هم اکنون مشغول کاری است و به زودی بیرون خواهد آمد. کنار در، به انتظار
نشستم؛ پس از لحظه‌ای بیرون آمد. برخاستم و به او سلام گفتم. دست مرا گرفت و به خانه‌اش برد و دلیل
آمدنم را پرسید. به او گفتم که مالی را از ناحیه جبل با خود آورده‌ام و می‌خواهم آن را به حجت تقدیم نمایم.
گفت: باشد. سپس طعامی برایم آورد و به من گفت: از این غذا بخور و استراحت کن که خسته هستی و تا وقت
نماز فرصتی است، و من آن چه را می‌خواهی برایت خواهم آورد.

ابی عباس می گوید: غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم. سپس به حمام رفتم و غسل
نمودم، و به خانه آن مرد بازگشتم و صبر کردم، تا آن که بخشی شب سپری شد. در آن هنگام، او در حالی که
همراه خود توقیع مبارکی داشت، نزد من آمد. در آن نوشته بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان. احمد بن محمد دینوری رسیده، و شانزده هزار دینار در فلان و فلان کیسه‌ها با
خود دارد. از آن جمله، کیسه‌ای است از فلان شخص دارای فلان قدر دینار و کیسه‌ای از دیگری (با ذکر نام)
دارای فلان قدر دینار است. [تا آن که تمام کیسه‌ها به آخر رسید] و کیسه‌ای از فلان ذراع محتوی شانزده دینار
است.

می گوید: شیطان مرا وسوسه کرد که آقاییم از من به این (اموال) آگاه‌تر بودند، و آن اسامی را تا پایانش خواندم.
سپس فرموده بودند: و در میان آن‌ها از قرمیسین، از برادر پشم فروشم احمد بن حسن مادرایبی، کیسه‌ای است
که در آن هزار دینار و فلان تعداد لباس است، از آن جمله فلان لباس و لباسی دیگر به فلان رنگ تا آن که
تمام لباس‌ها را با ذکر صاحب و رنگ‌های آن برشمردند. خداوند را سپاس گفتم، و او را به سبب منّتی که بر من
نهاد و شک مرا برطرف کرد، شکر نمودم.^٢

١ بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ٥١؛ ص ٣٠٠

٢ مرحوم مجلسی این روایت را در باب معجزات امام زمان علیه السلام می‌آورد، معجزات و کرامات امام زمان علیه السلام کمتر بحث می‌شود. تأکید کنیم که نه تنها پول‌ها
به کسی داده نشده که بداند چقدر است، خود ایشان هم نمی‌دانسته، سپس نامه به تفصیل و جزئیات می‌آید، البته شأن امام علیه السلام خیلی از این‌ها بالاتر است.

آنگاه وکیل امام علیه السلام دستور داد تا همه آن چه را آورده بودم، با خود ببرم.^۱ و مطابق فرمایش ابا جعفر عمری عمل کنم. به نزد ابا جعفر در بغداد رفتم. رفت و آمد من سه روز به طول انجامید. همین که نگاه ابا جعفر به من افتاد، گفت: چرا به سامرا نرفتی؟ عرض کردم: سرورم، از سامرا می آیم.

ابی عباس می گوید: مشغول گفت و گو با ابا جعفر بودم که توقیعی از جانب مولایمان علیه السلام به او رسید و درون آن مطالبی مانند آن چه همراه من بود درباره بیان صورت اموال و لباس ها درج شده بود، و به او فرموده بودند که همه آن ها را به محمد بن قطان قمی تقدیم کند. لذا ابا جعفر لباس پوشید و به من گفت: آن چه را همراه آورده ای، بردار و به منزل محمد بن قطان بیاور. می گوید: اموال و لباس ها را به منزل محمد بن قطان بردم و تقدیم او کردم و به قصد حج بیرون آمدم.^۲

پس از آن که به دینور بازگشتم، مردم گرد من جمع شدند، و من توقیعی را که وکیل مولایمان علیه السلام به من داده بود بیرون آوردم و برای آنان خواندم. همین که به ذکر کیسه منسوب به ذراع رسید، او غش کرد و افتاد. مراقب او بودیم تا به هوش آید. همین که به هوش آمد به سجده افتاد و خداوند را شکر کرد و سپس گفت: سپاس خداوندی را که بر ما به هدایت منت نهاد. اکنون دانستم که زمین از حجت حق خالی نمی ماند. به خدا این کیسه را آن ذراع به من داده بود و هیچ کس جز خداوند از آن آگاه نبود.

این ها چیزهای عادی هست، قصه میرزای شیرازی که ما از آیه الله حسین کرمانی شنیدم که آن بنده خدا پولش در مکه تمام می شود، متوصل به آقا امام زمان علیه السلام می شود، آقا در طواف پول را که ۲۰ تومان بوده به او می دهد و می فرماید: نزد میرزای شیرازی برو و تتمه را از او بگیر و به او بگو: به این علامت که از مکه که برگشتید به سوریه برای زیارت عمه ام زینب رفتید، صبح زود به آنجا رسیدید، تو بودی و (ظاهراً) آخوند خراسانی و دیدید نیاز به جارو کردن دارد، آخوند خراسانی عیاش را پهن کرد و جارو کرد و آشغال ها را در عباش گذاشت و بیرون ریخت. می گوید: من نزد مرحوم میرزای شیرازی رفتم و جریان را برای ایشان گفتم و نگفتم چقدر پول در جیبم هست، ایشان به من گفت: این مقدار را بگیر، بیست تومان هم در جیبت هست، این ها را نوکران امام زمان علیه السلام انجام می دهند، امام زمان علیه السلام روحی فداه خیلی بالاتر از این چیزها هستند.

۱ ایشان هم پول ها را نگرفتند، این ها انسان های خودساخته ای بودند. خدا رحمت کند مرحوم آیه الله سید احمد خوانساری را، چی از ایشان عرض کنم، هاله ای از نور بود واقعا، نگاهش که می کردی کانه آقا امام کاظم روحی فداه است، من با پدرم نزد ایشان رفتم، پدرم خم شد تا دست ایشان را ببوسد، فرمود: من یک روز درس ایشان شرکت کرده بودم. ایشان پول دست نمی گرفت، بازار تهران و پول های وجوهات دست نمی گرفت و خودشان تحویل نمی گرفتند. برای دایی ما تعریف کرده بودند، ایشان خانه نداشت، بازاری ها یک خانه خریدند و بعد از نماز به ایشان گفتند: آقا بیایید خانه را متبرک کنید، آمدند خانه را دیدند و گفتند: مبارک باشد، گفتند: این خانه را برای شما خریدیم، فرمودند: نه من نمی خواهم. می خواهم عرض بکنم که این هایی که از این مکتب هستند و شاگردان این مکتب هستند، روحتان همین است، از همه چیز گذشتند، پدرم می گفت: ما این هوای نفس را ریختیم در کذا، آن ها از این چیزها گذشتند و به یک مراحل دیگری رسیدند و چیزهای دیگری را می بینند، این ها کوچک است و شاید هم تعجب کنند، یکبار درس آقای مکارم بودم، خدا ایشان را حفظ کند، چهل سال قبل شب های پنجشنبه درس عقائد داشتند و پنج دقیقه آخر را اخلاق می فرمودند بعد این قصه را فرمودند، دیدید بچه ها با گل خانه برای خودشان درست می کنند بعد یکی می زند خراب می کند و با همدیگر دعوا می کنند، وقتی آن ها را می بینی، می گویی: این ها به چه خوش هستند و به چه فکر می کنند بعد فرمودند: در این دنیا کسانی هستند که به ما اینطوری نگاه می کنند که درگیر چی هستند و به چی دل خوشی دارند.

۲ سید ابو الحسن اصفهانی نمونه زهد بود، می گفت: خواب دیدم، فرمود: هنوز درگیر مسائل مالی هستی در حالی که ایشان نمونه زهد که گاهی در خانه اش چیزی نبود که به زن و بچه اش بدهد، خجالت می کشید که به خانه برود و تا پاسی از شب بیرون می ماند.

شخصی نزد آیه الله بروجردی آمده و وجوهاتی را تحویل ایشان می دهد، سپس عقب عقب به سید نگاه می کند، سؤال می کند که چیه؟ می گوید: می خواهم خوب چهره دار در ذهنم بماند که قیامت بگویم خدایا من پول را به ایشان دادم، سید گریه می کند، اعتقادات این ها از من طلبه من بهتر است، بعضی با هزار حيله حلال و حرام می کنند اما به این متدینین تا گفته می شود وجوهات را پرداخت کن تمام هست، چطوری نان درمی آورند، به قول آقای وحید پایشان تا زانو در گل هست برای کشاورزی بعد هم می آید وجوهاتش را پرداخت می کند که دینش را حفظ کند، آقای وحید این جمله را فرمود: این خاکی که به کفش او هست بر عمامه من شرافت دارد، اعتقادات این ها محکم و بعضی از ما تلاش می کنیم اعتقاداتشان را خراب بکنیم.

ابی عباس می‌گوید: بیرون آمدم و روزی از روزها ابو الحسن مادرایی را دیدم و آن ماجرا را برایش بازگفتم و آن توقیع را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در چیزی شک نکردم، هرگز تردید مکن که خداوند عز و جل، زمین را از حجت خالی نمی‌گرداند.»

از این شواهد حُسن احمد بن محمد دینوری استفاده می‌شود.

بحث ما راجع به سند روایت کعب بود.

محمد بن قطان قمی:

مرحوم خوئی راجع به ایشان یک بحث مختصری دارند، می‌فرماید: شیخ گفته است: ایشان وکیل امام است و امام حسن عسکری علیه السلام را هم درک کرده است، راجع به ایشان در شرح حال احمد بن ابراهیم ابو حامد مراغی بحث شده است. او گفته است: ایشان ثالثی در روی زمین ندارد. آقای مراغی مطالبی نقل می‌کند و مرحوم خوئی اشکال به حرف‌های ایشان می‌کند.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت دوم (محمد بن قطان قمی)

بحث ما پیرامون بررسی روایات آذربایجان بود، روایت دوم روایت کعب الاحبار را نقل کردیم و گفتیم که متن روایت به جز دو فقره آن، شواهد دارد البته روایت هیچ ربطی به وضع فعلی ارمنستان و آذربایجان ندارد ولی چون ما بنا بر بررسی روایات داشتیم این روایت را بررسی کردیم. سپس به بررسی سند آن پرداختیم و معلوم شد که این روایت از نظر سند مشکل دارد، مرحوم نعمانی از ابن عقده نقل می‌کند و ابن عقده از احمد بن محمد دینوری نقل می‌کند. نظر ما در مورد احمد بن محمد دینوری بر این شد که می‌توان حُسن او را از روایتی که نقل کردیم استفاده کرد. طبق توقیعی که از امام عصر عجل الله فرجه رسید، سفیر دوم محمد بن عثمان مأموریت یافت که وجوهات را در معیت دینوری نزد محمد بن قطان قمی ببرند. به مناسبت، ما یک مقدار در مورد محمد بن قطان قمی و شخصیت او بحثی کردیم که شخصی به نام ابو حامد مراغی گفته است: او سومی ندارد، مرحوم خوئی به آقای مراغی اشکال می‌کند و عرض کردیم که حاصل اشکال مرحوم خوئی، همان دور است. در ادامه پیرامون دوری که مرحوم خوئی مطرح می‌کند، توضیح می‌دهیم اگر چه از آن هم بحث نشود چیزی از بحث کم نمی‌شود ولی چون در بحث اشکال دور را مطرح کردیم، می‌خواهیم هم مظان این بحث و هم حرف مرحوم خوئی را بیان کنیم.

مرحوم خوئی در ترجمه احمد بن ابراهیم مراغی می‌فرماید:

أحمد بن إبراهيم: یکنی أبا حامد المراغی: من أصحاب العسکری عجل الله فرجه. رجال الشيخ. اعتمد العلامة فی رجاله علی روایتہ بناء منه علی أصله، و هو لزوم العمل بروایة کل إمامی لم یرد فیہ قدح، أو لما ذکره من ورود المدح فیہ فی روایة الکشی. و قال ابن داود: «إنه ممدوح، عظیم الشأن». و قال الکشی: «علی بن محمد بن قتیبة». قال: حدثنی أبو حامد أحمد بن إبراهيم المراغی، قال: کتب أبو جعفر محمد بن أحمد بن جعفر القمی العطار، و لیس له ثالث فی الأرض فی القرب من الأصل یصفنا لصاحب الناحیة عجل الله فرجه، فخرج، وقفت علی ما وصفت به أبا حامد أعزه الله بطاعته، و فهمت ما هو علیه، تمم الله ذلك له بأحسنه، و لا أخلاه من تفضله علیه، و كان الله ولیه، أكثر السلام و أخصه. قال أبو حامد: و هذا فی رقعة طويلة، و فیها أمر و نهی إلى ابن أخي کثیر [کبيرة]، فأمسکت الرقعة أریدها، فقال أبو جعفر: اکتب ما خرج فیک، ففیها معان تحتاج إلى أحكامها، قال: و فی الرقعة أمر و نهی عنه ع إلى کابل و غیرها»^۱

«احمد بن ابراهیم کنیه او ابو حامد مراغی از اصحاب امام عسکری علیه السلام است، (رجال شیخ). علامه در رجالش بنا بر اصلی که دارند، بر روایت او اعتماد کرده است و آن اصل عبارت است از لزوم عمل به روایت هر امامی که قدحی در مورد او وارد نشده است، یا به جهت آنچه ذکر کرده که در روایت کشی در مورد او مدحی وارد شده است. ابن داوود گفته است: او ممدوح و عظیم الشأن است. و کشی گفته است: علی بن محمد بن قتیبه از ابو حامد احمد بن ابراهیم مراغی و او هم از ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار نقل کرده است؛ که ثالثی برای او در زمین نیست؛ نامه‌ای برای امام زمان علیه السلام در مورد من نوشت پس توقیع آمد: بر آنچه ابو محمد که خداوند او را به طاعتش عزت دهد، اطلاع یافتم و آنچه بر آن است را درک کردم، خداوند عاقبت او را نیکو بگرداند و او را از تفضلاتش دور نگرداند، خدا یار او است، بسیار از طرف من به او سلام برسان و او را به آن اختصاص بده. ابو حامد گفت: این در نامه‌ای طولانی بود و در آن نامه امر و نهی زیادی بود، پس آن نامه را خواستم، ابو جعفر گفت: آنچه در مورد تو بود، بنویس، در این نامه معانی است که نیاز به محکم کاری دارد. ابو حامد گفت: در نامه امر و نهی از امام علیه السلام برای اهل کابل و غیر آن بود.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

أقول: بما أن راوی المدح هو نفس أحمد فلا يعتنى بروايته، على أن في السند على بن محمد بن قتیبه، و هو لم يوثق، و ذكر المشايخ هذه الرواية لا دلالة فيه على اعتمادهم عليها مع أنك قد عرفت في ترجمة إبراهيم بن حمويه أن الاعتماد لا يكشف عن التوثيق.^۱

«از آنجا که راوی مدح، خود احمد بوده پس به روایت او اعتنا نمی‌شود، مضافاً در سند آن علی بن محمد بن قتیبه است که توثیق نشده است. اما اینکه مشایخ این روایت را ذکر کردند دلالت بر اعتماد آن‌ها به این روایت نیست و ما در ترجمه ابراهیم بن حمویه بیان کردیم که اعتماد کشف از توثیق نمی‌کند.»

عرض کنیم اولاً نقل کاشف از اعتماد است و الا اشاره می‌کردند، ثانیاً بر فرض که اعتماد کاشف از وثاقت نباشد، لاقلاً کاشف از حسن مترجم هست.

هدف ما از نقل این مطالب این بود که آن شخصیتی که نام او در نامه امام عصر علیه السلام آمده بود (احمد بن محمد قطان قمی) را به مناسبت بررسی کنیم که شخصیت ایشان چگونه است اگر چه ربطی به توثیق احمد بن محمد دینوری ندارد، دینوری به نظر ما موثق یا حسن است، ولی چون در آن روایت آمده بود که سفیر دوم به همراه دینوری وجوهات را نزد او می‌برند، شخصیت او را مورد بررسی قرار دادیم که معلوم شد ایشان «لا ثالث له» از شخصیت‌های نادر هست که سومی ندارد و این کلام را احمد مراغی در مورد او گفته است، البته احمد مراغی به نظر مرحوم خوئی مورد وثوق نیست لکن وثاقت یا عدم وثاقت دینوری لطمه‌ای به بحث ما نمی‌زند چون ما در

مورد شخصیتی که در متن روایت آمده بود بحث می‌کنیم لذا چه کلام مراغی درست باشد و چه درست نباشد لطمه‌ای به اصل اعتبار دینوری نمی‌زند فقط قصد ما از بیان این مطالب بیان مبنای مرحوم خوئی بود.

سؤال یکی از فضلاء حاضر در درس: نسبت به این نکته‌ای که شما فرمودید، طبق مبنای مرحوم خوئی نقل علامت اعتماد نیست، شما فرمودید نقل علامت اعتماد است؟

استاد: نقل مشایخ؛ اینکه چندین نفر نقل کردند.

ادامه سؤال: شما فرمودید نقل علامت اعتماد است، مرحوم خوئی فرمودند نقل علامت اعتماد نیست، قبلا در مورد زعفرانی گفته بودند که او از ثقات نقل می‌کند، شما فرمودید نقل از ثقه که برای او گفته شده اعم از این هست که همه نقل‌های او از ثقه باشد، پس نقل هم اعم از اعتماد و غیر اعتماد است، اگر در آنجا اعم است اینجا به طریق اولی اعم است؟

استاد: آنجا می‌گویند این آقا از ثقات نقل می‌کند و ثقات از او نقل می‌کنند گویا یک کبرای کلی در اختیار شما قرار می‌دهد پس ما الآن که شک داریم که ایشان ثقه هست یا ثقه نیست، مصداق این کلی می‌شود، وقتی ایشان از آقا نقل می‌کند و کلی آن این است که این آقا هر که از او نقل کرد ثقه می‌شود و خودش از ثقه نقل می‌کند، وقتی یک چنین قاعده‌ای داشته باشیم این مصداق آن کلی می‌شود. مرحوم خوئی می‌فرماید خوب این روایت را مشایخ نقل کردند.

ادامه سؤال: نقل اعم از اعتماد و عدم اعتماد است؟

استاد: ما می‌گوئیم بالاخره گاهی یک نفر و دو نفر نقل می‌کند. ولی نمی‌توان پذیرفت روایتی که مورد اعتماد نیست را همه نقل بکنند. آیا یک چنین روایتی با روایت ضعیف مساوی است؟ قطعاً فرق می‌کند.

پس به نظر ما آقای دینوری مشکلی ندارد. اما اینکه بگوئیم روایت او صحیح‌اعلایی است یا اینکه بگوئیم عادل یا موثق است؛ نه اینگونه نیست. اما روایت او ضعیف هم نیست؛ بلکه حسن است.

علی بن حسن کوفی:

بعضی تلاش می‌کنند که بگویند ایشان همان علی بن حسن بن فضال تیملی است، اگر تیملی باشد، ثقه است اما واقفی متعصب است. از او در کتب اربعه پانصد روایت نقل شده است.^۱ اما معلوم نیست که علی بن حسن کوفی همان تیملی باشد. مرحوم خوئی در جلد پنجم کتاب‌شان نیز در مورد ایشان بحث می‌کنند و از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند، و می‌فرماید: الظاهر امامیته، ایشان امامی است و بیش از این توثیقی ندارد مگر اینکه مبنای علامه حلی را بپذیریم که اصل بر عدالت امامی است.

۱ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱۱؛ ص ۳۳۸

به هر حال ما نتوانستیم علی بن حسن کوفی را توثیق کنیم جز روایت او از امام صادق علیه السلام که ظاهر آن این است که او شیعه است، و طبق مبنای علامه حلی اصل قبول روایات شیعه است مگر اینکه ضعف راوی ثابت بشود و ضعف ایشان هم ثابت نشده است.

عمیره بنت اوس:

نام ایشان به سه عنوان نقل شده است: عمیره، عمره و خمره و هر کدام هم که باشد، اصلاً چنین عناوینی در کتب رجالی ما نمی‌باشد یعنی ایشان مهمل است.

حصین بن عبد الرحمن:

حصین بن عبد الرحمن را فقط در کتاب مرحوم نمازی یافتیم، ایشان دو نفر به نام عبد الرحمن ذکر می‌کند: حصین بن عبد الرحمن الجعفی الکوفی و می‌فرماید:

من أصحاب الصادق علیه السلام. قاله الشيخ في رجاله. و هو وجه في أصحابنا كما قاله النجاشي في ترجمة ابنه بسطام. قب: كتاب ابن عقده قال الصادق علیه السلام للحصين بن عبد الرحمن: يا حصين لا تستصغر مودتنا فانها من الباقيات الصالحات. قال: يابن رسول الله ما أستصغرها و لكن أحمد الله عليها. ختص: عن محمد بن إسماعيل بن عبد الرحمن الجعفی قال: دخلت أنا و عمي الحصين بن عبد الرحمن على أبي عبد الله علیه السلام فأدناه و قال: من هذا معك؟ قال: ابن أخي إسماعيل. فقال: رحم الله إسماعيل و تجاوز عنه سيء عمله. كيف خلقتموه؟ قال: بخير ما أبقى الله لنا مودتكم. فقال: يا حصين لا تستصغروا مودتنا- الخ. كنز: بإسناده عنه قال: دخلت أنا و عمي. و روى الصدوق في التوحيد بإسناده عن أبي معاوية، عن الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق علیه السلام؛ و بسند آخر عن عمره بنت اويس (اوس)، عن جدها الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق علیه السلام خطبة أمير المؤمنين في جوامع التوحيد.^۱

«شيخ ایشان را در رجالش از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است و نجاشی در ترجمه بسطام فرزند او گفته است: او شخصیتی در بین اصحاب ما بود.

ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب ابن عقده نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای حصین مودت ما را کوچک نشمار که آن از باقیات و صالحات است. گفت: ای فرزند رسول خدا هرگز آن را کوچک نمی‌شمارم بلکه حمد خداوند را بر آن بجا می‌آورم. (من أحبنا اهل البيت فليحمد الله على اول النعم، از امام سؤال شد اول نعم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: طيب الولادة)

۱ مستدرکات علم رجال الحديث؛ ج ۳؛ ص ۲۱۸

محمد بن اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی گفت: من و عمویم حصین بن عبد الرحمن محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم و بر او سلام کرد پس امام او را به نزد خود فراخواند و فرمود: فرزند چه کسی همراه تو است؟ گفت: فرزند برادرم اسماعیل، امام فرمود: خداوند اسماعیل را رحمت کند و از سیئات عمل او بگذرد، بعد از او چه کار می‌کنید؟ گفت: ما به خیر هستیم مادامی که خداوند مودت شما را برای مستدام بدارد پس امام علیه السلام فرمود: ای حصین مودت ما را کوچک نشمار....

و مرحوم صدوق از حصین بن عبد الرحمن از پدرش خطبه امیر مومنان علیه السلام در توحید را نقل می‌کند. «
به نظر ما اگر از این مطالب فوق وثاقت ایشان استفاده نشود لاقلاً وثاقت یا حسن او ثابت است.

عبد الله بن ضمیره:

مرحوم نمازی می‌فرماید:

لم يذكره. جعله يزيد بن أنس أميرا على جند مختار.^۱

ایشان یکی از فرماندهان لشگر مختار بوده است، یکی از امرای مختار یزید بن انس بود که عبد الله بن ضمیره را جزء فرماندهان لشگر مختار قرار داد. آیا می‌توان شرکت در لشگر مختار را دلیل بر حسن مترجم قرار دهیم و آیا همه فرماندهان مختار خوب بودند و عاقبت به خیر شدند؟ بلکه امثال شبت ربعی در بین آنها دیده می‌شود که می‌گویند شخصی متقلب و متلون بود، او برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و جزء لشگر ابن زیاد شد سپس به خون خواهان و به مختار پیوست و در نهایت ضد مختار شد.

مرحوم نمازی این مطلب را از بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۲۸۹ و چاپ جدید جلد ۴۵ صفحه ۳۷۱ نقل می‌کند و علامه از کتاب اخذ الثأر فی احوال المختار ابن نما نقل کرده است. ابن نما از بزرگان ما است، ابن نما آثاری دارد که یکی شرح الثأر است که مرحوم مجلسی تمام این کتاب را در آخر جلد ۴۵ نقل می‌کند و کتاب دیگر او مثير الاحزان است که کتابی ارزشی پیرامون امام حسین علیه السلام است.

نظرات عامه پیرامون عبد الله بن ضمیره:

عامه ایشان را توثیق می‌کنند: در تقریب التقریب^۲ آمده است: **ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ**، صحیح اعلائی است. و از عجلای هم اینچنین نقل شده است البته توثیقات عامه برای ما حجت نیست.

پس نمی‌توان گفت عبدالله بن ضمیره معتبر است. چون دلیلی بر اعتبار او نیست.

۱ مستدرکات علم رجال الحدیث؛ ج ۵؛ ص ۳۹

۲ مقدسی کتابی به نام الکمال نوشت، مزی آن را تلخیص کرد به نام تهذیب الکمال، ذهبی مجدداً تلخیص کرد به نام تهذیب التهذیب، ابن حجر آن را خلاصه کرد به نام تهذیب التهذیب و مجدداً خلاصه کرد به نام تقریب التهذیب.

کعب الاحبار

مشکل اصلی سند روایت کعب الاحبار است، در مورد ایشان یک توثیق در کتب عامه وجود دارد، در تقریب التهذیب آمده است که او ثقه است. در مورد کعب الاحبار، حرف‌ها زیاد است. ایشان از نظر ما توثیق ندارد، بلکه تضعیف هم دارد، و یکی از اقسام توثیق و تضعیف نص است، معصوم بفرماید «فلانی مأمون علی الدین و الدنیا» یا «فلانی ثقة» یا اینکه بفرماید «فلانی را خداوند لعنت کند» یا «فلانی را خداوند بکشد»، نسبت به کعب الاحبار امام علیه السلام فرمود: دروغ گفته است و همین برای تضعیف او کفایت می‌کند و چیزی هم در کتب عامه راجع به وثاقت او نمی‌باشد بلکه به عکس در مقام لفظ و تعبیر کنایاتی به ضرر او است اما در مقام عمل متأسفانه حکومت به او خیلی بها داده، خلیفه دوم خیلی به او بها داده و تا دو سال قبل از اتمام خلافت عثمان هم بود ولی امیر المومنین علیه السلام هیچ اعتنایی به او نمی‌کرد و ابو ذر هم با چوب به سر او زد و گفت: ای یهودی‌زاده تو چه کار به مسائل اسلامی داری.

پس کعب از نظر ما توثیق ندارد هر چند بعضی از روایاتی را که نقل می‌کند از نظر ما مقبول است اما نقل مطالبی که حق است با عدم التزام خودش به آنچه نقل می‌کند، منافات ندارد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت دوم (کعب الاحبار)

بحث ما در مورد بررسی سندی روایت دوم جریانات آذربایجان بود. اگر از همه رجالی که در سند روایت هستند اغماض کنیم، کعب الاحبار محل اشکال است.

ایشان در بعضی از کتب شیعه و بسیاری از کتب اهل سنت روایات زیادی دارد که روایات او راجع به علائم و حوادث ظهور است. ما ناچار هستیم در مورد ایشان بررسی داشته باشیم. ظاهراً در کتب ما در مورد او مدحی وجود ندارد بلکه هر چه بوده ذم بوده و باید هم ذم باشد چون امام باقر علیه السلام او را تکذیب کرد و مواضع او در مقابل حضرت ابو ذر بود، حضرت ابو ذر نیز بدون هیچ ملاحظه و احتیاط او را یهودی زاده می خواند و به او پرخاش می کرد و او را با چوی می زد، گاهی بر سر او و گاهی در سینه او می زد و یکی از جهاتی که سبب تبعید حضرت ابو ذر شد، همین موضع صریح او در برابر این یهودی زاده بود. ما اشاره خواهیم کرد، عجیب است الازهر، آلوسی و دیگران که حاضر هستند ابو ذری که « ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر » را محکوم بکنند و بگویند که او عقائد انحرافی داشت تا حاکمیت خلیفه سوم را حفظ کنند، اگر واقعا ابو ذر که یک صحابی است، عقیده انحرافی دارد؛ چه تضمینی برای دیگر صحابه است که عقیده انحرافی نداشته باشند، و آن وقت مسئله خلافت و خلفا زیر سؤال می رود.

کعب یعنی مجد و شرف « اعلی الله کعبک » دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المومنین علیه السلام است یعنی خداوند مجد و شرف تو را بالا ببرد، به کعب الاحبار، کعب الاحبار گفته شده زیرا کعب یعنی محور، کعب الاحبار یعنی محور علما.

بهجة الآمال علیاری تبریزی متوفای ۱۳۲۷ هجری ج ۶ ص ۱۰۴، منهج المقال استرآبادی متوفای ۱۰۲۸ هجری ج ۶ ص ۲۶۰ و ج ۸ ص ۴۱۸، منتهی المقال ج ۵ ص ۲۵۴، همه می گویند: «مضی ذمه»، او مذموم است و کسی نگفته ایشان ممدوح است و استرآبادی در ج ۸ ص ۴۱۸ می گوید: « مرّ فی عاصم بن عمر عن الباقر علیه السلام ذمه » چیزی در مدح کعب نمی باشد.

در منتهی المقال مطلبی از ابن ابی الحدید نقل شده است:

و روی جماعه من أهل السير أن علياً كان يقول عن كعب الأخبار إنه لكذاب و كان كعب منحرفاً عن علي
عليه السلام^۱ «جماعتي از اهل تاریخ روایت کردند که علی علیه السلام در مورد کعب الاحبار می فرمود: او کذاب است و کعب
منحرف از علی علیه السلام بود.»

آقای علیاری مطلبی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

و فی الکافی فی الصحیح عن علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن
ابی عمیر عن عمر بن اذینة عن زرارة قال كنت قاعدا الى جنب ابی جعفر علیه السلام و هو مجیب مستقبل القبلة، فقال
اما ان النظر اليها عبادة، فجاءه رجل من بجيلة يقال له عاصم بن عمر فقال لابی جعفر علیه السلام: ان كعب الاحبار كان
يقول ان الكعبة تسجد لبیت المقدس فی كل غداة، فقال ابو جعفر علیه السلام: فما تقول فيما قال كعب؟ فقال صدق
القول ما قال كعب فقال له أبو جعفر علیه السلام: كذبت و كذب كعب الاحبار معك، و غضب، قال زرارة ما رأيته
عليه السلام استقبال أحدا بقوله كذبت غيره، الحديث^۲.

زراره گفت: «نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم و ایشان در حال پاسخگویی به سؤالات و روبه قبله بود پس امام
فرمود: نظر به قبله عبادت است، شخصی از قبيله بجيله كه به او عاصم بن عمر گفته می شد نزد ایشان آمد و به
امام باقر علیه السلام گفت: کعب الاحبار می گوید: کعبه هر صبح به طرف بیت المقدس سجده می کند، امام باقر
فرمود: چه می گوئید درباره آنچه کعب می گوید؟ گفت: راست گفت آنچه کعب گفت. امام باقر فرمود: تو
دروغ می گوئی و کعب الاحبار هم دروغ می گوید و عصبانی شدند، زراره گوید: ندیده بودم امام باقر علیه السلام کسی غیر
کعب را اینچنین تکذیب کند.»

در علم رجال بیان شده که یکی از موارد جرح و تعدیل نص است و نص از همه مراتب جرح و تعدیل بالاتر است
لذا بعضی کعب را تطهیر نکنند، بعضی از مفسرین معاصر در بعضی از تفاسیر عکرمه و حسن بصری را تبرئه
کرده اند و تقدیس، این اصلاً خلاف فرهنگ شیعه است و گمان ما این است که راجع به کعب هم است. آقای
علیاری تأکید می کند که این عاصم بن عمر فرزند خلیفه نیست، ممکن است کس دیگری باشد. سپس ایشان
حرف ابن ابی الحدید را هم می آورد که امیر المومنین علیه السلام می فرماید: او کذاب است.^۳

کعب واعظ السلاطین بود و نان به نرخ روز می خورد و تنها دو سال آخر حکومت عثمان به شام رفت. او معمولاً
مقرب دستگاه بود و معمولاً توجیه گر کارهای آنها بود، خلیفه سوم نیاز به فتوا دهنده داشت و کسی را برای
فتوا دادن نداشت و کعب به نفع او فتوا می داد و ابو ذر هم خوب در برابر او می ایستاد و او را می زد.

۱ منتهی المقال؛ ج ۵؛ ص ۲۵۴

۲ بهجة الأمال؛ ج ۵؛ ص ۸۷

۳ همان؛ ج ۶؛ ص ۱۰۴

مرحوم آقای امینی در چند جای کتاب الغدير مواضع ابو ذر را نسبت به كعب بيان می‌كند.

مرحوم تستري ابتدا از تنقيح المقال، كلام امير المومنين عليه السلام را نقل می‌كند كه امام عليه السلام نسبت به كعب فرمودند: او كذاب است، سپس می‌فرماید:

و له في مجلس عثمان مع أبي ذر مخاصمة، فقال له أبو ذر: «يا بن اليهودية تعلمنا ديننا». و مرّ - في عاصم بن عمر - خبر عن أبي جعفر عليه السلام: «كذب كعب الأخبار»

«او با ابو ذر در مجلس عثمان مخاصمه‌ای داشت، ابو ذر به او گفت: "ای یهودی‌زاده آیا تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟!" و در عاصم بن عمر خبر امام باقر عليه السلام گذشت كه حضرت فرمودند: "كعب الاحبار دروغ‌گو است."»

ایشان پس از نقل این روایت جریانی را به عنوان استدراك نقل می‌كند:

و لكن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إنَّ عمر قال لكعب: حدَّثنا عن شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من أمة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي عليه السلام: ويحك يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال و لم لا يدخلون الجنة و هم يشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا صلى الله عليه وآله رسوله و يصومون و يصلون؟ فقال يا علي! إنك لتعلم ذلك و هو أنهم سيظلمون صديق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفة نبيّه من بعده حقّه - و ركب حماره منطلقا إلى قبا - فقال عمر: عهد الله علي إن لم يخرج مما قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلما جيء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت علي أن أكتمه و لا أذكره و ان أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و بح به بيني و بينك فقال: هو و الله علي بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيته.

«روزی عمر بن الخطاب به كعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل كن. كعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی كه پس از پیامبر آمدند کسی به بهشت وارد نمی‌شود حضرت علي عليه السلام فرمود: ای كعب می‌دانی چه می‌گویی؟! چرا وارد بهشت نمی‌شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می‌کنند و اهل نماز و روزه هستند؟»

در پاسخ گفت: ای علی تو خود می‌دانی چرا؟! و می‌دانی كه اینان در حق صديق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می‌دارند. كعب این را گفت و سوار بر مركب خود شده و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند اگر از این حرف‌ها دست برندارد او را گردن می‌زنم فوراً او را احضار كنید. چون او را احضار كردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آنرا مخفی كنم حال كه اصرار داری من افشا و اعلان كنم منظورم علي بن ابيطالب عليه السلام است. عمر گفت: آری چنین است. و امت محمد صلى الله عليه وآله پس از او در اثر بی‌اعتنائی به وصیت پیامبر گمراه شدند.»

اهل سنت گمراه از ولایت و مذهب هستند، اگر هم در مورد آن‌ها گفته شده که کافر هستند مراد کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام، اهل سنت کافر نیستند بلکه موحد هستند، از استادمان آیه الله وحید سؤال کردم که وهابی‌ها کافر هستند؟ فرمود: شهادتین می‌گویند؟ گفتم: بله فرمود: نماز به طرف قبله مسلمانان می‌خوانند، گفتم: بله، فرمودند: خوب مسلمان هستند، گفتم: این‌ها نسبت به ائمه علیهم‌السلام نظر دیگری دارند. فرمود: اگر ناصبی باشند آن بحث دیگری است. به هر حال کفری هم اگر گفته شده کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام، سوق مسلمین که ائمه علیهم‌السلام روی آن تأکید می‌کنند مراد سوق اهل سنت بوده چون اکثریت در آن زمان اهل سنت بودند لذا اینکه در برخی شبکه‌ها برای فتنه‌انگیزی گفته می‌شود که همه علمای شیعه قائل به کفر اهل سنت هستند صحیح نیست.

مرحوم تستری بعد از نقل این قضیه می‌فرماید:

اقول: علی فرض صحة الخبر، ليس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لانّ نطقه في موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد كون قوله و عمله في سائر المواضع على خلافه و إنما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله على الناس^۱.

«به فرض صحت این خبر هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند چون گفتار در موضع حق همچنانی که عمر هم به سخن حق نطق کرد، ثمری ندارد بعد از اینکه گفتار و کردار او در دیگر مواضع برخلاف این حق بوده است، آری صادر شدن این گونه اقرارها از مانند این دو، از اتمام حجّت خداوند بر مردم است.»

پس مرحوم شوشتری کعب را تأیید نکردند.

ابو ذر موضع سختی در برابر خلیفه و تصرفات او داشت، از بلاذری نقل شده است:

إِنَّ عُثْمَانَ لَمَّا أُغْطِيَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ مَا أُعْطَاهُ، وَ أُغْطِيَ الْحَارِثَ بْنَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثَ مِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ أُغْطِيَ زَيْدَ بْنَ نَابِتٍ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، جَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَقُولُ: بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابِ أَلِيمٍ، وَ يَتْلُو قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: "وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ"^۲، فَرَفَعَ ذَلِكَ مَرْوَانَ إِلَى عُثْمَانَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ نَائِلًا مَوْلَاهُ: أَنْ أَنْتَهُ عَمَّا يَبْلُغُنِي عَنْكَ، فَقَالَ: أَيْ يَنْهَانِي عُثْمَانُ عَنْ قِرَاءَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَ عَيْبِ مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ، فَوَ اللَّهُ لَأَنْ أَرْضِيَ اللَّهَ بِسَخَطِ عُثْمَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ خَيْرٌ لِي مِنْ أَنْ أَرْضِيَ عُثْمَانَ بِسَخَطِ اللَّهِ! فَأَغْضَبَ عُثْمَانَ ذَلِكَ، فَأَحْفَظُهُ وَ تَصَابِرَ، وَ قَالَ عُثْمَانُ يَوْمًا: أَيْجُوزُ لِلْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْمَالِ فَإِذَا أَيْسَرَ قَضَاءَهُ؟! فَقَالَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّينَ، أَيْ تَعَلَّمْنَا دِينَنَا؟! فَقَالَ عُثْمَانُ: قَدْ كَثُرَ أَذَاكَ لِي وَ تَوَلَّعَكَ بِأَصْحَابِي، الْحَقُّ بِالسَّامِ، فَأَخْرَجَهُ إِلَيْهَا^۳.

۱ همان، ج ۸، ص ۵۷۶.

۲ (۱) التوبة: ۳۴.

۳ بحار الأنوار (ط - بيروت)؛ ج ۳۱؛ ص ۱۷۴.

«هنگامی که عثمان عطا کرد به مروان بن حکم آنچه عطا کرد، و به حارث بن حکم بن ابی العاص سیصد هزار درهم عطا کرد، و به زید بن ثابت (مسعودی می گوید: او یک یهودی بود.) صد هزار درهم عطا کرد، خبر به ابو ذر رسید پس گفت: کافران را به عذاب دردناک بشارت ده، و این آیه را تلاوت کرد: "وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ."»

پس مروان خبر آن را برای عثمان برد و او غلامش را به دنبال ابو ذر فرستاد و گفت: شنیدم چنین و چنان می گوئی؟ گفت: عثمان آیا مرا از قرائت کتاب خدا و گفتن عیب کسی که امر خدا را ترک کرده، نهی می کنی، به خدا قسم رضایت خداوند به سخط عثمان برای من محبوب تر و بهتر است از رضایت عثمان به سخط خداوند! عثمان عصبانی شد اما خویشتن داری کرد. و روزی عثمان گفت: آیا برای امام جایز است که از بیت المال بردارد و هر گاه برایش میسر بود برگرداند؟! کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد، ابو ذر گفت: ای کسی که پدر و مادر او یهودی است، آیا تو دین ما را به ما تعلیم می دهی؟! عثمان گفت: چقدر ما را اذیت می کنی و متعرض اصحاب من می شوی، به شام ملحق شو.»

هر گاه عثمان استفتائی می کرد، فوراً کعب فتوا به نفع حکومت صادر می کرد و ابو ذر هم در برابر او موضع می گرفت.

ابو ذر می گفت:

فكان أبو ذر يقول: و الله لقد حدثت أعمالاً ما أعرفها و الله ما هي في كتاب الله و لا في سنة نبيه.

ما در بین شیعه کسی را نیافتیم که کعب را قبول داشته باشد. البته از بین فرمایشات مرحوم نمازی (نقل فضائل به زبان ایشان) یک چیزهایی استفاده می شود. البته شاید همان نظر مرحوم تستری باشد، که نقل حق به این معنا نیست که خود ناقل هم تابع حق باشد. اما موضع عامه نسبت به کعب تندتر است، در نتیجه یک اجماعی بر عدم قبول کعب وجود دارد و به تبع آن روایات او مقبول نیست مگر اینکه قوت متن و شواهد داشته باشد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت دوم (کعب الاحبار)

روایت دوم جریانات آذربایجان را نقل کردیم و فعلا مشغول بررسی سند آن هستیم، آخرین راوی این روایت کعب الاحبار است، عرض کردیم از همه روایات سند اغماض کنیم، نسبت به کعب حرف و تأمل داریم و عرض کردیم که در کتب رجالی ما به جز یک کلام از مرحوم ابن طاووس چیزی که دال بر مدح کعب و اعتبار او باشد، ندیدیم. اما آنچه که ابن طاووس نقل فرمودند.

ابن طاووس می فرماید:

الباب ۲۴ فیما نذکره من حال عبد الله بن سلام و کعب الأحبار: أنّهما من خواصّ مولانا علی عليه السلام. اعلم أنّی وجدت من أدركته من المنسوبين إلى العلم من شیعۀ أهل البيت عليهم السلام یعتقدون أنّ عبد الله بن سلام و کعب الأحبار من المخالفين لأهل بيت النبوة، و ربّما توقّفوا عن أخبارهما لأجل هذا الاعتقاد، فرأيت أنّی أذكر فی هذا الكتاب بعض ما عرفته فی تحقیق هذا الباب، و أنّ عبد الله بن سلام و کعب الأحبار كانا من خواصّ مولانا علی علیه أفضل السلام.

و أمّا أنّ کعب الأحبار كان من خواصّ مولانا علی عليه السلام فإنّی وجدت ذلك فی مجلّد عتیق اسمه مناقب الإمام الهاشمی أبي الحسن علی بن أبي طالب عليه السلام رواية أبي عمر محمد بن عبد الواحد اللغوی صاحب ثعلب، و ربّما كانت النسخة فی حياة أبي عمر الزاهد الراوی لها.

« بدان که من هر کس از منسوبین به علم از شیعه اهل بیت عليهم السلام را یافتم، اعتقاد داشتند که عبد الله بن سلام و کعب الاحبار از مخالفین اهل بیت عليهم السلام بودند، و چه بسا به خاطر همین اعتقاد در روایات این دو توقف کردند، پس دیدم که در این کتاب ذکر کنم بعض آنچه که در تحقیق این باب شناختم و اینکه عبد الله بن سلام و کعب الاحبار از خواص مولای ما علی عليه السلام بودند.

اما اینکه کعب الاحبار از خواص مولای ما علی عليه السلام بود، من این مطلب را در کتابی قدیمی به نام مناقب امام هاشمی ابو الحسن علی بن ابی طالب عليه السلام یافتم، روایت ابو عمر محمد بن عبد الواحد لغوی صاحب ثعلب، و چه بسا این نسخه در زمان حیات ابو عمر زاهدی بوده است.»

ایشان در تایید کعب به کتابی استناد می کند که ذهبی در مورد مؤلف آن می نویسد:

و لازم ثعلبا فی العربیة، فأكثر عنه إلى الغایة، و هو فی عداد الشیوخ فی الحدیث لا الحفاظ و انما ذکرته لسعة حفظه للسان العرب و صدقه و علو اسناده. و من الرواة الذین لم یر قطّ أحفظ منهم ابو عمر غلام ثعلب أملی من حفظه ثلاثین ألف ورقة لغة فیما بلغنی و جمیع کتبه انما املاها بغير تصنیف. قال الخطیب: سمعت غیر واحد یحکی عن ابی عمر أنّ الأشراف و الکتاب کانوا یحضرون عنده لیسمعوا منه کتب ثعلب و غیرها، و له جزء قد جمع فیہ فضائل معاویة، فكان لا یترک واحدا منهم یقرأ علیه شیئا حتی یتدیء بقراءة ذلك الجزء.^۱

«او ملازم ثعلب در عربیت بود و او جزء شیوخ حدیث بود نه حفاظ و من او را به جهت سعه حفظ لسان عرب و راستگوئی و عالی بودن سندش ذکر کردم. خیلی حافظ بود، گاهی ایشان در درسش سی هزار ورقه را از حفظ املا می کرد و همه کتب او سخنرانی های او است و تألیف نکرده است.

خطیب گفت: از بیش یکنفر شنیدم که از ابو عمر حکایت شده: اشراف و نویسندگان در درس او شرکت می کردند تا کتب ثعلب را بشنوند و از تألیفات او یک جلد کتاب در فضائل معاویه است، احدی از آنان را اجازه شروع درس نمی داد تا از آن کتاب خوانده شود.»

در حالی که بخاری جرئت نکرده حتی یک حدیث در فضیلت معاویه بیاورد. برای همین گفته [باب ذکر معاویة]، ایشان یک جلد کتاب در مورد فضائل معاویه دارد. و از آن بدتر اینکه شروع درسش باید از این کتاب خوانده شود. شروع درس او با فضائل معاویه بود.

مرحوم ابن طاووس از چنین مؤلفی می خواهند در تأیید کعب الاحبار مطلبی را نقل کنند، ایشان نقل می کند:

فقال ما هذا لفظه: و منه عبد خیر، قال: أخبرنی کعب، قال: كنت عند علی صلوات الله علیه ذات یوم، فقام زائرا لعمر رحمه الله، قال: و كنت بعد ما أسلمت، قال: فقال لی علی عليه السلام «أسلم تسلم» قال: فأسلمت، قال: فرفع عمر الدرّة علیّ، قال: فقال له علی علی عليه السلام «ما تريد منه أليس قد أسلم؟» قال: فقال له عمر: و أنت یا سیدی علیّ معه؟! قال: فقال: «ما فعل حتى تلوه بالدرّة؟» قال: نعم هذا رأى المصطفى صلى الله عليه وآله و لو كان موسى فی أيام محمّد صلى الله عليه وآله، لما وسعه أن يتخلف عنه حتى يعينه علی الكفار، و من جحد التوحید ثم أدرك بعد النبی صلى الله عليه وآله خلیفه رسول الله فما أسلم علی یده، ثم أسلم علی یدی أنا، قال: فقال: صدقت ... علی کعب، فقال: قد قطعک، فقال کعب، إنما تربصت حتى أتیین ... التوراه، قال: قرأت فی التوراه ... ذکر محمّد صلى الله عليه وآله و ذکر من معه ... فقال: نعم قرأت فی التوراه أنّ أمّة محمّد صلى الله عليه وآله ... یكونون صفوفا فی الحروب و صفوفا فی الصلاة، یذکرون الجبار عزّ و جلّ فی کلّ وقت، و رأیت فی التوراه- و إلّا فعمیتا، یعنی عینیہ- سطرا مکتوبا محمّد مید، و بعده علوانا علوانا، و بعده فطم فطم، و بعده شبر شبر، و بعده شبیرا شبیرا، فأسلمت.

« عبد خیر گفت: کعب گفت: روزی در محضر علی علیه السلام بودم پس برخواستم که به زیارت عمر بروم و این بعد از آن بود که اسلام آورده بودم پس علی علیه السلام به من فرمود: مسلمان بشو تا در امان باشی، گفت: پس اسلام آوردم، گفت: عمر چوبش را برداشت تا مرا بزند، علی علیه السلام به او گفت: چه اراده کردی آیا اسلام نیاورد؟ عمر گفت: و تو ای سرورم با او هستی؟

فرمود: چه کرده که برای او چوب برداشتی؟ عمر گفت: بله این مصطفی صلی الله علیه و آله را دیده و اگر موسی در ایام محمد صلی الله علیه و آله بود حق نداشت که تخلف کند و باید در کنار پیامبر بر ضد کفار می بود. ^۱ و کسی است که توحید را انکار کرده سپس بعد از پیامبر خلیفه رسول خدا را درک کرده و اسلام نیاورده سپس به دست من مسلمان شده.

فرمود: عذر تو را قطع کرد. کعب گفت: من انتظار کشیدم تا تورات را مطالعه کنم و در تورات ذکر محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که با او هستند را قرائت کردم. پس گفت: بله در تورات خواندم که امت محمد صفوفی در جنگ‌ها و صفوفی در نماز هستند، و خداوند را در همه وقت یاد می کنند و در تورات دیدم (اگر این را ندیده باشم چشمم کور شود) سطری مکتوب محمد مید و بعد آن علوان علوان، و بعد آن فطم فطم و بعد آن شبر شبر و بعد آن شبیر شبیر پس اسلام آوردم. »

مرحوم ابن طاووس این روایت را نقل می کند. عامه گلايه مند هستند که چرا یهود بعد از آنکه مسلمان می شوند شیعه می شوند.

اشکال به بیان مرحوم ابن طاووس:

این روایت دلالتی بر توثیق کعب ندارد، همراه شدن کعب با امیر المومنین علیه السلام و اینکه در معیت امام به نزد عمر رفتند دلالتی بر اینکه او جزء خواص امیر المومنین علیه السلام باشد، ندارد. معلق نیز در پاورقی می گوید:

لا یخفی انه لا قیمه لهذه الاخبار بأزاء ما ورد فی ذم کعب الاحبار و یدل علی انحرافه عن امیر المومنین و العجب من السید کیف اخذ بخبر و ترک الاخبار.

« مخفی نماند که این اخبار در مقابل روایاتی که در ذم کعب الاحبار وارد شده و دلالت بر انحراف او از امیر المومنین علیه السلام دارد، ارزشی ندارد و جای تعجب است از سید که چگونه به این خبر را اخذ کرده و اخبار دیگر را ترک کرده است. »

۱ در مجمع الزوائد شش روایت نقل شده که عمر خیلی ولع و تعلق به تورات داشت و آن را تکثیر می کرد و جلوی پیامبر تورات می خواند و رنگ چهره پیامبر تغییر می کرد، یکی از اصحاب کتاب را به کنار انداخت و گفت: چهره پیامبر را نمی بینی، ایشان از خواندن این کتاب اذیت می شوند سپس پیامبر این جمله را فرمود: موظب باشید به خدا قسم اگر امروز موسی بود باید از من تبعیت می کرد. (مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۴)

مرحوم نمازی در مستدرکات از مرحوم مجلسی نقل می‌فرماید: کان منحرفا عن مولانا امیر المومنین علیه السلام.

سپس ایشان نقل می‌کند:

سأل رجل عن عمر: أين كان الله قبل أن يخلق عرشه؟ و ممّ خلق الماء الذي جعل عليه عرشه؟ فراجع عمر إلى كعب، فقال كعب: إنّ الله تعالى كان قديما قبل خلق العرش، و كان على صخرة بيت المقدس في الهواء. فلما أراد أن يخلق عرشه تفل تفلّة كانت منها البحار الغامرة. فهناك خلق عرشه من بعض الصخرة التي كانت تحته، و آخر ما بقي منها لمسجد قدّسه. و كان مولانا أمير المؤمنين علیه السلام حاضرا، فغضب عليه و ردّ قوله و بين قول الحق.

و تقدّم في عاصم بن عمر تكذيب الباقر علیه السلام قول كعب. اعترافه بإمامه أمير المؤمنين و أحد عشر من ولده صلوات الله عليهم. و بيانه عدد الأنبياء الذين لعنوا قاتل الحسين علیه السلام. و بيانه مقتل الحسين صلوات الله عليه.^۱

« شخصی از عمر سؤال کرد: خداوند قبل از اینکه عرش را خلق کند کجا بود؟ و از چه آب را خلق کرد تا عرشش را بر آن قرار داد؟ پس عمر به کعب مراجعه کرد، کعب گفت: خداوند قبل از خلق عرش قدیم بود، و بر صخره بیت المقدس در هوا بود (کعب با این حرف هدفی را دنبال می‌کند). پس هنگامی که اراده کرد عرش را خلق کند، آب دهان انداخت که از آن دریاهاى فرورفته پدید آمد پس آنجا عرش را از بعضی صخره‌ای که زیر او بود خلق کرد و با بقیه آن بیت المقدس را ساخت، امیر المومنین علیه السلام حاضر بود پس بر او غضب کرد و قول او با تبیین قول حق رد کرد. و در بیان شخصیت عاصم بن عمر گذشت که امام باقر علیه السلام قول کعب را تکذیب کرد.

اعتراف او به امامت امیر المومنین و یازده فرزند امیر المومنین علیه السلام. و او تعداد انبیائی که قاتل امام حسین علیه السلام را لعن کردند بیان می‌کند و مقتل امام حسین علیه السلام را بیان می‌کند.»

گویا ایشان از این روایات اخیری که نقل کردند می‌خواهند استفاده کنند که کعب سلیم العقیده بوده. ولی نه، همان اول نظر را بیان کردند.

این خلاصه مطالبی است که ما از کتب شیعه در مورد کعب نقل کردیم. کعب الاحبار تئوریسین و نظریه‌پرداز در حکومت خلفا بود، در حالی که اجازه سخن گفتن به ابو ذر نمی‌دادند.

مرحوم علامه عسگری می‌فرماید:

انّ مدرسة الخلفاء حين أغلقت على المسلمين باب التحديث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله كما أشرنا إليه في ما مضى، فتحت لهم باب الأحاديث الاسرائيلية على مصراعيه. و ذلك بالسماح لأمثال تميم الدارى الراهب النصراني، و كعب

۱ مستدرکات علم رجال الحدیث؛ ج ۶؛ ص ۳۰۶

أخبار اليهود و كانا قد أظهرها الإسلام بعد انتشاره، و تقرّباً إلى الخلفاء بعد الرسول ﷺ. ففسحت مدرسة الخلفاء لهما و لأمثالهما المجال أن يبتوا الأحاديث الإسرائيلية بين المسلمين كما يشاءون، و قد خصّص الخليفة عمر للأوّل ساعة في كل أسبوع يتحدّث فيها قبل صلاة الجمعة بمسجد الرسول، و جعلها عثمان على عهده ساعتين في يومين. أمّا كعب أخبار اليهود فكان الخلفاء عمر و عثمان و معاوية يسألونه عن مبدأ الخلق و قضايا المعاد، و تفسير القرآن، إلى غير ذلك. و روى عنهما صحابة أمثال أنس بن مالك و أبي هريرة و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبير و معاوية و نظرائهم من الصحابة و التابعين.^١

«مكتب خلفا هنگامي که باب حدیث از رسول خدا ﷺ بر مسلمانان را بستند و باب احادیث اسرائیلی را بر مسلمانان باز کردند، و آن برای امثال تمیم داری راهب نصرانی و کعب الاحبار یهودی بود و این دو پس از انتشار اسلام اظهار اسلام کردند و به خلفای بعد از پیامبر تقرّب جستند پس مدرسه خلفا برای آن دو و امثال آن دو مجالی را به وجود آورد تا اینکه احادیث اسرائیلی را بین مسلمانان همانگونه که می‌خواهند ثابت کنند.^٢ و عمر یک ساعت در هفته را به اولی اختصاص داد تا قبل از نماز جمعه در مسجد پیامبر سخنرانی کند و عثمان در زمانش مدت سخنرانی را دو ساعت در دو روز قرار داد. اما کعب الاحبار، پس عمر، عثمان و معاویه از او در مورد مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن و غیر آن سؤال می‌کردند. و صحابه‌ای مانند انس بن مالک، ابو هریره، عبد الله بن عمر بن خطاب، عبد الله بن زبیر و معاویه و مانند این‌ها از صحابه و تابعین از این دو روایت می‌کردند.»

بعضی شیعه را متهم می‌کنند که اکثر روایات شیعه اسرائیلیات است. در حالی که این حرف متوجه آن‌هائی است که جلوی احادیث پیامبر ﷺ را گرفتند و زمینه را برای امثال کعب الاحبار فراهم کردند. پس کعب الاحبار از نظر علمای شیعه هیچ توثیقی ندارد.

١ معالم المدرستین؛ ج ٢؛ ص ٥١

٢ ذهبی می‌گوید: کعب عقیده داشته که تورات اصلی نزد من است؛ یعنی حرف‌های او از تورات بوده است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت دوم (کعب الاحبار)

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت دوم جریانات آذربایجان بود، در مورد کعب الاحبار دیدگاه رجالیون شیعه را بحث کردیم و ظاهراً کسی از شیعه او را توثیق نکرده است فقط مرحوم ابن طاووس مطلبی را نقل کردند که ظاهراً آن مطلب اجنبی از توثیق کعب بود و بر فرض اینکه ابن طاووس او را توثیق کرده باشد، با توجه به این همه تضعیفات نمی‌توان فرمایش ابن طاووس را پذیرفت البته روایات خوبی در ارتباط با ولایت امیر المومنین علیه السلام از ایشان نقل شده است. اما نطق به حق، غیر از این است که عمل او هم اینگونه باشد.

مطلبی در بحار الانوار راجع به اعتراف به ولایت امیر المومنین علیه السلام از ایشان نقل شده است، ما در نقل فرمایشات مرحوم تستری گفتیم که ایشان قضیه‌ای را در مورد ولایت امیر المومنین علیه السلام از کتاب مناقب نقل می‌کند. مرحوم تستری این روایت را کامل نقل نمی‌کند. اگر مراد از مناقب، مناقب ابن شهر آشوب باشد، این روایت در این کتاب نمی‌باشد لذا بعضی از فضلا احتمال دادند که مراد از مناقب کتاب غلام ثعلب باشد.

مرحوم مجلسی مفصل این روایت را از کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم (راجع به فرات یا کتاب او مطلبی نداریم ولی مرحوم مجلسی می‌فرماید: از کتاب او معلوم می‌شود که او شخصیتی ثقه و معتبری است و کتابش هم همین‌طور. فرات زیدی مسلک بود.) نقل می‌کند:

فَسِيرُ الْفُرَاتِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ كَثِيرٍ مُعْتَمِناً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: شَهِدْتُ أَبِي عِنْدَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عِنْدَهُ كَعْبُ الْأَحْبَارِ وَ كَانَ رَجُلًا قَدْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَ كُتِبَ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ عَمْرُ يَا كَعْبُ مَنْ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام قَالَ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بَعْدَهُ وَ كَذَلِكَ كُلُّ نَبِيٍّ خَلَا مِنْ بَعْدِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ كَانَ لَهُ وَصِيٌّ يَقُومُ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لَهُ عَمْرُ فَمَنْ وَصِيُّ نَبِيِّنَا وَ عَالِمُنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ وَ عَلِيُّ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَالَ كَعْبٌ مَهَلًا فَإِنَّ السُّكُوتَ عَنْ هَذَا أَفْضَلُ كَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا خَطَا بِالصَّلَاحِ فَقَدِمَهُ الْمُسْلِمُونَ لِصَلَاحِهِ وَ لَمْ يَكُنْ بِوَصِيِّ فَإِنَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ لَمَّا تُوَفِّي أَوْصَى إِلَى يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ فَقَبِلَهُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْكَرَتْ فَضَلَّهُ طَائِفَةٌ وَ هِيَ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ السَّالِفَةُ وَ الْأَمَمُ الْخَالِيَةُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَ قَدْ كَانَ لَهُ وَصِيٌّ يَحْسُدُهُ قَوْمُهُ وَ يَدْفَعُونَ فَضْلَهُ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا كَعْبُ فَمَنْ تَرَى وَصِيَّ نَبِيِّنَا قَالَ كَعْبٌ مَعْرُوفٌ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيَّ أَحُو النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ عليه السلام يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ يُوَارِزُهُ عَلَى مَنْ نَاوَاهُ وَ لَهُ زَوْجَةٌ مَبَارَكَةٌ وَ لَهُ مِنْهَا ابْنَانِ يَفْتَلَهُمَا أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَحْسُدُونَ وَصِيَّهُ كَمَا حَسَدَتِ الْأَمَمُ أَوْصِيَاءَ أَنْبِيَائِهَا فَيَدْفَعُونَهُ عَنْ حَقِّهِ وَ يَقْتُلُونَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ كَحَسَدِ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ قَالَ فَأَفْجِمِ

عِنْدَهَا وَ قَالَ: يَا كَعْبُ لَئِنْ صَدَقْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ قَلِيلًا فَقَدْ كَذَبْتَ كَثِيرًا فَقَالَ كَعْبٌ وَ اللَّهُ مَا كَذَبْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَطُّ وَ لَكِنْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَمْ يَكُنْ لِي بَدٌّ مِنْ تَفْسِيرِهِ وَ الْجَوَابِ فِيهِ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ أَعْلَمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَأَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَدْتُ عِنْدَهُ كَلِمًا [عِلْمًا] تُصَدِّقُهُ بِهِ التَّوْرَةَ وَ جَمِيعُ كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اسْكُتْ يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَكَثِيرُ التَّخَرُّصِ بِكَذِبٍ فَقَالَ كَعْبٌ وَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ أَنِّي كَذَبْتُ فِي شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.^۱

« در تفسیر فرات: از عبید بن کثیر بسندی از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پدرم را نزد عمر بن خطاب دیدم که کعب الاحبار نزد او بود و او مردی بود که تورات و کتب پیغمبران را خوانده بود، عمر به او گفت: ای کعب داناترین بنی اسرائیل پس از موسی بن عمران چه کسی بود؟ گفت: او یوشع بن نون بود که پس از موسی بن عمران وصی او بود، و همچنین هر پیغمبری که پس از موسی بن عمران علیه السلام در گذشت یک وصی داشت که پس از او کارگذار امتش بود، پس عمر به او گفت: پس وصی پیغمبر ما و دانای آنان که بود: ابو بکر بود؟ گوید: علی علیه السلام خاموش بود و سخن نمی گفت.

کعب گفت: آرام باش که خاموشی در اینجا بهتر است، ابو بکر مردی بهره‌ور از صلاح بود و مسلمانها برای صلاح او و او را پیش داشتند و وصی نبود، زیرا [موسی بن عمران] چون درگذشت وصیت کرد به یوشع بن نون و گروهی از بنی اسرائیل او را پذیرفتند و گروهی هم فضل او را منکر شدند، و این همان است که خدا تعالی در قرآن یاد کرده (۱۴ الصفا) «پس باور کردند او را گروهی از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی و کمک دادیم به آن گروهی که باور شدند در برابر دشمن‌شان و پیروز گردیدند» و چنین بودند پیغمبران گذشته و امت‌های پیشین هیچ پیغمبری نبود جز اینکه یک وصی داشت و قومش بر او حسد بردند، و فضل او را منکر شدند، عمر گفت: وای بر تو ای کعب پس به نظر تو وصی پیغمبر ما کیست؟

کعب گفت: او در همه کتب پیغمبران معروف است و در همه کتبی که از آسمان نازل شده‌اند، او علی است برادر پیغمبر عربی، یاور او در کار و پشتیبان او در برابر دشمنانش بود و همسری مبارک دارد و از او دو پسر دارد که امتش پس از او هر دو را می‌کشند و با وصیش حسد برند چنانچه امت‌های گذشته به اوصیاء پیغمبران خود حسد بردند، و او را از حقدش دور کنند و پس از او فرزندان او را بکشند، چون حسد امتان گذشته، گوید: عمر دم درکشید و گفت، ای کعب اگر در بیان کتاب منزل خدا راست گفתי البته بسیار دروغ هم گفتم.

کعب گفت: من هرگز در باره کتاب خدا دروغ نگفتم، ولی از من چیزی پرسیدی که ناچار بودم شرح آن را برایت بدهم راستش من می‌دانم که داناترین این امت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس از پیغمبرشان است زیرا من چیزی از او نپرسیدم جز اینکه یافتم در او هر آنچه را تورات و همه کتب پیغمبران آن را تصدیق دارند. عمر به او گفت: ای یهودی زاده خاموش باش، به خدا تو دروغ‌های بسیار داری، کعب گفت: بخدا نمی‌دانم که در هیچ چیز، از کتاب خدا دروغ گفته باشم.»

۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۵۴؛ ص ۹۰

اگر فرمایش امام باقر علیه السلام در تکذیب کعب و فرمایشات امیر المومنین علیه السلام درباره او نبود؛ ما این سنخ روایات را که مطابق با اعتقادات ما است؛ اماره بر حُسن او می‌دانستیم. نقل چنین روایاتی در نزد خلیفه‌ای که قابل تحمل نیست و در دوران خلافت خلیفه، اماره بر حُسن است. ولی این روایات معارض دارد، این‌ها اصل هستند و آن‌ها دلیل هستند (و الاصل دلیل حیث لادلیل) و نمی‌توانیم آن نصوص را کنار بگذاریم، دیدیم که مرحوم مجلسی که نقاد هستند و به این راحتی سند از دست ایشان صادر نمی‌شود؛ راجع به روایت امام باقر علیه السلام فرمودند: **حسن کالصحیح**. نص بر عدم مقبولیت کعب الاحبار وجود دارد.

مرحوم علامه امینی نسبت به کعب می‌فرماید:

اگر او در اینکه علم به کتب آسمانی قبل و اینکه این مطالب و جانشینی امام را در کتب قبل دیده است صادق است؛ چرا همان زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده است.

روایات کعب در باب مهدویت به ده نمی‌رسد و می‌توان از این ده روایت هم اغماض کرد و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید؛ ولی اغماض نمی‌کنیم؛ چون شواهد بسیاری بر صدق آن‌ها وجود دارد. البته ممکن است ایشان این حرف‌های راست را می‌گفته تا دروغ‌های او را قبول کنند. به هر حال کعب حتی نزد اهل سنت وجهه خوبی ندارد.

نظر عامه نسبت به کعب الاحبار:

ابن کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبأ با حضرت سلیمان علیه السلام را نقل می‌کند، می‌گوید:

و الأقرب فی مثل هذه السياقات أنّها متلقاه عن أهل الكتاب ممّا وجد فی صحفهم، کروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالی فیما نقلاه إلی هذه الأئمة من أخبار بنی اسرائیل من الأوبد و الغرائب و العجائب، ممّا کان و ممّا لم یکن و مما حرّف و بدّل و نسخ و قد أغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المنّة!

« به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتابهای اهل کتاب است از آنچه در صحف آن‌ها یافت می‌شود همانند روایات کعب و وهب - خدا آنان را ببخشد - این دو، مطالب شگفت‌آوری را از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده‌اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.»

ذهبی نام او را که می‌آورد جلوی اسم او می‌نویسد (د-ت-س) یعنی صحاح ابو داوود و ترمذی و نسائی از او روایت نقل می‌کنند. و این مسئله مهمی است که از کسی که ابن کثیر در مورد او می‌گوید حرف‌های او تحریف شده و از اسرائیلیات است، در سه کتاب روایت نقل شده باشد.

۱ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

العلامة الحبر، الذي كان يهوديا فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان يحدثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة و كان حسن الإسلام متين الديانة، من نبل العلماء، حدث عنه ابوهريرة و معاوية و ابن عباس و ذلك من قبيل رواية الصحابي عن التابعي و هو نادر عزيز و حدث عنه ايضا اسلم مولى عمر و تبع الحميري ابن امرأة كعب و ابو سلام الاسود و روى عنه عدة من التابعين كعطاء بن يسار و غيره مرسلا و كان خبيرا بكتب اليهود، له ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة، وقع له رواية في سنن ابي داود و الترمذی و النسائي، سكن بالشام بآخرة.

ثم قال همام: و حدثني بسطام بن مسلم حدثنا معاوية بن قره: أنهم تذاكروا ذلك الكتاب فمر بهم شهر بن حوشب فقال على الخبير سقطتم، إن كعبا لما احتضر قال: ألا رجل أأتمنه على أمانة؟ فقال رجل: أنا. فدفعت إليه ذلك الكتاب و قال: اركب البحيرة فاذا بلغت مكان كذا و كذا فاقدفه. فخرج من عند كعب فقال: كتاب فيه علم، و يموت كعب لا أفرط به. فاتي كعبا و قال: فعلت ما أمرتني به. قال: فما رأيت؟ قال: لم أر شيئا. فعلم كذبه فلم يزل يناشده و يطلب إليه حتى رده عليه فقال: ألا من يؤدي أمانة؟ قال: رجل: أنا. فركب سفينة فلما اتى ذلك المكان ذهب ليقذفه فانفرج له البحر حتى رأى الارض فقفذه و أتاه فأخبره. فقال كعب: إنها التوراة كما أنزلها الله على موسى ما غيرت و لا بدلت و لكن خشيت أن يتكل على ما فيها، و لكن قولوا لا إله الا الله و لقنوها موتاكم.

و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غيرت و لا بدلت. و إن ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئا على وجه الاحتجاج معتقدا أنها التوراة المنزلة؟ كلا و الله.¹

« علامه دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتابهای اسرائیلیات سخن می گفت و مطالب شگفتی را حفظ بود و او حسن الاسلام و دین خوبی داشت و ابو هریره و معاویه و ابن عباس از او حدیث کردند و این از قبیل روایت صحابی از تابعی است و این چیز نادری است و همچنین اسلم غلام عمر و تبع پسر زن کعب و ابو سلام اسود از او حدیث می کنند و عدای از تابعین مانند عطاء بن یسار از او مرسلا روایت می کنند و او از کتابهای یهود آگاهی داشت.

او صحیح کتب یهودی را از غیر صحیح آن فی الجملة تشخیص می داد. و از او روایاتی در سنن ابي داود و ترمذی و نسائی وجود دارد و آخر حکومت عثمان در شام ساکن شد.

شهر بن حوشب گفت: قضیه کعب نزد من هست، هنگامی که کعب به حالت احتضار رسید، گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: من، پس آن کتاب را به او داد و گفت: به دریا برو و هنگامی که به فلان مکان رسیدی، آن را بینداز پس از نزد کعب خارج شد و گفت: کتابی علمی است آن را از

دست نمی‌دهم پس نزد کعب آمد، کعب گفت: آنچه گفتم انجام دادی؟ پس چه دیدی؟ گفت: چیزی ندیدم پس دانست که دروغ می‌گوید و از او خواست که کتاب را بیاورد و گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: من. پس آن شخص سوار کشتی شد و هنگامی که به آن مکان رسید تا آن را ببیند نزد کعب شکافته شد تا اینکه زمین را دید پس آن را انداخت و نزد کعب آمد و او را خبر کرد.

کعب گفت: این کتاب همان تورات به همانگونه که خداوند بر موسی نازل کرد بدون تغییر و تبدیل، بود و لکن می‌ترسم که اگر آن را ترویج کنم، قرآن کنار رود و به آن عمل نشود.

این سخن کعب حاکی از این است که در این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده است و نسخه‌های دیگر دستخوش تغییر شده‌اند. چه کسی امروز می‌تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.»

نتیجه:

کعب از نظر فریقین عامه و خاصه مقبول نیست. بنا بر این روایت دوم را به اعتبار سند رد می‌کنیم؛ اما به اعتبار متن و شواهد مقبول است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان در آخر الزمان و ارتباط حوادث اخیر با روایاتی که درباره آذربایجان آمده، بود، دو روایت در این زمینه مطرح کردیم که روایت دوم به نقل از کعب الاحبار بود که عرض کردیم کعب نزد ما اعتباری ندارد. کعب تابعی است و پیامبر صلی الله علیه و آله را هم ندیده و او این روایت را هم به پیامبر اسناد نداده است بلکه مطلبی است که او می‌گوید لذا اگر روایت او شواهد داشته باشد، می‌پذیریم که بیشتر آن شواهد داشت و اگر شواهد نداشته باشد، نمی‌پذیریم.

روایت سوم:

روایت سوم روایتی است که ابن شهر آشوب آن را بدون سند و بدون ذکر منبع نقل می‌کنند که طبق ظاهر این روایت جنگی خواهد بود که یک طرف آن ارمنیه است و در این روایت اشاره نشده که طرف دوم جنگ چه کسانی هستند و تنها غلبه ارمنیه بیان شده است.

وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُنَادِي مُنَادِي الْجَرْحَى عَلَى الْقَتْلَى وَ ذَفَنِ الرَّجَالِ وَ غَلَبَهُ الْهِنْدُ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلَبَهُ الْقَفْصُ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبَهُ الْقِبْطُ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَهُ أُنْدُلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَّةَ وَ غَلَبَهُ الْحَبَشَةُ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَهُ التُّرْكُ عَلَى خُرَّاسَانَ وَ غَلَبَهُ الرُّومُ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَهُ أَهْلُ إِرْمِينِيَّةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هَتَكَ الْحِجَابُ وَ افْتَضَّتِ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عِلْمُ اللَّعِينِ الدَّجَالُ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ.^۱

امام علی علیه السلام فرمودند: « پیروزی هند بر سند، و پیروزی قفص^۲ (سلسله جبال کرمان) بر سعیر، و پیروزی قبط بر اطراف مصر، و پیروزی اندلس بر اطراف آفریقا، پیروزی حبشه بر یمن، پیروزی ترک^۳ بر خراسان، پیروزی رومیان بر شام^۴، پیروزی مردم ارمنستان، و شخصی در عراق فریاد می‌زند که پرده‌ها دریده شد و عفت زنان هتک شد و پرچم دجال ملعون ظاهر شد. سپس خروج قائم را ذکر کرد.»

مرحوم مجلسی این روایت را در بحار الانوار از مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌کند و در آن هست: « غلبه أهل إرمينية على إرمينية. »

۱ بحار الأنوار؛ ج ۴۱؛ ص ۳۱۹

۲ الْقَفْصُ: بالضم ثم السكون، الجبال المذكورة بكرمان جبال القفص و البلوص و القارن و معدن الفضة، و جبال القفص شمالي البحر من خلفها جروم جيرفت و الروذبار و شرقها الاخواس و مفازة بين القفص و مكران و غربها البلوص و نواحي هرمز (معجم البلدان؛ ج ۴؛ ص ۳۸۱)

۳ ممكن است اشاره به همان حمله مغولها داشته باشد.

۴ شام، اختصاص به سوریه ندارد بلکه شامل لبنان، فلسطین و اردن هم هست.

از این روایت معلوم می‌شود که این حوادث و خود دجال قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه است لذا بعضی می‌خواهند بگویند سفیانی با دجال یکی است، این درست نیست و آن مقدار که ما پیرامون دجال مطالعه کردیم، دجال کاری به مذهب مردم ندارد. دجال ادعای خدایی می‌کند (أنا ربکم الاعلی) اما سفیانی یک جریان ناصبی است و مخفی هم نمی‌کند، سفیانی می‌گوید: « فقط انتقام بگیرم و به جهنم بروم » و در عراق با شیعه درگیر می‌شود و طبق روایات حتی به بچه‌های صغیر هم رحم نمی‌کند و ملاک او در کشتن، نام افراد (محمد، حسن، حسین و...) است و او به مدینه (اهل مدینه اکثرا سنی هستند) برای نبش قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام می‌آید.^۱

مشهور است البته ما روایت آن را تتبع و تحقیق نکردیم که امام عصر عجل الله فرجه نیز «نبش عن قبره» قبر آن دو نفر را می‌شکافد. ما روایت آن را بررسی سندی نکردیم. این مطلب به عنوان یک اعتقاد ضروری شیعه نیست؛ بلکه در روایات گفته شده است. در عین حال ببینید که دشمنان تشیع چه می‌کنند، از سفیانی می‌گذرند در حالی که سفیانی در کتب خودشان (البدء و التاريخ) آمده است، بلخی نقل می‌کند که سفیانی به قصد نبش قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام به مدینه می‌آید. ولی نسبت به روایت شیعه که می‌گوید امام مهدی عجل الله فرجه قبر آن دو نفر نبش می‌کند، موضع گیری می‌کنند. به هر حال در اینکه سفیانی آدم شری است و جنایاتش را از حد می‌گذراند شکی نیست اما اینجا اشاره به سفیانی ندارد فقط می‌گوید که به داد برسید که پرده‌داری و تجاوزهای ناموسی شد.

شاهد بحث ما در این روایت عبارت « غلبت اهل ارمینیه » است اما اینکه بر چه کسانی غلبه می‌کنند بیان نشده است و از حیث منبع و مدک هم هیچ مدرکی جز کتاب شریف مناقب ندارد و بعد از مناقب هم احدی این روایت را نقل نکرده است تا زمان علامه مجلسی رحمه الله^۲ که این روایت را در مغیبات حضرت علی عجل الله فرجه از ابن شهر آشوب^۳ نقل می‌کند و از قرن دوازده تا به امروز نیز کسی این روایت را نقل نکرده؛ تا کتاب موسوعه احادیث امیر المومنین عجل الله فرجه و ما نیز در جلد چهارم معجم از ابن شهر آشوب نقل کردیم. یعنی در واقع این روایت یک منبع دارد و آن کتاب مناقب ابن شهر آشوب است^۴ و ایشان هم مدرکی بیان نکرده و روایت مرسل است و هیچ دلالت روشنی بر قضیه آذربایجان و درگیری ارمنستان و آذربایجان ندارد.

۱ البدء و التاريخ، ج ۱، ص ۱۷۹

۲ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹

۳ ج ۲، ص ۲۷۴

۴ ص ۱۴

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخر الزمان بود، به سه روایت در این زمینه اشاره کردیم، روایتی از مناقب نقل کردیم و مختصراً پیرامون آن بحث کردیم چون سند نداشت و دلالت آن هم خیلی روشن نبود.

روایت چهارم از علی بن مهزیار است که در دوران غیبت با امام عصر عجل الله فرجه ملاقات می‌کند و سؤالاتی از حضرت می‌کند که از جمله آن سؤالات سؤال از زمان ظهور است و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نیز علائمی را می‌فرماید که یکی از آن علائم قیام سروسسی از ارمنستان و آذربایجان است.

روایت چهارم:

روایت چهارم روایت علی بن مهزیار است، ما ابتدا شاهد بحث را بیان می‌کنیم. علی بن مهزیار پس از سال‌ها آرزو خدمت امام زمان عجل الله فرجه می‌رسد و از امام سؤال می‌کند که بالاخره ظهور شما چه هنگام است.

فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلْقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءً وَ ظَهَرَتِ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمِدَةٌ كَأَعْمِدَةِ اللَّجَيْنِ تَتَلَأَلُ نُورًا وَ يَخْرُجُ السَّرُوسِيُّ مِنْ أَرْمِينِيَّةٍ وَ آذَرْبَيْجَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلِ الْأَسْوَدِ الْمُتَلَاحِمِ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرِ لَزِيْقَ جَبَلِ طَالِقَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقَعَةَ صَيْلَمَانِيَّةَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ^۱

« عرض کردم: یابن رسول الله! این معنا کی و چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسیرت که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها بیزارند راه خانه خدا را بر شما ببندند و از زیارت بیت الله جلوه‌گیری کنند^۲، و سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید، و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خطهای سفیدی مانند نقره سفید و درخشانده باشد. و سروسسی، از ارمنستان و آذربایجان، به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است خروج کند، و میان سروسسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیر و اشخاص بزرگ را فرسوده کند. (یعنی فاجعه به حدی است که قابل تحمل نیست یا اینکه مراد طولانی بودن آن است.) »

متن روایت:

۱ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲؛ ص ۴۶۹

۲ ممکن است تطبیق آن بر قرامطه یا وهابی‌ها باشد.

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّوَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ يَقُولُ:

كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرْقَدِي - إِذْ رَأَيْتُ فِي مَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُجَّ فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ - قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَانْتَبَهْتُ وَ أَنَا فَرِحَ مَسْرُورٌ فَمَا زِلْتُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ فَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْحَاجِّ فَوَجَدْتُ فِرْقَةً تَرِيدُ الْخُرُوجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوَّلٍ مَنْ خَرَجَ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ حَتَّى خَرَجُوا وَ خَرَجْتُ بِخُرُوجِهِمْ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْتَهَا نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ مَتَاعِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ فَلَمْ أَجِدْ أَثْرًا وَ لَا سَمِعْتُ خَبْرًا وَ خَرَجْتُ فِي أَوَّلٍ مَنْ خَرَجَ أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَمَّالِكُ أَنْ نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ رَحْلِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْخَبْرِ وَ أَفْقُو الْأَثَرَ فَلَا خَبْرًا سَمِعْتُ وَ لَا أَثْرًا وَجَدْتُ فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ وَ خَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّى وَافَيْتُ مَكَّةَ وَ نَزَلْتُ فَاسْتَوْتَقْتُ مِنْ رَحْلِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمْ أَسْمَعْ خَبْرًا وَ لَا وَجَدْتُ أَثْرًا فَمَا زِلْتُ بَيْنَ الْإِيَّاسِ وَ الرَّجَاءِ مُتَفَكِّرًا فِي أَمْرِي وَ غَائِبًا عَلَى نَفْسِي وَ قَدْ جَنَّ اللَّيْلُ فَقُلْتُ أَرْقُبُ إِلَى أَنْ يَخْلُوَ لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ لِأَطُوفَ بِهَا وَ أَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَعْرِفَنِي أُمْلِي فِيهَا فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ وَ قَدْ خَلَا لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ إِذْ قُمْتُ إِلَى الطَّوَّافِ فَإِذَا أَنَا بَفْتَى مَلِيحِ الْوَجْهِ طَيِّبِ الرَّائِحَةِ مُتَزَرِّ بِبُرْدَةٍ مُتَشَجِّحِ بِأُخْرَى وَ قَدْ عَطَفَ بِرِدَائِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَرَعْتُهُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنَ الْأَهْوَاِزِ فَقَالَ أ تَعْرِفُ بِهَا ابْنَ الْخَصِيبِ فَقُلْتُ رَحِمَهُ اللَّهُ دَعِيَ فَأَجَابَ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا وَ بِاللَّيْلِ قَائِمًا وَ لِلْقُرْآنِ تَالِيًا وَ لَنَا مُوَالِيًا فَقَالَ أ تَعْرِفُ بِهَا عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ فَقُلْتُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أ تَعْرِفُ الصَّرِيحَيْنِ [الصَّرِيحَيْنِ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى.^١

« ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن مهزیار گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: از جدّم علی بن ابراهیم مهزیار شنیدم که می گفت: در بستر خوابیده بودم و در خواب دیدم که گوینده ای به من می گوید: به حج برو که صاحب الزّمان را خواهی دید. علی بن ابراهیم گوید: من خوشحال و خندان از خواب بیدار شدم و در نماز بودم تا آنکه سپیده صبح دمید و از نماز فارغ شدم و از خانه در جستجوی کاروان حاجیان بیرون آمدم و گروهی را دیدم که می خواهند به حج بروند و به نزد اولین آنها شتافتم و چنین بود تا آنکه بیرون رفتند و من در این سفر می خواستم به کوفه بروم و چون به آنجا رسیدم از مرکب خود پیاده شدم و متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از آل ابو محمد عليه السلام جويا شوم و جستجو کردم اما هیچ اثر و خبری نشنیدم و با اولین گروه خارج شدم و در این سفر می خواستم به مدینه بروم و چون به آنجا در آمدم بی صبرانه از مرکب پیاده شدم و متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از اخبار و آثار پرسش کنم اما نه خبری شنیدم و نه اثری مشاهده کردم و پیوسته چنین بودم تا آنکه مردم به سمت مکه حرکت کردند و من هم با آنها آمدم و به

مکه رسیدیم و فرود آمدیم و وسایل خود را به شخص امینی سپردم و در جستجوی آل ابو محمد علیه السلام بودم اما خبری نشنیدیم و اثری به دست نیاوردیم و پیوسته بین ناامیدی و امید بودم و در کار خود اندیشه می‌کردم و خود را سرزنش می‌نمودم تا آنکه شب دامن گسترد و با خود گفتم: انتظار می‌کشم تا گرد کعبه خالی شود تا بتوانم طواف کنم و از خدای تعالی می‌خواهم که مرا به آرزوی خود برساند و چون گرد خانه خدا خلوت شد برای طواف برخاستم که به ناگاه جوانی خوش‌سیمما و خوش بو را دیدم که بردی را به کمر بسته و برد دیگر را حمایل کرده و نیز ردای خود را به گردنش برگردانیده بود. من خود را کنار کشیدم و او به من التفات کرد و گفت: این مرد اهل کجا است؟ گفتم: از اهواز، گفت: آیا ابن‌الخصیب را می‌شناسی؟

گفتم آری خدای تعالی او را رحمت کند دعوت حق را لبیک گفته است. سپس گفت: خدا رحمتش کند که روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها به نماز می‌پرداخت و به قراءت قرآن مشغول و از دوستان ما بود. ^۱ آنگاه گفت: آیا علی بن ابراهیم بن - مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من علی هستم، گفت: ای ابو الحسن، أهلا و سهلا، آیا صریحین را می‌شناسی؟ گفتم: آری، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: محمد و موسی. ^۲ «

امام علیه السلام در هیچ روایتی وقت ظهور را مشخص نکردند و به نظر ما خود امام عصر علیه السلام هم زمان ظهور را نمی‌دانند، نبی مکرم صلی الله علیه و آله هم نمی‌داند و این از علومی است که خداوند علم آن را به خودش اختصاص داده است و اگر امام عصر علیه السلام به یقین می‌دانستند که ظهور چه زمانی است دیگر دعای برای تعجیل برای چه می‌باشد، مسئله توقیت اخیرا دوباره باب شده که به بعضی از علمای بزرگوار یا مراجع نسبت می‌دهند که افراد باور کنند یا از بعضی خواب در این زمینه نقل می‌شود که خواب دیده که امام علیه السلام به او گفته من انشاء الله فلان زمان می‌آیم و حال آنکه ما نقل تعیین وقت در بیداری را هم قبول نمی‌کنیم لذا بر روی همه این‌ها قلم بطلان کشیده می‌شود یا اینکه توجیه کنیم چون به علامه مجلسی رحمته الله هم در کتاب رجعت‌شان نسبت داده شده که ایشان توقیت کردند. ما دقیقا کتاب شریف ایشان را خواندیم، در سه مورد هست و هر سه مورد را در درس‌های قبل مطرح کردیم و هر سه مورد ترقب است نه قطعیت، شأن علامه مجلسی رحمته الله بالاتر از این است که بر خلاف روایاتی که خودشان نقل فرمودند که نهی از توقیت دارد عمل کنند. توقیت قطعی معنا ندارد و با خواب یا نسبت دادن به بعضی از بزرگان ثابت نمی‌شود مخصوصا که روایت صحیح‌های از امام رضا علیه السلام در عدم جواز توقیت نقل شده است.

منابع روایت:

۱ این مطلب مهم است، شمر بعد از قتل امام حسین علیه السلام صف اول نماز می‌ایستاد، به او گفته شد: از خداوند نمی‌ترسی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته‌ای و در صف اول نماز می‌ایستی؟ گفت: ما از امرای خود دستور داشتیم و اگر چنین نمی‌کردیم از حمار بدتر بودیم.

۲ یکی از دلائل رد این روایت نزد مرحوم تستری و بعضی دیگر همین است که این روایت مشتمل بر یک مطلب شاذی است البته مشکلی به نظر نمی‌رسد، به استناد همین روایت گفته شود امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی هم به نام موسی دارد یا اینکه تفکیک کنیم، هم در اصول و هم در فقه به بحث تفکیک در روایات اشاره شده است و نهایت مطلب اینکه ما متوجه معنای این فقره نمی‌شویم.

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ج ۲ ص ۴۶۵

۲. الغيبة شیخ طوسی: ص ۲۶۳ ح ۲۲۸

۳. دلائل الإمامة: ص ۲۹۶

محور بحث ما فقط روایت کمال الدین است البته نه به جهت اشکال سندی و نه به جهت داشتن بعضی از شذوذ بلکه به خاطر اینکه فقره‌ای که مورد بحث ما است. یعنی جریان آذربایجان تنها در نقل کمال الدین است.

سند روایت:

مرحوم صدوق این روایت را از شخصی نقل می‌کند که به پنج واسطه فرزند امام کاظم علیه السلام است و ایشان می‌فرماید: « در کتاب پدرم یافتیم » یعنی وجاده است.

در مورد وجاده بحث خواهیم کرد که چقدر اعتبار دارد، گاهی خبرنی است، گاهی حدثنی است، گاهی اخبارنا است، گاهی حدثنا است، گاهی مناووله است (این مطالب من هست، بگیر و مطالعه کن)، گاهی اجازه است و گاهی وجاده است، می‌گویند: اضعف انواع تحمل وجاده است. این مطالب مقدمه‌چینی است، زیرا ممکن است نظر ما در این دوره با نظر سابق ما یا نظر ما در کتاب تا ظهور فرق بکند، ما این روایت را در کتاب تا ظهور به تبع آیه الله صافی صد در صد تقویت کردیم در مقابل مرحوم خوئی و مرحوم تستری که نسبت به این روایت مناقشات سندی و دلالی دارند. در این روایت آمده که کنار امام علیه السلام شخصی بود، فرمود: برادر من موسی است، این بحث مطرح می‌شود که آیا امام عسکری علیه السلام غیر از امام عصر علیه السلام فرزندی داشتند و آیا امام زمان رحمته الله علیه برادری به نام موسی داشته‌اند؟! البته اینگونه نیست که بگوئیم از اعتقادات شیعه این است که امام زمان رحمته الله علیه برادر نداشته باشد؛ بلکه این‌ها مسائل تاریخی است، که اگر ثابت شد، می‌پذیریم و اگر ثابت هم نشد، نمی‌پذیریم؛ و ربطی به اعتقادات ندارد. مرحوم مدرس صاحب جنات الخلود می‌فرماید: امام علیه السلام دو خواهر و برادر داشته‌اند و در همین قم بعد از جمکران مزاری را نوشته‌اند: عائشه دختر امام عسکری علیه السلام. به هر حال ما در کتاب تا ظهور نظر مثبتی نسبت به قضیه ابن مهزیار داشتیم؛ ولی ممکن است در این بحث نظر ما تغییر کند.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

بحث ما پیرامون آذربایجان و روایاتی که در ارتباط با حوادث آن وارد شده است، بود، روایت چهارم روایت علی بن مهزیار بود که اشاره به خروج شخصی از آذربایجان دارد. ما این روایت را از کتاب شریف کمال الدین نقل می‌کنیم هر چند در دو کتاب دیگر از قدما آمده منتها بر نقل از کتاب کمال الدین تاکید داریم چون عبارتی که مورد بحث ما است فقط در کتاب کمال الدین آمده است.

ادامه روایت چهارم:

ثُمَّ قَالَ مَا فَعَلْتَ الْعُلَمَاءُ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقُلْتُ مَعِيَ فَقَالَ أَخْرِجْهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ خَاتَمًا حَسَنًا عَلَى فَصِّهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَكَى مَلِيًّا وَ رَنَّ شَجِيًّا فَأَقْبَلَ بَيْنِي بُكَاءً طَوِيلًا وَ هُوَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَقَدْ كُنْتُ إِمَامًا عَادِلًا ابْنَ أُمَّةٍ وَ أَبَا إِمَامٍ أَسْكَنَكَ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ عليهم السلام ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَ كُنْ عَلَى أَهْبَةِ مِنْ كِفَايَتِكَ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ الثَّلْثُ مِنَ اللَّيْلِ وَ بَقِيَ الثَّلَاثَانِ فَالْحَقْ بِنَا فَإِنَّكَ تَرَى مُنَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ ابْنُ مَهْزِيَارٍ فَصِرْتُ إِلَى رَحْلِي أَطِيلُ التَّفَكُّرَ حَتَّى إِذَا هَجَمَ الْوَقْتُ فَقُمْتُ إِلَى رَحْلِي وَ أَصْلَحْتُهُ وَ قَدَّمْتُ رَاِحِلَتِي وَ حَمَلْتُهَا وَ صِرْتُ فِي مَتْنِهَا حَتَّى لَحِقْتُ الشَّعْبَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ يَقُولُ أَهْلًا وَ سَهْلًا بَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُذِنَ لَكَ فَسَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى جَارَ بِي عِرْفَاتٍ وَ مِنِي وَ صِرْتُ فِي أَسْفَلِ ذِرْوَةِ جَبَلِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْزِلْ وَ خُذْ فِي أَهْبَةِ الصَّلَاةِ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى فَرَعْتُ وَ فَرَعْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ أَوْجِزْ فَأَوْجِزْتُ فِيهَا وَ سَلِّمْ وَ عَقِّرْ وَجْهَهُ فِي التَّرَابِ ثُمَّ رَكِبَ وَ أَمَرَنِي بِالرُّكُوبِ فَرَكِبْتُ ثُمَّ سَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى عَلَا الذَّرْوَةَ فَقَالَ الْمَحْ هَلْ تَرَى شَيْئًا فَلَمَحْتُ فَرَأَيْتُ بُقْعَةً نِزْهَةً كَثِيرَةً الْعُشْبِ وَ الْكَلْبِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَرَى بُقْعَةً نِزْهَةً كَثِيرَةً الْعُشْبِ وَ الْكَلْبِ فَقَالَ لِي هَلْ تَرَى فِي أَغْلَاهَا شَيْئًا فَلَمَحْتُ فَإِذَا أَنَا بِكَيْبِ مِنْ رَمْلٍ فَوْقَ [فَوْقَهُ] بَيْتٍ مِنْ شَعْرِ يَتَوَقَّدُ نُورًا فَقَالَ لِي هَلْ رَأَيْتَ شَيْئًا فَقُلْتُ أَرَى كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارٍ طِبْ نَفْسًا وَ قَرِّ عَيْنًا فَإِنَّ هُنَاكَ أَمَلٌ كُلُّ مُؤَمِّلٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَنْطَلِقْ بِنَا فَسَارَ وَ سِرْتُ حَتَّى صَارَ فِي أَسْفَلِ الذَّرْوَةِ ثُمَّ قَالَ أَنْزِلْ فَهَا هُنَا يَذُلُّ لَكَ كُلُّ صَعْبٍ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى قَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارٍ خَلِّ عَنْ زِمَامِ الرَّاحِلَةِ فَقُلْتُ عَلَى مَنْ أَخْلَفُهَا وَ لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَرَمٌ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا وَليٌّ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَليٌّ فَخَلَيْتُ عَنْ الرَّاحِلَةِ فَسَارَ وَ سِرْتُ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْخَبَاءِ سَبَقَنِي وَ قَالَ لِي قِفْ هُنَاكَ إِلَى أَنْ يُؤَذِّنَ لَكَ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً فَخَرَجَ إِلَيَّ وَ هُوَ يَقُولُ طُوبَى لَكَ قَدْ أُعْطِيتَ سُؤْلَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى نَمَطٍ عَلَيْهِ نَطَعُ أَدِيمِ أَحْمَرَ مَتَكِيٌّ عَلَى مِسْوَرَةٍ أَدِيمِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ لَمَحْتُهُ فَرَأَيْتُ وَجْهَهُ مِثْلَ فَلَقَةٍ قَمَرٍ لَا بِالْحَرَقِ وَ لَا بِالْبَزَقِ [بِالْتَزِقِ] وَ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ مَمْدُودِ الْقَامَةِ صَلَّتِ الْجَبِينِ أَرْجَ الْحَاجِبِينَ أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ أَفْنَى الْأَنْفِ سَهْلَ الْخَدَيْنِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ فَلَمَّا أَنْ بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارٍ كَيْفَ خَلَفْتُ إِخْوَانَكَ فِي الْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عَيْشٍ وَ هَنَاهُ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سُيُوفُ بَنِي الشَّيْصَبَانِ فَقَالَ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي

يُؤْفَكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ أَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكُفْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءً وَ ظَهَرَتِ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمِدَةٌ كَأَعْمِدَةِ اللَّجَيْنِ تَتَلَأَلُ نُورًا وَ يَخْرُجُ السَّرُوسِيُّ مِنْ أَرْمِينِيَّةٍ وَ أَذْرَبِيحَانَ يَرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلَ الْأَسْوَدَ الْمُتَّاحِمَ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرَ لَزِيْقَ جَبَلِ طَالِقَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقَعَةً صَيْلْمَانِيَّةً يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرَ وَ يَهْرَمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَ يَظْهَرُ الْقَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا خُرُوجَهُ إِلَى الزُّورَاءِ فَلَا يَلْبَثُ بِهَا حَتَّى يُوَأْفَى بِأَهَاتِ ثُمَّ يُوَأْفَى وَاسِطَ الْعِرَاقِ فَيَقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دُونَهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كُوفَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقَعَةً مِنَ النَّجْفِ إِلَى الْحِيرَةِ إِلَى الْعَرِيِّ وَقَعَةً شَدِيدَةً تَذْهَلُ مِنْهَا الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارِزُ الْمُفْتَتِينَ وَ عَلَى اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِينَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنَا هُوَ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ أَفْتَرَبْتِ السَّاعَةَ وَ أَنْشَقَّ الْقَمَرَ.^١

« آنگاه گفت: آن علامتی که بین تو و ابو محمد علیه السلام بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است، گفت: نشانم بده، آن را بیرون آوردم، انگشتری زیبائی بود که بر نگین آن نوشته شده بود "محمد و علی"، و هنگامی که آن را دید گریه‌ای طولانی سر داد و در همان حال گریستن می‌گفت: ای ابا محمد خدا تو را رحمت کند که امامی عادل و فرزند امامان و پدر امام بودی، خداوند تو را با پدران علیهم السلام در بهشت اعلیٰ سکنی دهد.

سپس گفت: ای ابو الحسن! به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی تا آنکه چون ثلثی از شب گذشته و دو ثلث آن باقی بود به نزد ما بیا تا این شاء الله به آرزویت برسی. ابن مهزیار گوید: من به نزد وسایل خود برگشتم و در اندیشه بودم تا پاسی از شب گذشت برخاستم و وسایل خود را فراهم آوردم و آن را نزدیک مرکب خود آورده و بار آن کردم و روی آن سوار شدم و خود را به آن درّه رسانیدم و به ناگاه دیدم آن جوان ایستاده است و می‌گوید: أهلا و سهلا بک ای ابو الحسن، خوشا بر تو که اجازه یافتی، او به راه افتاد و من هم به دنبال او و مرا از بیابان عرفات و منا گذرانید و به پای کوه طائف رسیدیم و گفت: ای ابو الحسن پیاده شو و آماده نماز باش.

١ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ٢؛ ص ٤٦٥

٢ سید جعفر مرتضی پیرامون مکتوباتی که روی نگین انگشتری معصومین بوده تحقیقی انجام دادند، مکتوبات روی نگین‌های معصومین بدون دلیل نمی‌باشد مثلا امام زین العابدین روحی فداه وقتی که وارد بر یزید شدند روی نگین خاتم حضرت نوشته بود « لعنة الله على قاتل الحسين » و این معنا دارد یا روایتی که مرحوم والد نقل می‌کند که یک خاتمی را جبرئیل علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المومنین علیه السلام فرمودند: روی نگین آن « لا إله الا الله » نوشته شود و حضرت علی علیه السلام آن را برای حکاک نزد حکاک برده و فرمودند: بنویس « لا إله الا الله محمد رسول الله » انگشتر را که تحویل گرفتند، دیدند بر آن نوشته شده « لا إله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله » پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من گفتم « لا إله الا الله » نوشته شود، جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند آمد و گفت: یا رسول الله تو چیزی را که دوست داشتی نوشته شد و علی هم چیزی را که دوست داشت نوشت و من هم چیزی را نوشتم که دوست داشت. (کتاب مرحوم والد ما « الدر الثمین فی التختیم بالیمین»، ص ١١٣؛ که مرحوم رازی آن را به نام « گوهر وزین » ترجمه کرده است.)

او پیاده شد و من هم پیاده شدم او از نماز فارغ شد و من هم فارغ شدم آنگاه گفت: نماز صبح را مختصر بخوان و من نیز مختصر کردم، سلام داد و روی بر خاک سایید، آنگاه سوار شد و به من دستور داد سوار شوم من نیز سوار شدم و به راه افتاد و من نیز به دنبالش روان شدم تا آنکه به قلّه‌ای برآمد و گفت:

بین آیا چیزی می‌بینی؟ نگرستم و مکانی خرم و سرسبز و پردرخت دیدم، گفتم: ای آقای من! مکانی خرم و سرسبز و پردرخت می‌بینم، گفت: آیا در بالای آن چیزی نمی‌بینی؟ نگرستم و ناگهان خود را در مقابل تپّه‌ای دیدم که خیمه‌ای پشمین و نورانی بر روی آن بود، گفت: آیا چیزی دیدی؟ گفتم: چنین و چنان می‌بینم، گفت: ای پسر مهزیار! جانت خوش و چشمت روشن باد! که آرزوی هر آرزومندی آنجا است.

سپس گفت: با من بیا، رفت و من هم به دنبالش رفتم تا به پایه آن بلندی رسیدیم، سپس گفت: پیاده شو که اینجا هر گردن کشی خوار شود و پیاده شد و من هم پیاده شدم و گفت: ای پسر مهزیار! زمام مرکب را رها کن، گفتم: آن را به چه کسی بسپارم که کسی اینجا نیست، گفت: اینجا حرمی است که در آن جز دوست آمد و شد نمی‌کند، و افسار مرکب را رها کردم سپس به دنبال او رفتم و چون به نزدیک خیمه رسید از من سبقت گرفت و گفت: همین جا بایست تا تو را اجازه دهند، و چیزی نگذشت که نزد من برگشت و گفت:

خوشا بر تو که به آرزویت رسیدی، گوید: بر آن حضرت صلوات الله علیه درآمدم و او بر بساطی که بر آن پوست گوسفند سرخی گسترده شده بود نشسته بود و بر بالشی پوستین تکیه کرده بود، بر او سلام کردم و مرا پاسخ داد، در او نگرستم و چهره‌اش مانند پاره ماه بود، نه مدهوش و بطیء العمل و نه سریع العمل بود و قامتش معتدل بود نه بلند و نه کوتاه، پیشانی‌ش صاف و ابروانش پیوسته و چشمانش درشت و بینی‌اش کشیده و گونه‌هایش هموار، و خالی بر گونه راستش بود. چون چشمم به او افتاد در وصف او حیران شدم.

آنگاه به من فرمود: ای پسر مهزیار! برادرانت در عراق چگونه‌اند؟ گفتم: تنگدست و گرفتار و شمشیر بنی شیبان (بنی العباس) پیایی بر آنها فرود می‌آید. فرمود: خدا آنها را بکشد تا کی نیرنگ می‌ورزند، گویا آنها را می‌بینم که در خانه‌های خود کشته افتاده‌اند و امر پروردگارشان شب و روز آنها را فرا گرفته است.^۱

عرض کردم: یابن رسول الله! این معنا کی و چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسیرت که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها بیزارند راه خانه خدا را بر شما ببندند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند،^۲ و سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید، و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خطهای سفیدی مانند نقره سفید و درخشانده باشد. و سروسی، از ارمنستان و آذربایجان، به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است خروج کند، و میان سروسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیرو اشخاص بزرگ را فرسوده کند.

۱ ممکن است اشاره به قضیه هلاکو داشته باشد که در تاریخ است که تا چهل روز شمشیر بر آنها بود و همین طور از آنها می‌کشتند و ممکن است اشاره به حکومت بنی العباس در آینده داشته باشد البته احتمال دوم با سیاق روایت نمی‌خواند زیرا امام حکومت فعلی را نفرین کردند و خبر از آخر کارشان دادند.
۲ ممکن است تطبیق آن بر قرامطه یا وهابی‌ها باشد.

و سروسی، از ارمنستان و آذربایجان، به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوههای طالقان است خروج کند(این روایت با وضعیت فعلی آذربایجان انطباق ندارد بلکه بیان می‌کند که در آینده شخصی جلاد از آن مناطق خروج می‌کند) ، و میان سروسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیر و اشخاص بزرگ را فرسوده کند، و از دو طرف جمعی کشته شوند و کشته‌ها در میان آن دو زیاد شود.

سپس فرمود: در آن موقع منتظر او (سروسی) باشید که به طرف «زوراء» (بغداد) خروج نماید، و در آنجا درنگ ننموده به (ماهان) می‌رود، سپس رهسپار «واسط» عراق می‌گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند و آنگاه به سوی کوفه می‌رود. و میان آنها جنگ بسیار سخت و شدیدی از نجف تا حیره، و از آنجا تا (غری)^۱ واقع می‌شود که عقل‌ها را مبهوت و حیران می‌کند، و آنگاه هر دو طرف، به هلاکت می‌رسند و خداوند باقی مانده آنها را نیز درو خواهد کرد.

سپس حضرت این آیه شریفه را قرائت فرمود: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ"^۲ یعنی: امر ما در شب و یا روز به آن دهکده رسید، و سپس طوری آن را از میان بردیم که گوئی دیروز نبوده است، علی بن مهزیار: می‌گوید: عرض کردم: سرور من مقصود از: (امر خدا) در این آیه چیست؟ فرمود: امر خدای عز و جل و لشکر او ما هستیم.

عرض کردم: یابن رسول الله آیا وقت آمدن شما (در آن وقت) نزدیک است؟ فرمود: "اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ"^۳ یعنی: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت. «

امام علیه السلام با خواندن این آیه ظهور را به قیامت ربط دادند. قیامت را کسی غیر از خداوند نمی‌داند؛ یعنی من هم زمان ظهور را نمی‌دانم بلکه علاماتی هست.

این روایت هیچ ارتباطی با اوضاع فعلی آذربایجان ندارد.

۱ غری، نام سرزمین اطراف کوفه است.

۲ سوره یونس: آیه ۲۵.

۳ سوره قمر: آیه ۱.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان و حوادث و اتفاقات آن به استناد بعضی از روایات بود. امام در مورد روایت چهارم (علی بن مهزیار) عرض کردیم اصل این روایت را مرحوم صدوق و مرحوم طوسی و مرحوم طبری ابن رستم شیعی نقل می‌کنند، لکن آن فقره‌ای که مورد بحث ما است تنها در نقل دوم مرحوم صدوق آمده است.

منابع روایت چهارم:

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ج ۲، ص ۴۶۵

۲. تبصره الولی: ص ۱۰۹ ح ۴۹ با کمی تفاوت

۳. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۴۲ از کمال الدین با کمی تفاوت

۴. نور الثقلین: ج ۲، ص ۲۹۹ از کمال الدین مختصر روایت

۵. منتخب الاثر

۶. معجم الاحادیث الامام المهدي عجل الله فرجه: ج ۶، ص ۳۴۸

بررسی سند روایت

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عجل الله فرجه قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ يَقُولُ

مرحوم صدوق این روایت را از ابو الحسن علی بن موسی از نوادگان امام کاظم عجل الله فرجه نقل می‌کند، او می‌گوید: در کتاب پدرم یافتیم یعنی وجاده است، در بحث درایه این بحث مطرح است، گاهی قرائت است، گاهی سماع است (استاد حرف می‌زند و شاگرد می‌شنود، سمعت، أخبرنی، حدثنی، أخبرنا، حدثنا)، گاهی استاد به شاگرد اجازه می‌دهد که از کتابی نقل کند، گاهی مناوله است و گاهی وجاده است و گفته شده که وجاده ضعیف‌ترین مراتب تحمل حدیث است. بحث در این است که صرف وجاده بدون اجازه نقل کفایت می‌کند.

بررسی میزان اعتبار وجاده

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه بحثی پیرامون راه‌های تحمل حدیث دارد، می‌فرماید:

ثم إنَّ هذا الضرب من أخذ الحديث و تحمله هو: أن يجد إنسان كتاباً أو حديثاً بخط راويه غير معاصر له كان، أو معاصراً لم يلقه، أو لقيه و لكن لم يسمع منه هذا الواجد و لا له منه إجازة و لا نحوها، فله أن يقول: وجدت أو قرأت بخط فلان.. أو في كتاب فلان بخطه حدثنا فلان.. و يسوق باقى الإسناد و المتن، أو يقول: وجدت بخط فلان عن فلان.. إلى آخره.

قالوا: و هذا الذى استمر عليه العمل قديماً و حديثاً، و هو منقطع مرسل و لكن فيه شوب اتصال، لقوله: وجدت بخط فلان. و ربما دلّس بعضهم فذكر الذى وجد بخطه، و قال فيه: عن (فلان).. أو قال: فلان.. و ذلك تدليس قبيح إن أوهم سماعه (منه). و جازف بعضهم فأطلق فى هذا (حدثنا) و (أخبرنا).. و هو غلط منكر لم يجوزه أحد ممن يعتمد عليه، كما صرح بذلك كله فى البداية و غيرها. ثم ذكروا أن هذا كله إذا وثق بأنه خط المذكور أو كتابه، و أمّا إذا لم يتحقق الواجد الخط فيقول: بلغنى عن فلان.. أو وجدت فى كتاب أخبرنى فلان.. أنّه بخط فلان.. إن كان أخبره به أحد، أو فى كتاب ظننت أنّه بخط فلان.. أو فى كتاب ذكر كاتبه أنه فلان.. أو قيل بخط فلان.. و نحو ذلك. وقع الخلاف بين المحدثين و الاصوليين فى جواز العمل بالوجادة الموثوق بها من دون إجازة على قولين:

أحدها: الجواز؛ و هو المنقول عن جمع منهم الشافعى و نظار أصحابه، و عن بعض المحققين التعبير ب: وجوب العمل بها. و ثانيهما: المنع؛ و هو المعزى إلى معظم المحدثين و الفقهاء المالكيين. أن عدم اعتماد القدماء -بل و كذا المتأخرين- على الرواية و جادة إنما كان فيما لا يطمئنون بكون الرواية ممن نسبت إليه، فاعتبروا إجازة الشيخ لتحصيل الوثوق بذلك لا لتوقف الرواية على الإجازة على وجه الموضوعية و إذا كان اعتبار الإجازة من باب الطريقية إلى تحصيل الاطوئنان بالخبر جاز العمل لكل خبر يطمأن به و إن كان من الوجادة بغير إجازة.¹

« و جاده، يکی از انواع اخذ و تحمل حدیث این است که انسان کتاب یا حدیثی به خط راوی بیابد که یا این راوی غیر معاصر با او است یا اینکه معاصر بوده اما او را ملاقات نکرده یا اینکه ملاقات کرده لکن آنچه یافته را از او نشنیده است و از او اجازه یا مانند آن را هم ندارد. پس می‌تواند بگوید: یافتم یا قرائت کردم به خط فلان یا در کتاب فلان به خط او خواندم که فلانی برای ما حدیث کرد... یا بگوید: یافتم به خط فلان از فلان.

گفته‌اند: عمل علما از قدیم تا الآن بر همین شیوه استمرار داشته است و آن منقطع و مرسل است و لکن در آن شمه‌ای از اتصال است چون می‌گوید: یافتم به خط فلان.

گاهی بعضی تدلیس کرده و آنچه به خط راوی را یافته، ذکر می‌کند و می‌گوید: از فلان یا فلان گفت و این تدلیس قبیحی است اگر شنیدن او را متوهم سازد. و بعضی از این همه فراتر رفته و حدثنا و اخبرنا اطلاق کرده- اند و این غلط منکری است که احدی آن را اجازه نداده است همچنان که شهید ثانی در بدایه به این مطلب تصریح کرده است. سپس ذکر کردند که این در زمانی است که یقین به خط یا کتاب مولف حاصل باشد اما

هنگامی که واجد به خط اطمینان پیدا نکند پس می‌گوید: از فلانی به من رسیده است یا یافتم در کتابی که فلانی خبر داد مرا.. که به خط فلان..

بین محدثان و اصولی‌ها در جواز عمل به وجاده‌ای که وثوق به آن داشته باشیم، اما اجازه نقل از آن را نداشته باشیم، اختلاف نظر وجود دارد. برخی قائل به جواز و برخی قائل به عدم جواز هستند. عدم اعتماد قدما بلکه متاخرین بر روایت وجاده در اطمینان به اینکه این روایت از کسی که به او نسبت داده می‌شود، نباشد پس اجازه شیخ را برای حاصل شدن اطمینان معتبر کردند نه اینکه توقف روایت بر اجازه بر وجه موضوعیت باشد و هنگامی که اعتبار اجازه از باب طریقت برای بدست آوردن اطمینان به خبر بود، عمل به هر خبری که به آن اطمینان حاصل شود، جایز است و اگر چه آن خبر، از وجاده بدون اجازه باشد.»

پس ابو الحسن علی بن موسی می‌گوید: در کتاب پدرم یافتم، حال آیا اطمینان حاصل کرده یا اجازه داشته است یا اینکه خط را می‌شناخته است. اگر ما اجازه را طریق هم بگیریم، احراز اینکه ایشان اطمینان داشته است، مشکل است ثانیاً نام علی بن موسی در کتب رجالی ذکر نشده است، مرحوم نمازی می‌فرماید: لم یذکره یعنی ایشان مهمل است اما صدوق رحمته الله در کمال الدین از او تعبیر الشریف کرده است لکن این کفایت نمی‌کند زیرا به سادات شریف گفته می‌شد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت چهارم در ارتباط با جریانات آذربایجان در آخر الزمان بود، عرض کردیم که سه نفر از بزرگان این متن را نقل می‌کنند.

ابو الحسن علی بن موسی:

در مورد ایشان مطلبی در کتب رجالی نقل نشده است پس ایشان مهمل است. تنها مرحوم صدوق در مورد او گفته است (الشریف) و از ایشان روایتی را در کمال الدین در بحث وقوع غیبت امام زمان عجل الله فرجه از امام زین العابدین عجل الله فرجه نقل کردند، مرحوم مجلسی هم در جلد ۵۲ بحار الانوار روایتی را از ایشان نقل کرده است. نقل این سنخ روایات و نقل مرحوم صدوق از ایشان ممکن است اماره‌ای بر حُسن او باشد یعنی اگر از چهار چوب مدح و قدح قدما خارج بشویم و خودمان وارد این بحث بشویم، ممکن است استفاده حُسن او بشود.

موسی بن احمد:

مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه» یعنی از ایشان هم هیچ نشان و وصف و علامت و اماره‌ای بر مدح و توثیق وجود ندارد مضافاً که وجاده است و علی بن موسی می‌گوید: در کتاب پدرم یافتیم، حال به چه عنوان در کتاب نقل شده به قصد رد بر آن نقل شده یا آیا واقعا کلام پدر بوده، مشخص نیست.

«علی بن ابراهیم بن مهزیار» یا «علی بن مهزیار»

بر فرض اغماض از سند، روایت دارای اشکالات دیگری است، صاحب قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار است یا ابراهیم بن مهزیار؟

مرحوم تستری و مرحوم خوئی نسبت به این قضیه اشکالاتی را مطرح می‌کنند. مرحوم صدوق در نقل اول‌شان از ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند و نقل دوم‌شان از علی بن ابراهیم بن مهزیار است، این قصه که دو دفعه برای دو نفر به یک نحو اتفاق نیفتاده، پس برای کدام یک از این دو اتفاق افتاده است؟

طبق نقل اول صدوق رحمه الله، قصه برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده و طبق نقل دوم، قصه برای علی بن ابراهیم بن مهزیار است، شیخ طوسی و طبری هم قصه را برای علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کنند.

اگر صاحب قصه ابراهیم بن مهزیار باشد، در وثاقت او بحثی نیست و اگر علی بن ابراهیم بن مهزیار باشد، توثیق ندارد و در کتب رجال مطرح نشده است. اگر صاحب قصه ابراهیم بن مهزیار باشد، ایشان از اصحاب امام جواد علیه السلام است و زمان امام عصر علیه السلام را درک نکرده است.

ده اشکال به این قضیه گرفته شده؛ که یک سری اشکالات را مرحوم خوئی و یک سری را مرحوم شوشتری وارد می‌کنند. ما اگر بتوانیم این اشکالات را دفع بکنیم از نظر فنی و علمی روایت را قبول می‌کنیم. آقایان مخصوصاً مرحوم تستری تأکید بر موضوع و جعلی بودن روایت دارند.

اگر صاحب قصه ابراهیم بن مهزیار باشد، مرحوم آقای خوئی وجوهی را برای توثیق او ذکر می‌کند؛ که معمولاً فرمایشات مرحوم مامقانی است (مرحوم خوئی در این کتاب شریفشان به بیانات مرحوم مامقانی نظر دارند).
مرحوم خوئی این ادله را بیان و رد می‌کند:

و قد اختلف فی حال الرجل، فقیل: إنه من الثقات، أو الحسان و استدل علی ذلک بوجه کلها ضعیفة: الأول: ما ذکره الفاضل المجلسی فی الوجیزة: «أنه ثقة من السفراء». و یرده: أن هذا اجتهاد منه، استنبطه من کلام من تقدم علیه، و سیجیء الکلام علی ذلک. الثانی: إن العلامة عده من المعتمدين (۱۷)، و صحح طریق الصدوق إلى بحر السقاء، و فیه إبراهیم بن مهزیار. و یرده: أن العلامة یعتمد علی من لم یرد فیه قدح، و یصححه. صرح بذلک فی ترجمه أحمد بن إسماعیل بن سمکة (۲۱)، فکأنه- قدس سره- بنی علی أصله العدالة، و علیه لا یكون قوله حجة علينا. الثالث: ما ذکره المیرزا فی المنهج و الوسیط: «أنه من سفراء الصاحب عجل الله تعالی فرجه، و الأبواب المعروفین الذین لا تختلف الاثنا عشریة فیهم، قاله ابن طاوس فی ربيع الشیعة». و یرده: أن هذا اجتهاد من ابن طاوس استنبطه من الروایة التي سندکرها، إذ لو کان الأمر كما ذکر، فلما ذا لم یذکره النجاشی؟، و لا الشیخ و لا غیرهما، ممن تقدم علی ابن طاوس، مع شدة اهتمامهم بذكر السفراء و الأبواب.

الرابع: ما رواه الکشی (۴۰۸-۴۰۶) عن أحمد بن علی بن کلثوم السرخسی: «و کان من الفقهاء، و کان مأمونا علی الحدیث، قال:

حدثنی إسحاق بن محمد البصری، قال: حدثنی محمد بن إبراهیم بن مهزیار، قال: إن أبی لما حضرته الوفاة دفع إلى مال، و أعطانی علامة، و لم یعلم بتلك العلامة أحد، إلا الله عز و جل، و قال: من أتاک بهذه العلامة فادفع إليه المال، قال: فخرجت إلى بغداد، و نزلت فی خان، فلما کان فی الیوم الثانی إذ جاء شیخ و دق الباب، فقلت للغلام: انظر من هذا؟ فقال: شیخ بالباب، فقلت: ادخل، فدخل و جلس، فقال: أنا العمری هات المال الذی عندک، و هو کذا و کذا، و معه العلامة، قال: فدفعت إليه المال، و حفص بن عمرو کان وکیل أبی محمد ع، و أما أبو جعفر محمد بن حفص بن عمرو، فهو ابن العمری، و کان وکیل الناحیة، و کان الأمر یدور علیه».

و وجه الاستدلال: أنه یرتفع من هذه الروایة أن إبراهیم کان من وکلاء الإمام ع، و أنه کان یجتمع عنده المال. و یرده: أولاً: أن الروایة ضعیفة السند بإسحاق بن محمد البصری، بل بمحمد بن إبراهیم أيضاً. و ثانیاً: أنه لا یرتفع

من الروایة أنه كان وكيلا، فعمل المال كان لنفسه، فأراد إيصاله إلى الإمام ع، أو أن المال كان سهمه ع في مال إبراهيم، أو أن شخصا آخر أعطاه إبراهيم ليوصله إلى الإمام ع، أو غير ذلك، فلا إشعار في الرواية بالوكالة. نعم روى محمد بن يعقوب في الكافي: الجزء ١، الكتاب ٤، باب مولد صاحب عجل الله فرجه ١٢٥، الحديث ٥، عن علي بن محمد، عن محمد بن حمويه السويدي، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار: القصة على وجه آخر، و في آخرها: «فخرج إلى قد أقمناك مقام [مكان] أبيك فاحمد الله»، و فيها دلالة على وكالة إبراهيم، لكنها ضعيفة، فإن محمد بن إبراهيم لم يوثق، و محمد بن حمويه مجهول. و ثالثا: أنه على تقدير تسليم الوكالة فلا دلالة فيها على السفارة التي هي أخص من الوكالة. و قد بينا في المدخل (المقدمة الرابعة) أن الوكالة لا تلازم الوثاقعة و لا الحسن.

الخامس: ما رواه الصدوق في كمال الدين: باب من شاهد القائم عجل الله فرجه ٤٧، الحديث ٢٠: «قال: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رحمه الله - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار ..» ثم ذكر الحديث و هو طويل، يشتمل على وصول إبراهيم إلى خدمة الإمام الحجة عجل الله فرجه، و ما جرى بينه و بينه ع و فيه دلالة على علو مقام إبراهيم، و عظم خطره عند الإمام عجل الله فرجه. و يرد: أولا: أن راوي الرواية هو إبراهيم نفسه، و الاستدلال على وثاقعة شخص، و عظم رتبته بقول نفسه من الغرائب، بل من المضحكات. و ثانيا: أن في الرواية ما هو مقطوع البطلان، و أن إبراهيم لو صحت الرواية كذب في روايته، و هو إخباره عن وجود أخ للحجة - عجل الله تعالى فرجه - مسمى بموسى و قد رآه إبراهيم.

«در بیان حال این راوی اختلاف نظر است. برخی او را ثقة یا حسن می دانند و برای آن دلایلی ذکر کرده اند:

١. آنچه مرحوم مجلسی در وجیزه گفته است: ایشان ثقة و از جمله نمایندگان امام بود، این اجتهاد مرحوم مجلسی است، (ایشان از متاخر متاخرین است) و ما توثیقات اجتهادی را نمی پذیریم.

٢. علامه حلی او را از راویان مورد اعتماد شمرده است و طریق شیخ صدوق به بحر سقاء طریق صحیحی است و ابراهیم بن مهزیار در این طریق است، این دلیل رد می شود به اینکه علامه بر کسانی که مدحی در مورد آنها وارد نشده اعتماد کرده و آن را تصحیح کرده است و به این مطلب در ترجمه احمد بن اسماعیل بن سمکه تصریح کرده است گویا بنای ایشان بر اصل عدالت است و بنابراین قول ایشان بر ما حجت نمی باشد.

٣. آنچه میرزا در منهج و الوسیط ذکر کرده که ایشان از سفرای صاحب الزمان عجل الله فرجه و از ابواب معروفی است که در بین شیعه هیچ اختلاف در مورد او نیست، این مطلب را ابن طاوس رحمته الله در ربیع الشیعه گفته است. این دلیل هم رد می شود به اینکه این هم اجتهاد ابن طاوس است که از روایتی که ذکر می کنیم استنطاق کرده است، اگر امر اینچنین بود، چرا نجاشی و شیخ و غیر این دو ذکر نکردند با وجود شدت اهتمام آنها به ذکر سفراء و ابواب.

٤. آنچه کشی از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی روایت کرده که او از فقها و مورد اعتماد در حدیث بود، گوید: اسحاق بن محمد بصری گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفت: پدرم هنگام وفات اموالی را به من داد و

علامتی داد و آن علامت را احدی نمی‌داند مگر خداوند و گفت: پس کسی که به این علامت نزد تو بیاید، آن اموال را به او بده.

وجه استدلال: از این روایت استفاده می‌شود که ابراهیم از وکلای امام بوده و نزد او اموال جمع می‌شده است. این استدلال رد می‌شود به اینکه این روایت به سبب اسحاق بن محمد بصری و همچنین به محمد بن ابراهیم ضعیف است ثانیاً از روایت استفاده نمی‌شود که او وکیل امام بوده است، شاید مال از خود او بوده است که اراده کرده به امام برساند یا اینکه مال سهم امام در مال ابراهیم بوده یا اینکه شخص دیگری آن را به ابراهیم داده تا به امام برساند یا غیر این پس در روایت چیزی که دلالت بر وکالت او از امام بکند، نمی‌باشد.

بله محمد بن یعقوب در کافی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند که توقیعی صادر شد که "من شما را به جای پدرت قرار دادم." این روایت دلالت بر وکالت ابراهیم دارد لکن سند آن ضعیف است زیرا محمد بن ابراهیم توثیق نشده و محمد بن حمویه مجهول است. ثالثاً بر فرض پذیرش وکالت، دلالتی بر سفارت که اخص از وکالت است، ندارد. و در مقدمه تبیین کردیم که وکالت با وثاقت یا حُسن تلازم ندارد.

۵. آنچه صدوق در کمال الدین در باب کسانی که حضرت قائم عجل الله فرجه را مشاهده کردند روایت کرده که محمد بن موسی بن متوکل گفت: عبد الله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار روایت که حدیثی طولانی است که مشتمل بر وصول ابراهیم به خدمت امام عصر عجل الله فرجه و آنچه بین او و امام اتفاق افتاد است می‌باشد و آن حدیث دلالت بر جایگاه بالای ابراهیم نزد امام می‌کند. این استدلال رد می‌شود به اینکه اولاً روایت خود ابراهیم است و استدلال بر وثاقت و عظمت مرتبه او بر قول خود شخص از عجائب است بلکه خنده‌آور است. ثانیاً در روایت مطالبی است که قطعاً باطل است و آن اینکه امام زمان عجل الله فرجه برادری به نام موسی دارد که ابراهیم او را دیده است.»

اشکال به مرحوم خوئی:

۱. مرحوم خوئی برای عدم تلازم وکالت با حسن شخص به لیستی که شیخ طوسی ارائه می‌دهد، استناد می‌کند، جای تعجب دارد، لیست مرحوم شیخ لیست وکلای فاسد نیست بلکه لیست وکلایی است که بعداً فاسد و منحرف شدند.

۲. جای تعجب است چگونه اثبات فرزند دیگری برای امام عسکری عجل الله فرجه قطعی البطلان است! در کتب دیگر نیز نقل شده که امام عسکری عجل الله فرجه چند فرزند پسر و دختر داشته‌اند. چه کسی گفته این مطلب تاریخی قطعی البطلان است! بر فرض که این بخش روایت قطعاً باطل باشد؛ آیا کل قصه جعلی می‌شود؟ اثبات فرزندی برای ائمه عجل الله فرجه از طریق تواریخ یا روایات است و اگر این روایت فرزندی را برای امام عسکری عجل الله فرجه ثابت کند، چه اشکالی دارد.

مرحوم خوئی تمام ادله برای اثبات وثاقت ابراهیم بن مهزیار را رد کرده و سپس در نهایت می‌فرماید:

هذا و قد وقع إبراهيم بن مهزيار في طريق علي بن إبراهيم بن هاشم في التفسير، و قد ذكر في أول كتابه أنه لم يذكر فيه إلا ما وقع له من طريق الثقات و عليه فالرجل يكون من الثقات. و طريق الصدوق إليه أبوه - رضي الله عنه - عن الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار، و الطريق صحيح.^۱

« با وجود همه این مباحث، ابراهیم بن مهزیار در طریق علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر واقع شده و مرحوم قمی در اول کتاب ذکر کرده که جز از طریق ثقات ذکر نکرده است بنابراین ایشان از ثقات است (این مطلب کفایت نمی‌کند زیرا مرحوم خوئی نسبت به تفسیر از مبنای خودشان برگشتند) و طریق صدوق به او از حمیری از ابراهیم بن مهزیار است و طریق صحیح است.»

مرحوم تستری در الاخبار الدخیله ده اشکال بر این چهار نقل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این روایت (قضیه ابن مهزیار) ساختگی است. آیه الله صافی در کتاب منتخب الاثر همان اشکالات را مطرح کرده و از آن جواب می‌دهند.

اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار:

۱. چهار نقلی که در مورد ابن مهزیار نقل شده یک نقل است و هر چهار نقل مربوط به یک محتوا است زیرا امکان ندارد که این قضیه به یک نحو واحد برای دو نفر اتفاق افتاده باشد (در سه نقل علی بن ابراهیم بن مهزیار است و در یک نقل ابراهیم بن مهزیار است)

آیه الله صافی می‌فرماید:

ممکن است در اینجا سهو القلمی رخ داده باشد، این سرگذشت برای علی بن ابراهیم بن مهزیار است و در نقلی که ابراهیم بن مهزیار است یا به جهت سهو القلم است (این با مبنای مرحوم خوئی می‌سازد) یا به جهت اختصار است، خیلی رسم است که به جای پسر نام پدر را می‌برند. اما انصافاً اشکال در این جا قوی است. پاسخی را که آقای صافی داده‌اند به راحتی نمی‌توان پذیرفت. زیرا برای اطلاق اسم پدر بر فرزند باید نمونه ذکر کنند تا بتوان آن را پذیرفت و مسئله اشتباه نساخ را نیز نمی‌توان پذیرفت.

۲. اصلاً ابراهیم بن مهزیار «مات فی الحیره» یعنی در سرگردانی بسر می‌برد و هنوز امام زمان عجل الله فرجه را نشناخته بود، از دنیا رفت و در این زمینه، به نقل روایتی از کافی^۲ می‌پردازد. اما با مراجعه به کتاب کافی خواهید دید که این‌گونه نیست. روایت کافی اگر دلالت بر وثاقت او نکند بر تحیر و سرگردانی وی دلالت ندارد.

۱ معجم رجال الحديث؛ ج ۱؛ ص ۲۷۸

۲ کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخر الزمان بود، تتمه بحث سندی روایت چهارم روایت علی بن مهزیار که در آن به جریان آذربایجان اشاره شده را مطرح می‌کنیم. گفته شد که دو نفر از اعلام طائفه اشکالاتی به این روایت کرده‌اند، مرحوم خوئی چهار اشکال و مرحوم تستری ده اشکال مطرح می‌کنند. اشکالات مرحوم خوئی مطرح شد و جواب‌هایی داده شد که عمدتاً در جواب از اشکالات مرحوم خوئی ناظر به فرمایشات آیه الله صافی در منتخب الاثر بودیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار:

۳. از قوی‌ترین اشکالاتی که بیانگر ساختگی بودن این دسته از روایات است، بیان نام برادری به نام موسی برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که در دو روایت از این چهار نقل، آمده است که این موضوع، خلاف مذهب و برخلاف اجماع شیعه می‌باشد.

پاسخ:

جواب‌های متعددی به این اشکال داده شده است. این روایت چهار نقل دارد که دو نقل از مرحوم صدوق و دو نقل از مرحوم طبری و مرحوم طوسی است، این مطلب در نقل طوسی و طبری نمی‌باشد پس اشکال بر نقل آن-ها وارد نیست بلکه این مطلب در دو نقل مرحوم صدوق ذکر شده است پس بر فرض وارد بودن اشکال، این اشکال بر نقل مرحوم صدوق وارد است و روایت مورد بحث ما نیز همان روایت مرحوم صدوق است.

گاهی گفته می‌شود مشهور و شاذ و گاهی گفته می‌شود دو قول است، در اینکه امام عصر عجل الله تعالی فرجه برادر یا خواهری و امام عسکری عجل الله تعالی فرجه فرزندی غیر از امام عصر داشته باشند یا نداشته باشند، گاهی گفته می‌شود که مشهور بین طائفه این است و گاهی گفته می‌شود دو قول است که یک قول قوی یک قول ضعیف یا یک قول اقوی و یک قول قوی. مرحوم مدرس نویسنده جنات الخلود که از معاصرین علامه مجلسی رحمه الله است در تتمه جدول هجدهم در شناختن احوال امام یازدهم امام عسکری عجل الله تعالی فرجه در مورد اولاد امام می‌فرماید: زاد و ولد امام عسکری عجل الله تعالی فرجه بنا بر قولی منحصر به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه (که در جدول آتی ذکر می‌شود) و یک دختری که نام و نشان او در کتب دیده نشده است و بنا بر قول اصح منحصر به حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه که از حضرت نرجس بانو به هم رسیده است.

آیا انحصار فرزندان امام عسکری علیه السلام در حضرت ولی عصر روحی فداه از عقاید شیعه است؟ یا مشهور بین شیعه است؟ یا اینکه دو قول است؟ از این فرمایش آقای مدرس معلوم می‌شود که در این مورد دو قول است قول صحیح و قول اصح البته ایشان مدرکی هم نیاوردند.

پس بیان مرحوم تستری که می‌فرماید این مطلب خلاف مشهور است، اینگونه نیست و اینکه امام عسکری علیه السلام فرزند دیگری داشته باشند نه خلاف معتقدات است و نه خلاف مشهور است و اعتقاد به انحصار فرزند امام عسکری علیه السلام در حضرت مهدی علیه السلام جزء اعتقادات ما نیست بلکه آنچه جزء اعتقادات ما است و به آن اعتقادات شیعه از دیگر فرق متمایز می‌شود این است که امام عصر علیه السلام فرزند بلافصل امام عسکری علیه السلام است و ایشان امام دوازدهم و امام حی است که در پرده غیبت به سر می‌برند و هنگامی که خداوند عز و جل اراده کنند، ظهور می‌کند.

اگر گفته شود که مرحوم مدرس از متأخرین است، گوئیم از قدما نیز حسین بن حمدان در کتاب الهدایه و ابن ابی الثلج در کتاب تاریخ الاثمه آورده‌اند که امام عسکری علیه السلام دارای تعدادی فرزند پسر و دختر بوده‌اند.

علامه مجلسی در مورد این دو نقل می‌گوید: این مطلب، از امور شگفت‌آور است و تازگی دارد^۱ اما شگفت‌آور بودن یک حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نمی‌باشد و حتی دلیل بر ضعف روایت نمی‌شود. آری، این دیدگاه، نظریه‌ای نادر است و مخالف با مشهور بین شیعیان می‌باشد. اما با این همه نمی‌توان نظریه مشهور را به شیخ صدوق نسبت داد؛ زیرا وی کتاب کمال الدین را به عنوان کتاب اعتقادی نگاشته و اگر این مطلب، برخلاف اعتقاد وی می‌بود باید حاشیه‌ای بر آن می‌زد و عقیده خویش را مطرح می‌کرد. از سویی، مشخص نیست که عدم وجود فرزندی دیگر به غیر از حضرت مهدی برای امام عسکری علیه السلام در زمره قضایای مشهور زمان شیخ صدوق بوده است و گرنه شیخ صدوق به آن اشاره می‌کرد؛ حتی معاصرین وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند.

نتیجه اینکه باید بگوئیم که ایشان و معاصران او به این حرف که مشهور است پایبند نبوده‌اند؛ بلکه کسانی بودند که به این نظر معتقد نبوده و بر این اعتقاد بوده‌اند که امام عسکری علیه السلام فرزندان دیگری هم داشته است.

۴. این چهار نقل، یک جریان را حکایت می‌کنند و هر چهار نقل، دارای یک محتوی می‌باشند، زیرا امکان ندارد یک جریان، دقیقاً برای دو تن یکبار برای علی بن ابراهیم بن مهزیار و بار دیگر برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده باشد. توجه دارید که سند سه نقل، به علی بن ابراهیم بن مهزیار و یک نقل به ابراهیم بن مهزیار بازمی‌گردد.

پاسخ آیه الله صافی:

اگر قائل شدیم که این سرگذشت برای علی بن ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده است در آنجا که ابراهیم بن مهزیار آمده، می‌گوییم به جهت سهو و یا به خاطر اختصار، کلمه‌ای از عبارت افتاده است، زیرا موارد زیادی نام پدر، بر فرزند اطلاق می‌شود. اما اگر گفتیم ماجرا برای ابراهیم بن مهزیار رخ داده است در موارد دیگر جمله «علی بن» به اشتباه و یا به جهت اجتهاد نسخه‌برداران، بر آن افزوده شده است.

۵. سند روایت ضعیف است به‌ویژه که شخصی به نام علی بن ابراهیم بن مهزیار نداریم و در رجال، چنین شخصی وجود ندارد.

پاسخ:

آیت الله صافی با پذیرفتن ضعف سند، پاسخ می‌دهد که: بین ضعف سند و ساختگی بودن روایت تفاوت است. آری، سند روایت ضعیف است؛ ولی اگر همین روایت، با سند ضعیف به روایات دیگر ضمیمه شود و به حدّ تواتر برسد، اشکال آن برطرف می‌گردد.

به فرض پذیرش ضعف سند، ضعف سند روایتی را که به ابراهیم بن مهزیار می‌رسد پذیرا نمی‌شویم، زیرا شیخ صدوق روایت را از شیخ القمیین عبد الله حمیری نقل می‌کند و حمیری نیز بدون واسطه، ماجرا را از ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند. بنابراین، سند روایت تام است و به واسطه تام بودن این سند، ضعف روایات دیگر از این دسته نیز جبران می‌شود.

اشکال به پاسخ آیه الله صافی:

باید بگوئیم مرحوم صدوق این روایت را به واسطه ابن متوکل نقل می‌کند، آری حمیری بدون واسطه از ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند اما مرحوم صدوق با واسطه محمد بن موسی المتوکل نقل می‌کند و ایشان مهمل است.

آیه الله صافی متوجه این اشکال بوده‌اند و می‌فرماید:

این اشکال، به اعتبار محمد بن موسی المتوکل وارد نیست؛ زیرا ابن طاووس در کتاب فلاح السائل^۱ مدعی وثاقت او است. افزون بر این که شیخ صدوق در موارد متعددی از وی نقل روایت می‌کند و با عبارت رضی الله عنه از او تجلیل می‌کند و این نشانه اعتماد به او است. البته با کلمه «ترضی» وثاقت ثابت نمی‌شود؛ اما در زمره راویان مهمل نیز، نمی‌باشد.

۶. محمد بن ابی عبد الله کوفی که خود یکی از شخصیت‌های برجسته و علمای بزرگ است نام اشخاص معروف و غیرمعروفی را که به شرف دیدار امام زمان عجل الله فرجه نایل گشته‌اند گردآوری و بیان کرده است؛ ولی نامی از ابراهیم بن مهزیار به میان نیاورده است.

۱ فلاح السائل، ص ۱۵۸.

پاسخ:

اولا: محمّد بن ابی عبد اللّٰه، مدّعی بیان نام کلیّه کسانی که با امام علیه السلام دیدار کرده‌اند نمی‌باشد؛ بلکه وی عدّه‌ای را که به نام آن‌ها دست یافته، یادآور شده است.

ثانیا: اگر بگوییم وی نام تمام افراد را آورده است. بنابراین باید روایت هرکسی را که نام او در شمار این افراد نیامده، پذیرا نشوید؛ ولی چنین نیست. و طبق قاعده نیز گفته‌اند: «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود.» شاید محمّد بن ابی عبد اللّٰه، به نام ابراهیم بن مهزیار برنخورده باشد. بدین ترتیب عدم وجود نام ابراهیم بن مهزیار، دلیل بر عدم دیدار وی با امام علیه السلام نیست.

ثالثا: احتمال می‌رود، نام وی به عللی، از قلم افتاده باشد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون بررسی روایات حوادث آذربایجان در آخر الزمان بود، روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار را نقل کردیم، در این روایت تفصیلی راجع به حوادث آذربایجان بود منتها اشکالات سندی و دلالی داشت لذا مرحوم خوئی در ضمن چهار اشکال و مرحوم تستری در ضمن ده اشکال روایت را مجعول و ساختگی می‌داند. ما به بعضی از اشکالات سندی و دلالی اشاره کردیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

۷. یکی از عمده اشکال‌های مرحوم تستری به این روایت این بود که ابراهیم بن مهزیار در حیرت فوت شده و اصلاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه را درک نکرد چطور قضیه را به ایشان نسبت می‌دهید و به روایتی از کافی شریف استناد می‌کند. مرحوم کلینی این روایت را از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: شَكَّتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عجل الله تعالی فرجه وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٍ جَلِيلٍ فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشِيْعًا فَوَعِكَ وَعَكَأ شَدِيدًا فَقَالَ يَا بُنَيَّ رُدَّتِي فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ لِي أَتَقِي اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَأَوْصِي إِلَيَّ فَمَاتَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لِمَ يَكُنُّ أَبِي لِيُوصِي بَشْيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ أَحْمِلُ هَذَا الْمَالِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ أَكْثَرِي ذَارًا عَلَى الشَّطِّ وَ لَا أَخْبِرُ أَحَدًا بِشَيْءٍ وَ إِنِّ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوْضُوحِهِ فِي أَيَّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع أَنْفَذْتَهُ وَ إِلَّا قَصَفْتُ بِهِ^۱ فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَ أَكْثَرْتُ ذَارًا عَلَى الشَّطِّ وَ بَقَيْتُ أَيَّامًا فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا يَا مُحَمَّدُ مَعَكَ كَذَا وَ كَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ كَذَا حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ أَحِطُ بِهِ عِلْمًا فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ بَقَيْتُ أَيَّامًا لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَ اغْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ.^۲

« محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه در خصوص امام پس از ایشان شکت کردم، از طرفی مال زیادی [که مربوط به امام عجل الله تعالی فرجه بود] در نزد پدرم جمع شده بود، اموال را حمل کرده و سوار کشتی شد و من هم برای بدرقه پدرم بیرون رفتم، که ناگهان تب شدیدی بر پدرم عارض شد. به من گفت: پسر مرا برگردان که این مریضی مرگ است و در مورد این مال تقوی پیشه کن. آن گاه به من وصیت فرموده و از دنیا رفتند.

۱ القصوف: الإقامة على الاكل و الشرب.

۲ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱؛ ص ۵۱۸

با خودم گفتم: پدرم وصیت به امر غیر صحیح نمی‌کند. بنا بر این مال را برمی‌دارم به عراق می‌برم و در کنار شط فرات خانه‌ای کرایه می‌کنم، و احدی را هم از موضوع مطلع نمی‌کنم. اگر امر امامت برایم واضح و آشکار شد، همچنان که در ایام ابی محمد علیه السلام واضح شده بود، اموال را به آن امام تقدیم می‌کنم، در غیر این صورت همه مال را در لذت‌ها و شهوت‌ها مصرف می‌کنم، و می‌خورم و می‌نوشم.

به عراق آمدم، خانه‌ای در کنار شط کرایه کردم و چند روزی آنجا بودم، ناگهان پیکی آمد و نامه‌ای به همراهش بود که در آن نوشته بود: ای محمد! فلان مبلغ مال نزد توست و فلان جا و مکان است. تا این که همه آن اموال را که با من بود حتی اموری را که من خودم نمی‌دانستم را برایم بیان کرده بود، لذا اموال را به پیک واگذار کردم. ولی چند روزی در آنجا ماندم، کسی هم به من سر نمی‌زد، به همین دلیل ناراحت و غمگین شدم تا این که توفیق شریف برایم آمد: ما تو را جانشین پدرت قرار دادیم، پس شکر خدا را به جا بیاور.»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت مجهول است.

اشکال به مرحوم تستری:

مرحوم تستری روایت علی بن مهزیار را به جهت مجهول بودن راوی آن رد می‌کند، حال اینکه روایت مورد استناد ایشان هم به محمد بن حموی مجهول است و فقط مرحوم خوئی تنها اسم او را ذکر می‌کند. مرحوم تستری بیان می‌کند که ابراهیم بن مهزیار در حال حیرت و عدم اعتقاد به امام زمان علیه السلام از دنیا رفته است و استناد ایشان به روایتی است که خودش مجهول است.

و ما این اشکال را در موارد دیگری نیز به مرحوم تستری داریم، ایشان روایات را به استناد روایاتی که خود آن روایات اشکال دارد رد می‌کند مانند جریان حضرت نرجس علیها السلام که ایشان از روم و کنیز بود و امام هادی علیه السلام او را خریداری کردند و همسر امام عسکری علیه السلام شدند، مرحوم تستری این مطالب را به ادعای ضعف روایت رد می‌کند و مدعی می‌شوند که ایشان ولیده بود و کنیز حضرت حکیمه بود و آن قضایا درست نیست و ضعیف است به استناد روایتی که آن روایت هم درست نیست؛ غیر معتبر را که نمی‌توان دلیل معتبر قرار داد. یا در تفسیر حروف مقطعه، در ملاقات اشعری و احمد بن اسحاق با امام عصر علیه السلام که امام برای «کهیص» تفسیری بیان می‌کند (کاف کربلا، هاء هلاک، یاء یزید، ع عطش، صاد صبر) مرحوم تستری کل این روایت را مجهول می‌داند و بر آن اشکال سندی و دلالی می‌کند و در اشکال دلالی بیان می‌کند که ما روایات دیگری داریم که برای «کهیص» تفاسیر دیگری بیان کردند در حالی که تفسیر امام با تفاسیر دیگر منافاتی ندارد و هر یک تفسیری را برای این حروف مقطعه بیان کردند ثانیاً همان اشکال به روایت اشعری به آن دسته از روایات مورد استناد تستری هم وارد است.

علامه مجلسی بعد از نظر به مجهول بودن این روایت می‌فرماید:

و محمد بن إبراهيم هو و أبوه من وكلاء الناحية كما ذكره في ربيع الشيعة و أعلام الوری.^۱ « محمد بن ابراهيم و پدر او از وكلاى امام عصر عليه السلام بودند همانگونه كه در ربيع الشيعة و اعلام الوری ذكر شده است.»

عبارات ربيع الشيعة همان عبارات اعلام الوری است در حالی كه بعضی ها گفتند ربيع الشيعة از ابن طاوس است و اعلام الوری از طبرسی است، علامه مجلسی تعجب می كند كه دو كتاب با عبارات واحد اما یکی از ابن طاوس و یکی از طبرسی باشد. این دو كتاب فقط در خطبه اختلاف دارند، مرحوم آقای تهرانی در جلد دوم اعلام الوری می فرماید: این كتاب همان كتاب طبرسی است، آقای ابن طاوس همان كتاب طبرسی را برای شاگردان می خوانده ولی شروع خواندن ایشان با خطبه بود و خطبه ایشان جای خطبه مؤلف قرار گرفت و مقرر می نویسد: **قال الاستاد** ولی بیان نكرده كه ابن طاوس ربيع الشيعة را می گفته است.

سپس علامه رحمته الله می فرماید:

و قد مر في الباب السابق ما يناسب هذا المعنى، حيث قال في وصف جعفر الكذاب: قصاف، و في الإرشاد: و إلا أنفقتة في ملاذی و شهواتی، و كأنه نقل بالمعنى، و في غيبة الشيخ و إلا تصدقت به.^۲

« و در باب قبل آنچه مناسب با این معنا است گذشت آنجا كه در وصف جعفر كذاب گفت: قصاف و در ارشاد: در غیر این صورت آن را در لذات و شهوات خرج می كنم و گویا نقل به معنا شده است. (یعنی شأن ابن مهزیار بالاتر از این است كه اینگونه تعبیر كند.) و در كتاب الغيبة شیخ " و الا تصدقت به " است.»

اگر گفته شود این روایت مشتمل بر مدح خود راوی است « **فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ.** » گوئیم این اشكال نسبت به پدر او وارد نمی باشد.

پس اولاً روایت (مات في الحيرة) در مورد ابن مهزیار، مجهول است و محمد بن حموی سویدایی مذکور در سند روایت در كتب رجالی ذكر نشده است پس استناد آقای شوشتری برای تضعیف روایت ابراهيم بن مهزیار به این روایت صحیح نیست زیرا خود این روایت به محمد بن حموی مجهول است ثانياً اگر این روایت را بپذیریم، در خود این روایت آمده « **فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَكَانَ أَبِيكَ** » یعنی پدر تو نماینده ما بود یعنی ایشان امام را درك کرده است پس در دوران حیرت فوت نشده است.

۸. از جمله اشکالات دلالی مرحوم تستری عبارت است از:

برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان عليه السلام كه هم نام پیامبر است، می باشد با این كه روایات فراوانی از پیامبر و ائمه عليهم السلام رسیده كه بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت نام بردن او دلالت دارد.

۱ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۶؛ ص ۱۸۰

۲ همان

آری، در اخبار صحیح‌های به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت نام بردن حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارده نمی‌باشد.

ما درباره حرمت تسمیه بحث کردیم، این مسئله از قدیم بین علما مطرح بود، مرحوم صدوق تسمیه حضرت به نام مخصوص را جایز نمی‌دانست، از متاخرین بین مرحوم حر عاملی و مرحوم نوری در این مسئله اختلاف شدیدی وجود دارد، مرحوم حر عاملی قائل به جواز تسمیه و مرحوم نوری قائل به حرمت تسمیه است، آقای مکارم تسمیه را جایز می‌دانند و آقای صافی حرمت تسمیه را مقید به قیودی می‌دانند، از استادام آقای وحید شنیدم که قائل به حرمت تسمیه است، ما ادله را بررسی و قائل به حرمت تسمیه شدیم.

پس اشکال مرحوم تستری اینگونه جواب داده شد که غیر از این روایت، روایات صحیح‌ دیگری هم وجود دارد که نام حضرت در آن روایات برده شده و از طرفی هم روایاتی دال بر حرمت تسمیه وجود دارد، جمع بین دو دسته روایات به این است که حرمت تسمیه مقید به قیودی است.

۸. در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را درک می‌کند و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. و بطلان این مطلب پرواضح است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان و حوادثی که به وقوع می‌پیوندد، بود. روایت چهارم روایت ابن مهزیار بود که این روایت مورد اشکالات سندی و دلالتی دو نفر از اعلام طائفه مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای تستری قرار گرفت البته عمده اشکالات از مرحوم تستری است.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار:

۹. در این خبر آمده است که حضرت [حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف] در آرزوی دیدار با ابراهیم بن مهزیار بوده با این که برای آن حضرت امکان دیدار با مردم وجود دارد؛ ولی مردم از چنین امکانی برخوردار نیستند.

پاسخ آیه الله صافی:

بین علاقه دیدار و اراده دیدار، تفاوت است. امکان دارد مانعی در میان باشد که از دیدار جلوگیری کند.

سپس همان اشکال هشتم را مطرح می‌کنیم: برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که هم‌نام پیامبر است، می‌باشد با این که روایات فراوانی از پیامبر و ائمه رسیده که بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت نام بردن او دلالت دارد.

پاسخ آیه الله صافی:

آری، در اخبار صحیحهای به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت نام بردن حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارد نمی‌باشد.

۱۰. علی بن مهزیار در شهر یثرب در پی دیدار با امام زمان عجل الله تعالی فرجه است با این که در دوران غیبت بسر می‌برد و هر شیعه‌ای می‌داند امکان دیدار وجود ندارد.

پاسخ آیه الله صافی:

باید توجه داشت که دو نوع دیدار وجود دارد؛ یکی عیان و آشکار برای همه و یکی غیرعیان. آنچه مسلم است در دوران غیبت کبری، دیدار عیان برای همه امکان ندارد؛ ولی ممکن است برای بعضی اتفاق بیفتد؛ چنان که در کتاب غیبت، بابی، تحت عنوان «من رآه عیناً» به این مسأله پرداخته است.

ملاقات با امام زمان عجل الله فرجه برای بعضی از خواص اتفاق افتاده و ممکن است که اتفاق بیفتد البته اثبات آن راحت نیست، شیخ طوسی در مقدمه کتاب شریف‌شان در جواب اشکال اهل سنت که می‌گویند امام زمان عجل الله فرجه از خوف دشمنانش غائب شده چرا برای اولیانش آشکار نمی‌باشد، می‌فرماید: چه کسی گفته است امام عجل الله فرجه برای اولیانش مخفی است، ملاقات‌ها در دوران غیبت کبری برقرار است اما مامور به گفتن نیستند.

داستان تشریف دخیل علی

جریانی را مرحوم والد در پشت جلد کتاب الاربعون من الاربعمین به خط خوشان نوشتند. وجاده است؛ ولی قطعا به خط خودشان است و ما نیز از ایشان اجازه نقل داریم. البته یادداشت ایشان نخست با عنوان «الحکایة الاولی» است که معلوم می‌شود حکایات دیگری را نیز تدوین کرده که متأسفانه مفقود شده است. وی در پشت جلد کتاب خطی یادشده خود می‌نویسد:

از جمله داستان‌هایی که به ظهور امام زمان عجل الله فرجه مژده داده، جریانی است که در روز شنبه هفتم ذیقعد سال ۱۳۵۹ هجری قمری در نجف اشرف شنیدم. در این روز داماد بزرگوار استادمان آیت الله اصفهانی - دام ظلّه - از دنیا رفت. من و برادر گرامی ام علامه شیخ محمد تقی بروجردی، برای شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم به خارج از شهر نجف رسیدیم. در آن جا از مردم کناره گرفته، در گوشه‌ای نشستیم. ناگهان چشمم به سید اسماعیل نوری (نور الله مرقده) افتاد. رو به برادرم کرده، گفتم: شنیده‌ام برای ایشان در صحن کاظمین جریان شگفتی رخ داده است؛ دوست دارم آن‌را از زبان خودش بشنوم. اگر مایل هستی، باهم محضر وی برویم؟ او نیز پذیرفت. به اتفاق یکدیگر نزد سید نوری رفتیم و پس از سلام و عرض اخلاص، درخواست کردیم آن جریان را برای ما بازگو کند.

سید نوری موافقت کرده و جریان را این‌گونه شرح داد:

« در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ ه. ق به حرم مطهر کاظمین عجل الله فرجه مشرف شدم. ناگهان حالت عجیبی پیدا کردم، به گونه‌ای که نتوانستم در حرم بمانم. لذا از آن جا بیرون آمده و با اندوه و ناراحتی در گوشه‌ای از صحن مطهر (نزدیک باب المراد) نشستم و در اندیشه فرورفتم. ناگهان عربی که عقالی (لباس مخصوص عرب‌ها) بر سر و کفشی عربی به پا داشت، نزد من آمد و پس از سلام، با کمال ادب و فروتنی در برابرم نشست و کفش خود را درآورد و پشت سرش نهاد من از ادب و متانت او بسیار شگفت‌زده شدم. از وی پرسیدم: اهل کجایی؟ پاسخ داد: از اهالی نجد (حجاز) هستم.

نام او را پرسیدم. گفت: علی، اما در جمع خانواده، مرا «دخیل علی» می‌نامند. گفتم: به چه مناسبت؟ گفت: در اثر جریانی که برایم رخ داده است. سپس افزود: در نوجوانی، روزی پدرم به من گفت: فرزندم؛ آیا آمادگی داری به زیارت (قبر) امیر مؤمنان برویم؟ گفتم: هرچه دستور دهید، اجرا می‌کنم. به اتفاق پدرم به زیارت مرقد مطهر

امیر مؤمنان علیه السلام رفتیم؛ وقتی از زیارت فارغ شدیم، پدرم گفت: من در این شهر (نجف) دوستی دارم، خوب است به دیدار وی برویم، دوست او، شیخ محمد طه نجف بود و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. به آن جا رفتیم، شیخ از ما استقبال گرمی انجام داد و بسیار شادمان گشت. از پدرم پرسید: آیا ایشان فرزند شما است؟ پدرم پاسخ داد: آری؛ فرمود: نامت چیست؟ گفتم: علی، به من مهربانی کرد و دست نوازش بر سرم کشید و به پدرم فرمود: نام او را "دخیل علی" بگذار. این جریان گذشت و پدرم پس از مدتی از دنیا رفت. روزی من در نهایت غم و اندوه، در گوشه‌ای نشسته بودم که ناگهان شخصی نزد آمد و مرا به نام "دخیل علی" صدا زد و گفت: ای دخیل علی! امام زمان، تو را احضار کرده است ... به اتفاق او از شهر خارج شدیم؛ ناگهان خود را در جایی ناآشنا یافتیم. از دور نگاهم به خیمه بزرگی افتاد. به سمت آن رفتیم و وارد آن جا شدیم.

پله‌های زیادی را در آن جا دیدم؛ چون خواستم بالا بروم، کسی مرا صدا زد. وارد شدم و عده‌ای دیگری را در آن جا دیدم.

حضرت ولی عصر علیه السلام در آن مکان جلوس فرموده بود و دو طرف ایشان افرادی حضور داشتند. به حضرت سلام کردم، وی سلام مرا پاسخ داد، خودم را روی دست و پای آن حضرت انداختم و آنها را غرق بوسه نمودم. حضرت به من فرمود: بنشین. اطاعت کردم و نشستم. یکبار دیگر به من فرمود: بنویس. من که پیش‌تر بی‌سواد بودم و توانایی خواندن و نوشتن را نداشتم. ناگهان دیدم در کنارم قلم و دوات و کاغذ آماده شد. قلم و کاغذ را به دست گرفتم تا فرمانش را اطاعت کنم. در شگفت بودم هرچه حضرت می‌فرمود، به سرعت آن را می‌نوشتم ... نام چند تن را نوشتم و به راحتی می‌خواندم. چون از نوشتن فارغ شدم حضرت به من اجازه مرخصی داد و من از حضور آن بزرگوار رفتم. پس از گذشت چند روزی، دوباره همان شخص نزد من آمد و گفت: ای دخیل علی! فرمان امام زمانت را اجابت کن. فوری از جای برخاستم و همراه او حرکت کردم. به آن مکان رسیدم، تعداد زیادی اسب را در آن منطقه بسته دیدم. وقتی وارد مجلس شدم، چشمم به حضرت افتاد. از افرادی که اطراف وی نشسته بودند. دو شخصیت بزرگوار، توجه مرا به خود جلب کرد. درباره آنها جويا شدم. گفتند: اولی حضرت خضر و دومی حضرت عیسی علیه السلام است. آن‌گاه حضرت ولی عصر علیه السلام با جمعیت حرکت کرده و به سوی من آمدند. من نیز به اتفاق آنان راه افتادم. دوران جنگ جهانی بود. در آن جا نیروهای دشمن را دیدم که در یک‌سو صف بسته و آرایش نظامی گرفته بودند. امام زمان علیه السلام و یارانش را نیز در صف دیگر و روبه‌روی آنان دیدم که به آرایش نظامی پرداخته بودند. به حضرت عرض کردم: آیا به من اجازه جهاد و نبرد در رکابتان را می‌دهید؟ فرمود: هنوز تعداد کامل نیست! (البته عدد ۳۱۳ ظرف تحقق ظهور است نه شرط تحقق ظهور)

سید نوری می‌گوید: به او گفتم: تعداد یارانش چند نفر بود؟ گفت: بیش از سیصد تن بودند، سپس گفت: جناب نوری! من از سوی امام زمان علیه السلام مأموریت یافتم به تو مژده دهم که گشایش و فرج نزدیک است. سید نوری می‌گوید: او پس از بیان این جریان و ابلاغ پیام حضرت، ناگهان از نظرم ناپدید شد.»

این قضیه شواهد صدق دارد و سند آن را هم تا خود مرحوم سید اسماعیل نوری ذکر کردند، پس ملاقات با امام زمان عجل الله فرجه در دوران غیبت کبری برای افراد خالص بعید نیست.

سؤال یکی از فضای حاضر در درس:

تعبیری که در روایات در مورد امام عصر عجل الله فرجه « و ما بثلاثین من وحشة » آمده خود نیز مؤیدی است که کسانی همیشه همراه امام زمان عجل الله فرجه هستند؟

جواب استاد: این تعبیر دو تفسیر دارد یکی به این معنا باشد که کسی که در سن سی سالگی باشد، جوان است، نگران نباشد البته این تفسیر بعیدی است اما تفسیر معروف و مقبول آن این است که لااقل سی نفر همیشه همراه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه هستند، صاحب کشف الغمّة عبارت زیبایی دارد « یحل و یرتحل بالخدم و الحشم » تشکیلات و افرادی همراه امام هستند. جای تعجب است از بعضی که سعی دارند مکان امام عصر عجل الله فرجه را جزیره خضراء بیان کنند در حالی که اینگونه نیست و قضیه‌ای هم که در این زمینه مطرح شده از اعتبار برخوردار نمی‌باشد بلکه امام عجل الله فرجه در شهرها رفت و آمد دارند و همچنان هم در دوران غیبت کبری تنها نیستند. بعضی فضلا: پس روایت « ألا و من ادعی المشاهدة قبل الصیحة و خروج السفیانی فهو مفتر کذاب » مربوط به غیب کبری است و قضیه علی بن مهزیار در زمان غیبت صغری بوده است؟

روایت « ألا فمن ادعی المشاهدة قبل الصیحة و خروج السفیانی فهو مفتر کذاب » را مرحوم نوری در آخر جلد ۵۳ بحار الانوار (جنة المأوی) می‌آورد و پیرامون آن بحث می‌کند و وجوهی را برای آن ذکر می‌کند، اجمال مطلب اینکه الف و لام در « المشاهدة » الف و لام عهد است یعنی مشاهده‌ای که سمری داشت یعنی مشاهده همراه ادعای نیابت، یعنی هر کس که ادعای نیابت خاص بکند.

ادامه سؤال: متبادر از مشاهده همان ادعای دیدن است نه ادعای نیابت؟

جواب استاد: گاهی از ظاهر به استناد قرائن رفع ید می‌کنیم، روایات یکی و دو تا نیست، شیخ طوسی ملاقات-های زیادی را نقل می‌کند، مرحوم شیخ صدوق و مرحوم مجلسی ملاقات‌های دیگری را نقل می‌کنند و ما قطع داریم که در دوران غیبت کبری مشاهدات و ملاقات‌هایی شده است، روایات متواتر یا بگوئیم تواتر معنوی است بر اینکه ملاقات‌هایی صورت گرفته است یا تواتر اجمالی یعنی بعضی از این ملاقات‌ها قطعی است لذا از ظاهر این روایت رفع ید می‌کنیم؛ البته اگر این روایت را رد نکنیم. هر چند جای رد هم دارد؛ چون احمد ابن مکتب در سند آن مشخص نیست که چه کسی می‌باشد البته ما این توقیع را قبول داریم ولی آن را با توجه به تواتر معنوی یا اجمالی توجیه می‌کنیم.

۱۰. در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک را درک می‌کند و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. و بطلان این مطلب پرواضح است.

پاسخ:

عبارتی که در روایت آمده و می‌گوید: «إذا بدت لك أمارات الظهور و التمكن فلا تبطئ ياخوانك عتاً و باهر المسارعة إلى منار اليقين و ضياء مصابيح الدين ...»، دلالت ندارد که مخاطب امام در آن زمان، زنده است. افزون بر این که نظایر این مطلب در دیگر احادیث نیز وارد شده است مانند: «فان أدركت ذلك الزمان ...» در چنین مواردی، مقصود بیان وظیفه کسی است که آن زمان را درک می‌کند. بنابراین، پاسخ ما در این روایت، همان پاسخی خواهد بود که شما در این موارد خواهید داد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بیان نتیجه پیرامون روایت چهارم:

ما روایت علی بن مهزیار را رد نمی‌کنیم زیرا اولاً شواهد دارد، به تواتر ملاقات‌های غیر اختیاری با امام ثابت است و جای انکار آن‌ها نیست و این هم یکی از ملاقات‌هایی است که اتفاق افتاده است یعنی اصل این ملاقات را به تواتر ملاقات‌ها قبول داریم. ولی بحث در تفصیلات این ملاقات است، سوای اینکه خود ملاقات‌ها به تواتر ثابت شده است و این شاهد صدق است، سه نفر از بزرگان ما که دو نفر آن‌ها صاحب کتب اربعه هستند، مرحوم صدوق و مرحوم شیخ طوسی و مرحوم طبری این قضیه را نقل کردند ولی هیچ حاشیه یا تعلیقه‌ای بر آن ننوشتند در حالی که کمال الدین و الغیبه شیخ طوسی کتاب اعتقادی هستند لذا اگر این روایت ایرادی داشت اشاره می‌کردند در حالی که روایاتی را نقل می‌کنند و می‌فرمایند این روایت از طریق ما نیست و ما تنها از باب اتمام حجت بر مخالفان نقل کردیم. پس از اینکه این بزرگان هیچ ایرادی به این روایت نگرفتند و آن را تایید کردند اگر قطع پیدا نکنیم لاقلاً ظن به وقوع این قضیه پیدا می‌کنیم.

اما در مورد تفصیلات، اگر شواهدی بر آن‌ها باشد قبول می‌کنیم و چنانچه مطلبی بر خلاف معتقدات داشته باشد تفکیک (تفکیک در حجیت) می‌کنیم، البته مطلبی هم بر خلاف معتقدات در این روایت نمی‌باشد جز برادر داشتن امام عصر عجل الله فرجه که آن هم خلاف معتقدات نیست لکن نسبت به همین مطلب هم می‌توان تفکیک کرد.

اما در مورد جریانات آذربایجان با نقل این چهار روایت استفاضه‌ای درست می‌شود که در آذربایجان حوادثی رخ می‌دهد، اگر قبول کنیم که آذربایجان در این روایات آذربایجان ایران نیست بلکه کشور جمهوری آذربایجان مراد است، اصل اینکه آذربایجان جولانگاه حوادثی است، از این روایات استفاده می‌شود و اصل قضیه را قبول داریم اما جزئیات حوادث بستگی به شواهد دارد.

روایت پنجم

حدثنا عبد الخالق بن زید بن واقد عن أبيه عن مكحول عن النبي صلى الله عليه وآله قال: للترك خرجتان: خرجة يخربون أذربيجان، و الثانية يربطون خيولهم بالفرات، لا ترك بعدها.^۱

« مکحول از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمودند: برای ترکها (ترک در روایات اشاره به مغول و چینی‌ها دارد) دو خیزش است که در یکی از آنها آذربایجان ویران می‌شود و خیزش دوم آن‌ها به اشغال فرات می‌انجامد، بعد از آن حرکت نظامی دیگری نخواهند داشت.»

ظاهر این روایت این است که آذربایجان توسط کشور سومی ویران می‌شود.

بررسی سند روایت:

حدثنا عبد الخالق بن زید بن واقد عن أبيه عن مكحول عن النبي صلى الله عليه وآله قال:

عبد الخالق بن يزيد بن واقد:

ایشان در منابع ما ذکر نشده است، در مصادر اهل سنت فقط در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی (که تعلیقه‌ای بر میزان الاعتدال ذهبی است) گفته شده است: لین (لین یکی از مراتب تضعیف است).

نسائی گفته: **لیس بثقة**

بخاری گفته: **منكر الحديث**

ابو زرعه گفته: **شیخ** (یکی از الفاظ تضعیف است)

ابی حاتم گفته: **ضعيف الحديث**

ابن ابی حاتم گفته: از پدرم در مورد او سؤال کردم، گفت: **منكر الحديث لیس بقوی** گفتم: حدیث او را بنویسم گفت: **رجفا** (کنایه از احتیاط است).

عقیلی او را در ضعفاء ذکر کرده است.

دار قطنی او را جمله کسانی که منکر نقل می‌کنند، ذکر کرده است.

ابو نعیم اصفهانی گفته: او ارزشی ندارد.^۱

پس راوی این روایت شخصی است که شیعه و سنی او را قبول ندارند، آری تعدد نقل موجب استفاضه است و چون روایات به حد استفاضه برسد دیگر نیازی به بررسی سندی نمی‌باشد ولی مورد استفاضه اصل وقوع حوادث در آذربایجان است اما تفصیلات آن از زمان و اینکه از ناحیه چه کسانی مورد هجوم واقع می‌شوند، مشخص نیست.

زید بن واقد:

۱ لسان المیزان؛ ج ۳؛ ص ۴۶۲

یحیی بن معین و ابو حاتم از عامه او را توثیق کردند البته توثیقات عامه برای ما ارزشی ندارد. چون مبنای توثیق آنان با ما فرق دارد.

مکحول:

سه مکحول در کتب رجال ذکر شده است:

۱. یکی **مکحول شامی** است که جزء طبقه سه یا چهار است، اگر مراد مکحول شامی باشد، ایشان نزد عامه خیلی معتبر است، او عرب نیست اما روایات او از پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل است زیرا او پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است.

۲. اگر **مکحول ازدی** باشد، او از انس نقل می کند و او هم پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است پس روایات او هم مرسل است.

۳. و اگر **مکحول مولی النبی** باشد، ایشان طبق نقل مرحوم نمازی از اصحاب است و روایات خوبی هم نقل کرده اما توثیق ندارد. و طبق نقل مرحوم تستری معلوم نیست از اصحاب باشد.

پس روایت مرسل است. بر فرض هم که ایشان مکحول از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابر نظر امامیه همه صحابه عادل نیستند؛ بلکه باید مورد سنجش و ارزیابی قرار بگیرند. پس این روایت از نظر سند مورد اشکال است.

سؤال یکی از فضلاء حاضر در درس:

ممکن نیست که نعیم بن حماد با سه واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل کند لذا باید افرادی در سلسله سند حذف شده باشند؟

جواب استاد: بله این اشکال وارد است، بخاری هم عصر او است و از افتخارات او است که ثلاثیات دارد یعنی روایات که با سه واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند البته کم و معدود هستند، و این اشکال در مورد ثلاثیات بخاری هم مطرح است.

مکحول: در تهذیب الکمال در مورد مکحول آمده است:

مکحول الشامی: م ۴؛ میم، یعنی مسلم. ۴، یعنی کتب اربعه غیر از بخاری. از او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرسل روایت نقل می کند و از ابی بن کعب هم روایت نقل می کند ولی او را ندیده است یعنی مرسل نقل می کند، از انس نقل می کند. ابراهیم بن ابی حنیفه از او نقل می کند. می گوید: او اصالتا اهل هرات بود، ابن سعد او را در طبقه سوم و تابعین اهل شام ذکر کرده است. سعید گفته که او فقیه دوران هشام بن عبد الملک بوده است، او فقیه اعلائی آن ها بود، مکحول امام اهل شام. عجلی گفته: تابعی ثقة.

بخاری از او در کتاب القرائه روایت نقل می‌کند.

مکحول ازدی:

ایشان از انس و عبد الله بن عمر نقل می‌کند، ابن معین گفته: او ثقه است، ابو حاتم گفته: اما مکحول ازدی نزد ما توثیق ندارند.

مکحول مولی النبی:

نظر مرحوم نمازی درباره مکحول زمان پیامبر ﷺ:

عدّ من الصحابة و من موالی رسول الله ﷺ. و فی الخصال باب السبعین عنه قال: قال أمير المؤمنين علی بن ابی طالب عليه السلام: لقد علم المستحفظون من أصحاب النبی محمد صلى الله عليه وآله أنه ليس فيهم رجل له منقبه إلا و قد شرکته فيها و فضّلته. ولی سبعون منقبه لم یشرکني فيها أحد منهم. قلت: یا أمير المؤمنين فأخبرني بهنّ. فقال - الخ، و ذکر السبعین بتمامه. و روایتہ تفسیر الأذن فی قوله تعالی: «و تَعَيَّهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» بأذن أمير المؤمنين عليه السلام. و قيل له: إنّ النبی صلى الله عليه وآله قال: يكون بعدی اثنا عشر خليفه؟ قال: نعم. و سائر روایاته فی ذلك. ملاقاته لمولانا السجّاد عليه السلام فی الشام و قوله له: کیف أمسیت. و الظاهر اتّحاده مع مکحول بن ابراهیم الراوی عن یحیی بن عبد الله بن الحسن المذكور فی مدينه المعاجز. و لمکحول بن ابراهیم روايه کريمه تقدّمت الإشارة إليها فی أحمد بن زید. و لكن عدّه ابن ابی الحديد من المبغضين لعلی عليه السلام.

« او را از اصحاب و موالی (آزاد شدگان) پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله شمرده‌اند.

در خصال در باب سبعین روایتی از او از امیر مومنان عليه السلام نقل شده که گفت: امیر مومنان عليه السلام فرمود: همه اهل حفاظ و اهل علم از اصحاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می‌دانند که در بین آنها کسی نیست که برای او منقبتی باشد مگر اینکه من با او در آن شریک هستم و برتر هستم و برای من هفتاد منقبت است که احدی از آنها در آن مناقب با من شراکت ندارد. گفتم: ای امیر مومنان مرا به آنها خبر بده پس هفتاد منقبت را ذکر کرد.

و از او در تفسیر "و تَعَيَّهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ" روایت شده اذن امیر مومنان عليه السلام است. و به او گفته شده که آیا چنین حدیثی از پیامبر شنیدی که فرموده باشند: بعد از من دوازده خلیفه می‌باشند؟ گفت: بله. و ملاقات او با امام سجاد عليه السلام در شام و اینکه به امام گفت: حالتان چطور است؟

ظاهر اتحاد او با مکحول بن ابراهیم است و مکحول بن ابراهیم روایت کریمه‌ای دارد که در احمد بن زید به آن اشاره شد. لکن ابن ابی الحدید او را از دشمنان علی علیه السلام شمرده است. (البته این اشتباه است و مکحول مبغض علی مکحول شامی است.)»

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت پنجم (مکحول مولی النبی):

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان بود و روایت پنجم را از فتن ابن حماد نقل کردیم، و با اغماض از خود ابن حماد و کتاب او، به بررسی سند آن پرداختیم. در سند چند نفری ذکر شده که نامی از آن‌ها در کتب رجالی ما نیست.

مکحول این روایت را مستقیماً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، عرض کردیم سه مکحول وجود دارد، مکحول شامی و مکحول ازدی هر چند از نظر اهل سنت ثقه هستند اما توثیق آن‌ها برای ما ارزشی ندارد و بر فرض قبول وثاقت آن‌ها، این دو تابعی هستند و از طبقه سوم و چهارم هستند و نمی‌توانند بلافاصله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنند پس روایت مرسل می‌شود اما اگر مراد از مکحول همان مولی رسول الله باشد.

نظر مرحوم تستری:

قال: عدّه أبو موسى في أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله قائلاً: مولی النبی صلی الله علیه و آله. و عدّه ابن أبي الحديد في المبغضين لأمرير المؤمنين، و روی عن زهير بن معاوية، عن الحسن بن الحسن، قال: لقيت مكحولاً فإذا هو مطبوع - يعني مملوء بغضا له عليه السلام فلم أزل به حتى لان و سكن. أقول: جعله من عدّه أبو موسى في أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله متّحداً مع من ذكره ابن أبي الحديد خطأ، فالأول صحابي و الثاني تابعي. كما أن قول أبي موسى في من عدّه: «مولی النبی صلی الله علیه و آله» غلط، بل كان أولاً عبداً للنبي صلی الله علیه و آله ثم وهبه لآخر، و «مولی فلان» عبد أعتقه ذلك الفلان. بل أصل عدّه في أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله لم يعلم صحته، فالأصل فيه: أن الشيماء بنت حلیمه اخته صلی الله علیه و آله من الرضاعة، سببت يوم حنين فوهب صلی الله علیه و آله لها جارية و غلاماً يقال له: مكحول. ذكر ذلك البلاذري^۱ و غيره، و هل كان مكحول مسلماً حتى يصحّ عدّه صحابياً؟ غير معلوم.

ثم إن معارف ابن قتيبة عدّه في التابعين مكحولين: الأول «مكحول الشامي» مولی امرأة من هذيل أو قيس، قائلاً: كان سندياً لا يفصح و كان يقول بالقدر، مات سنة ۱۱۳. و الثاني «مكحول الأزدي» قائلاً: قال الأصمعي: هو و أبو العالیة حمیلان، و كان هذا فصيحاً يروی عن ابن عمر^۲. و في الصحاح: الحمیل الذي يحمل من بلدة صغيراً، و لم يولد في الإسلام. و الظاهر أن الثاني المراد؛ و يأتي صاحبه أبو العالیة^۳.

۱ أنساب الأشراف: ۹۳ / ۱

۲ معارف ابن قتيبة: ۲۵۷.

۳ قاموس الرجال؛ ج ۱۰؛ ص ۲۳۴

« مامقانی رضی الله عنه گوید: ابو موسی او را در اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده و گفته او آزاد شده پیامبر بود و ابن ابی الحدید او را از مبغضین امیر مومنان علیه السلام شمرده است. زهیر بن معاویه از حسن بن حسن روایت کرده که گفت: مکحول را دیدم و او مملو از بغض امیر مومنان علیه السلام بود پس او را رها نکرد تا آرام گرفت (نظرش را عوض کرد).

گوییم: اینکه مرحوم مامقانی کسی را که ابو موسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده را متحد قرار داده با کسی که ابن ابی الحدید ذکر کرده است، خطا است، مکحول اول صحابی است و مکحول دوم تابعی است. همچنان که قول ابو موسی که او را مولی النبی شمرده اشتباه است، بلکه او در اول عبد پیامبر صلی الله علیه و آله بود سپس پیامبر صلی الله علیه و آله او را به شخص دیگری هبه کرد و او آزادش کرد و صحیح نیست که او را جزو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بشماریم. و اصل قضیه این است که شیماء، خواهر رضاعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در جنگ حنین اسیر شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او غلامی به نام مکحول و کنیزی هدیه داد، این مطلب را بلاذری و غیر او گفته‌اند، حال آیا مکحول آن زمان مسلمان بود؛ تا اینکه صحابی شمرده شود؟ این معلوم نیست.

ابن قتیبه در معارف در تابعین دو مکحول شمرده است: اول مکحول شامی آزاد شده زن هذیل یا قیس و گفته است: او اهل سِند بود و فصیح نبود و قائل به قدر بود و در سال ۱۱۳ فوت کرد. دوم مکحول ازدی و گفته: اصمعی گفت: او و ابو عالیه هر دو کوچک بودند و او فصیح بود و از ابن عمر روایت می‌کرد. و در صحاح است، در معنای حمیل می‌گوید: او کسی است که در کوچکی از زادگاهش حمل شد و در اسلام متولد نشد.»

پس مکحول در این روایت اگر مکحول زمان پیامبر باشد که نه اسلام و نه صحابی بودن او ثابت نیست و اگر ازدی یا شامی باشد مضاف بر انحرافات اعتقادی این دو، توثیق ندارند و روایت این دو از پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل است.

پس ما به جزئیات این روایت نمی‌توانیم اخذ کنیم اما می‌توان آن را جزء روایات مستفیض قرار داد.

روایت ششم

[المناقب] لابن شهر آشوب: وَ أَخْبَرَ عَ عَنْ خَرَابِ الْبُلْدَانِ - رَوَى قَتَادَةُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا فَقَالَ علیه السلام فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ أَنْتَخِنَا مِنْهُ تَخْرَبُ سَمَرْقَنْدُ وَ خَاخُ وَ خَوَارِزْمُ وَ أَصْفَهَانُ وَ الْكُوفَةُ مِنَ التُّرْكِ وَ هَمْدَانُ وَ الرَّيُّ وَ الدَّيْلَمُ وَ الطَّبْرِيَّةُ وَ الْمَدِينَةُ وَ فَارِسُ بِالْقَحْطِ وَ الْجُوعِ وَ مَكَّةُ مِنَ الْحَبَشَةِ وَ الْبَصْرَةُ وَ الْبَلْحُ بِالْعَرَقِ وَ السُّنْدُ مِنَ الْهِنْدِ وَ الْهِنْدُ مِنَ تَبَّتْ وَ تَبَّتْ مِنَ الصَّيْنِ وَ يَدْشَجَانُ^۱ وَ صَاغَانِي وَ كِرْمَانُ وَ بَعْضُ الشَّامِ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَ الْقَتْلُ وَ الْيَمَنُ مِنَ الْجَرَادِ وَ السُّلْطَانِ وَ سِجِسْتَانُ وَ بَعْضُ الشَّامِ بِالرَّيْحِ^۲ وَ شَامَانُ بِالطَّاعُونِ وَ مَرُو بِالرَّمْلِ وَ هَرَاهُ بِالْحَيَاتِ وَ نَيْسَابُورُ مِنْ

۱ سورة بنی اسرائیل: ۵۸.

۲ فی المصدر: بَدْشَجَان. و لعله مصحف «بَدْخشان» راجع المراد ۱: ۱۷۲.

۳ فی المصدر: بِالزَّيْجِ.

قَبْلَ انْقِطَاعِ النَّيْلِ وَ أَذْرَبِيحَانَ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَ الصَّوَاعِقِ وَ بُخَارًا بِالْغَرَقِ وَ الْجُوعِ وَ حِلْمٍ وَ بَعْدَادُ يَصِيرُ غَالِيَهَا سَافِلَهَا^۱.

« سعید بن مسیب گفت: از امیر مومنان علیه السلام در مورد آیه "وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا" سؤال شد حضرت فرمود: سمرقند و خاخ و خارزم و اصفهان و کوفه توسط ترکها خراب می شود و همدان و ری و دیلم و طبریه و مدینه و فارس به علت قحطی و گرسنگی از بین روند و مکه توسط حبشه و بصره و بلخ به سبب سیل خراب شوند و سند توسط هند و هند توسط تبت و تبت توسط چین و یدشجان و صاغانی و کرمان و بعضی شام به اشغال و کشتار خراب شوند و یمن به سبب هجوم ملخ خراب شود و سلطان و سجستان و بعضی شام توسط زنجیها (یا طوفان) خراب شوند و شامان به طاعون و مرو به رمل و هرات به مارها و نیشابور از جانب انقطاع نیل و آذربایجان به اشغال و صاعقهها ویران می شود و بخارا به غرق و گرسنگی، و حلم و بغداد زیر و رو می گردند.»

این روایت اشاره دارد که آذربایجان در آخر الزمان حوادث سنگینی را متحمل می شود اما آیا می توان آن را بر جنگ فعلی آذربایجان که تمام شد، تطبیق داد. امام علیه السلام این وقایع را به عنوان حوادث قبل از قیامت بیان کردند نه به عنوان علائم ظهور مگر اینکه بگوئیم این دو به هم نزدیک هستند.

چون این روایت در ذیل آیه شریفه نقل شده، خوب است به تفاسیر رجوع کنیم و ببینیم پیرامون آن چه بیان کردند.

مرحوم عروسی حویزی ذیل این آیه چند روایت نقل کرده است:

۱. **فِي مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا قَالَ: هُوَ الْفَنَاءُ بِالْمَوْتِ.**

۲. **فِي تَفْسِيرِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» قَالَ: إِنَّمَا أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأُمَّمِ، فَمَنْ مَاتَ فَقَدْ هَلَكَ.**

۳. **عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» قَالَ: بِالْقَتْلِ وَ الْمَوْتِ وَ غَيْرِهِ^۳**

۱ مناقب آل ابی طالب ۱: ۴۳۱.

۲ بحار الأنوار؛ ج ۴۱؛ ص ۳۲۵

۳ تفسیر نور الثقلین ج ۳ ۱۷۸

ظاهراً تعارضی بین این روایات و روایت امیر مومنان علیه السلام نیست. در آیه بعد از « مهلكوها»، « معذبوها» بیان شده و امام علیه السلام «معذبوها» را بیان می‌کند که عذاب این مردم به چه چیز است که یا به غرق یا به صاعقه یا تهاجم دشمن است. صاحب جواهر می‌فرماید:^۱ خداوند عز و جل ما را ادب کرد، چندین شهر در عراق دچار طاعون بودند، عذاب یا ادب هر چه باشد از خداوند عز و جل می‌خواهیم این بلا را از سر شیعه دور بگرداند.

^۱ جواهر الکلام، ج ۳۱، صفحه آخر کتاب.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی روایت ششم:

مرحوم ابن شهر آشوب این روایت را با سند مرسل از امیر مومنان عجل الله فرجه نقل می‌کند و مرحوم مجلسی هم آن را در بحار الانوار، جلد ۴۱ آورده است.

شاهد بحث ما در این روایت آذربایجان است که مورد حمله نظامی و گرفتار بلایای طبیعی (صاعقه) می‌شود؛ که محتمل است مراد از صاعقه حملات موشکی باشد.

بررسی سند روایت:

سند این روایت ضعیف است زیرا اولاً مرسل و مقطوع است. زیرا بین مرحوم مازندرانی که قرن ششم بوده و قتاده که زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده، فاصله زمانی زیاد است. ما نسبت به قتاده و سعید بن مسیب بحث داریم. البته سعید بن مسیب را قبول داریم هر چند مورد بحث و اختلاف است^۱ و قتاده هم مورد بحث است. ولی اگر هر دوی آن‌ها هم مورد تایید ما باشند، باز مشکل سند حل نمی‌شود چون مقطوعه است البته ما متن این روایت را کنار نمی‌گذاریم. زیرا اخبار امیر مومنان عجل الله فرجه به مغیبات^۲ کم نمی‌باشد. خداوند عز و جل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم اولین و آخرین را ارزانی فرمود (اودعه علم ما کان و ما یکون الی انقضى خلقه)^۳ و آن حضرت هم این علم را به امیرالمؤمنین عجل الله فرجه منتقل فرمود (اودعه علمه و حکمته)^۴. یعنی همان علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت، به امیر مومنان عجل الله فرجه منتقل شد.

این روایت شواهد و مؤیدات زیادی دارد و تواتر معنوی و تواتر اجمالی دارد. پس ما این روایت را که اشاره به مغیبات امیر مومنان عجل الله فرجه دارد را رد نمی‌کنیم. البته ممکن است نسبت به جزئیات آن بحث داشته باشیم و عبارت مورد شاهد ما در این روایت نیز شواهد و پشتوانه روایتی دارد و مستفیض است لذا آن را نیز رد نمی‌کنیم اما بحث می‌کنیم که آیا این‌ها جزء علامات ظهور است که این در روایت نیست و اگر جزء علامات ظهور است، آیا جزء علائم حتمی است و اگر حتمی هم باشد، آیا جزء علائم مقارن است یا نه مثل سقوط عباسیان فاصله زمانی دارد و آیا مراد از آذربایجان در این روایت جمهوری آذربایجان است یا شمال غربی کشور ما است، همه

^۱ تنقیح المقال، ج ۳۱، ص ۳۰۷

^۲ الارشاد، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۱۲ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۰

^۳ دعای ندبه

^۴ همان

این‌ها مورد بحث است لذا ما نمی‌توانیم به قطع بگوئیم حوادث فعلی آذربایجان بر این روایات تطبیق دارد و بر فرض پذیرش روایات آن، هیچ ارتباطی با جمهوری آذربایجان ندارد بلکه تنها در حد احتمال است.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت ششم

قتاده

قتاده از نظر عامه نیز مشکل دارد و در کتب رجالی ما نیز مطرح نشده است ولی با توجه به اینکه در اسناد روایات مهدویت بیش از ۶۰ بار نام او آمده اگر چه در طرق روایات عامه است (اکثر روایات او در دو جلد اول معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام آمده یعنی در سند روایات نبوی است و در جلد هفتم هم در هفت سند نامش آمده که مجموعاً شصت و هشت روایت، جلد اول ۴۴ مورد و جلد دوم ۲۱ مورد و در جلد سوم ۷ مورد) لذا نمی‌توان به راحتی از کنار او بگذریم البته نمی‌خواهیم او را تأیید بکنیم، زیرا بعضی او را رمی به نصب کردند اما یکی و دو جریان از او نقل شده که حکایت از آن دارد که او نسبت به امیر مومنان علیه السلام زاویه نداشته بلکه از نواصب متنفر بوده البته باز هم تأکید می‌کنیم نمی‌خواهیم او را تبرئه و تحسین یا توثیق کنیم.

ما روایت مناقب را می‌پذیریم زیرا مغیبات امیر مومنان علیه السلام به تواتر معنوی به ما رسیده است و این هم جزء مغیبات است لذا ما نسبت به این روایات تواتر اجمالی یا معنوی داریم و در خصوص آذربایجان هم باز تواتر داریم به اینکه آذربایجان آستن حوادث و درگیر حوادثی خواهد شد اما تفصیلات آن را نه، ما علم اجمالی به اصل قضیه داریم لذا راوی آن هم مثل قتاده ضعیف هم باشد، ضربه و لطمه‌ای به اصل پذیرش روایت نمی‌زند.

در کافی شریف روایتی از قتاده نقل شده است که از استاندار مدینه تعبیر زندیق می‌کند چون استاندار در برابر فضیلت امیر مومنان علیه السلام موضع گرفته بود. استاندار در مسائلی که مربوط به عزت اسلام، نبی مکرم صلی الله علیه و آله و امیر مومنان علیه السلام است، موضع گرفته و ایشان ناراحت شده و در مورد او اینگونه تعبیر کرده است. استاندار خالد بن عبد الله قسری بود، او انسانی پست و رذل که در ردالت کم‌نظیر بود و در برابر امیر مومنان علیه السلام موضع می‌گرفت.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ عَيْسَى بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي فَضِيلُ الْبُرْجُمِيِّ قَالَ:

كُنْتُ بِمَكَّةَ وَ خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرٌ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ زَمْرَمَ فَقَالَ ادْعُوا لِي قَتَادَةَ قَالَ فَجَاءَ شَيْخٌ أَحْمَرُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ فَدَنَوْتُ لِأَسْمَعَ فَقَالَ خَالِدُ يَا قَتَادَةَ أَخْبِرْنِي بِأَكْرَمِ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَعَزُّ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَدْلُّ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ أَخْبِرْكَ بِأَكْرَمِ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَعَزُّ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَدْلُّ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَاحِدَةً قَالَ خَالِدٌ وَيْحَكَ وَاحِدَةً قَالَ نَعَمْ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ قَالَ أَخْبِرْنِي قَالَ بَدْرٌ قَالَ وَ كَيْفَ ذَا قَالَ إِنَّ بَدْرًا أَكْرَمٌ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا أَكْرَمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ هِيَ أَعَزُّ وَقَعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا

أَعَزَّ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ هِيَ أَذَلُّ وَ قَعَهُ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَلَمَّا قَتَلَتْ قُرَيْشٌ يَوْمَئِذٍ ذَلَّتِ الْعَرَبُ فَقَالَ لَهُ خَالِدٌ كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنْ كَانَ فِي الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ مَنْ هُوَ أَعَزُّ مِنْهُمْ وَيَلْكَ يَا قَتَادَةُ أَخْبَرْنِي بِبَعْضِ أَشْعَارِهِمْ قَالَ خَرَجَ أَبُو جَهْلٍ يَوْمَئِذٍ وَ قَدْ أَعْلَمَ لِيَرَى مَكَانَهُ وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ حَمْرَاءُ وَ بِيَدِهِ تُرْسٌ مُذَهَّبٌ وَ هُوَ يَقُولُ

مَا تَنْقِمُ الْحَرْبُ الشَّمُوسُ مِنِّي -
لِمِثْلِ هَذَا وَ لَدَتْنِي أُمِّي

فَقَالَ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ إِنْ كَانَ ابْنُ أُخِي لَأُفْرَسَ مِنْهُ يَعْنِي خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ كَانَتْ أُمُّهُ قُشَيْرِيَّةً وَيَلْكَ يَا قَتَادَةُ مَنْ الَّذِي يَقُولُ أَوْفِي بِمِيعَادِي وَ أَحْمِي عَنْ حَسَبٍ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ هَذَا يَوْمَئِذٍ هَذَا يَوْمٌ أَحَدٌ خَرَجَ طَلْحَةَ بْنَ أَبِي طَلْحَةَ وَ هُوَ يُنَادِي مَنْ يُبَارِزُ فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ تُجَهِّزُونَا بِأَسْيَافِكُمْ إِلَى النَّارِ وَ نَحْنُ نُجَهِّزُكُمْ بِأَسْيَافِنَا إِلَى الْجَنَّةِ فَلْيُبْرِزَنَّ إِلَيَّ رَجُلٌ يُجَهِّزُنِي بِسَيْفِهِ إِلَى النَّارِ وَ أَجْهِّزُهُ بِسَيْفِي إِلَى الْجَنَّةِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ

أَنَا ابْنُ ذِي الْخَوْصَيْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
وَأَوْفِي بِمِيعَادِي وَ أَحْمِي عَنْ حَسَبٍ
وَ هَاشِمِ الْمُطْعِمِ فِي الْعَامِ السَّعْبِ

فَقَالَ خَالِدٌ لَعَنَهُ اللَّهُ كَذَبَ لَعَمْرِي وَ اللَّهُ أَبُو تُرَابٍ مَا كَانَ كَذَلِكَ فَقَالَ الشَّيْخُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَتَذُنُّ لِي فِي الْأَنْصِرَافِ قَالَ فَقَامَ الشَّيْخُ يُفْرِجُ النَّاسَ بِيَدِهِ وَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ زَنْدِيقٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ زَنْدِيقٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.^١

« فضیل برجمی گوید: من در مکه بودم در وقتی که خالد بن عبد الله امیر مکه بود و در کنار چاه زمزم در مسجد الحرام نشسته بود، پس دستور داده گفت: قتاده را پیش من بیاورید، او که پیرمرد بود، با سر و ریش سرخ نزدش آمد و من نیز نزدیک رفتم تا سخن آن دو را بشنوم، خالد گفت: ای قتاده گرامی ترین واقعه عرب و نیرومندترین واقعه عرب و خوارترین واقعه ای را که در عرب اتفاق افتاده برایم بگو.

قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند گرامی ترین واقعه عرب و نیرومندترین آنها و خوارترین آنها همه یک واقعه بوده (و در یک واقعه اتفاق افتاده). خالد گفت: وای بر تو چگونه همه آنها یکی بوده؟ قتاده گفت: آری خدا کار امیر را اصلاح کند (همه یکی بوده). خالد گفت: بگو آن واقعه کدام است؟ قتاده گفت: آن واقعه بدر بود. خالد گفت: چگونه چنین بوده؟ قتاده گفت: اما اینکه این واقعه گرامی ترین واقعه عرب بود بخاطر آنکه خدای عز و جل در آن واقعه اسلام و مسلمین را گرامی و ارجمند کرد، و اما اینکه نیرومندترین واقعه بود بخاطر آنکه خداوند اسلام و مسلمین را بدان واقعه نیرومند و عزیز ساخت، و اینکه خوارترین واقعه عرب بود زیرا با کشته شدن قریش عرب خوار شد.

^١ الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ٨؛ ص ١١٠

خالد گفت: بخدا قسم که دروغ گفתי زیرا در عرب آن روز عزیزتر از آنها (یعنی از افرادی که در بدر کشته شدند) بودند، وای بر تو ای قتاده برخی از اشعار آنها را برایم بخوان: قتاده گفت: ابو جهل در آن روز از لشکر بیرون آمد و بر خود علامتی زده بود که شناخته شود و عمامه سرخی بر سر و سپری که طلاکاری شده بود در دست داشت و می گفت:

چگونه جنگ سرکش بتواند از من انتقام کشد. که من چون شتر دو ساله که دندان نیشش درآمده (در کمال نیرومندی) هستم. برای چنین روزی مادر مرا زائیده

خالد گفت: دشمن خدا دروغ گفته چون برادرزاده من از او دلیرتر بوده و مقصودش خالد بن ولید بود، چون مادر خالد بن عبد الله امیر مکه قشیری بوده (و خالد بن ولید نیز از آن قبیله بوده است). وای بر تو ای قتاده که بوده که می گفت: "به وعدهام وفا دارم و از حسب خویش حمایت کشم"؟

قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند، این شعر مربوط به آن روز نیست، این شعر مربوط به جنگ احد است هنگامی که طلحه بن ابی طلحه برای جنگ بیرون آمد و فریاد میزد و مبارز می طلبید هیچ کس به جنگ او نیامد، طلحه گفت: شما چنین پندارید که با شمشیرهای خودتان ما را به دوزخ می فرستید و ما با شمشیر هامان شما را به بهشت میفرستیم پس یک تن از شما به جنگ من آید تا مرا با شمشیر خود به دوزخ فرستد و من او را با شمشیر خویش به بهشت روانه کنم، پس علی بن ابی طالب علیه السلام به جنگش آمد و می گفت:

منم فرزند کسی که دو حوض (در کنار زمزم برای سقای حاجیان) داشت یعنی عبد المطلب، و فرزند هاشم که در سال قحطی مردم را طعام می داد. وفا کنم به وعدهام و از حسب خویش حمایت کنم

خالد - لعنه الله - گفت: به جان خودم دروغ گفته و به خدا ابو تراب چنین نبوده. قتاده گفت: ای امیر اجازه بده برگردم. پس آن پیرمرد برخاست و مردم را کنار میزد و می گفت: به خدای کعبه قسم که این مرد بی دین است، به خدای کعبه که این مرد بی دین است! «

ما این روایت را رد نمی کنیم؛ زیرا در مقام نقل فضائل و اقرار است. البته نمی خواهیم او را توثیق کنیم. همچنین روایتی از امام باقر علیه السلام در مورد او وارد شده است:

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ.^۱ «امام باقر علیه السلام فرمود: ای قتاده! مخاطب قرآن، ما اهل بیت هستیم.»

به هر حال ما این روایت آذربایجان را که راوی آن قتاده است، می پذیریم؛ زیرا اولاً مغیبات امیر مومنان علیه السلام است و خبر دادن از غیب از امام به تواتر حال یا به تواتر معنوی یا تواتر اجمالی به ما رسیده است. پس این

^۱ الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۸، ص ۳۱۲

روایت را هم به عنوان اینکه از مغیبات است رد نمی‌کنیم و خصوص آذربایجان را نیز رد نمی‌کنیم؛ چون روایات آن هم متواتر است؛ البته تواتر معنوی در مورد اصل اینکه حوادثی در آذربایجان رخ خواهد داد.

پس ما قتاده را تزکیه نمی‌کنیم؛ ولی می‌خواهیم بگوئیم قتاده یک چنین موضعی هم داشته است و تأمل ما نسبت به قتاده به جهت این بود که نام او در اسناد بیش از شصت روایت مهدوی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است.

یکی از فضلالی حاضر در درس:

شیخ عباس قمی رحمته الله فرموده: از این روایت استفاده می‌کنیم که قتاده از موالیان امیر مومنان علیه السلام بوده است.

جواب استاد:

روایت اولی هم که از روضه از کتاب معیشت نقل کردیم، بیانگر این است که ایشان مقامات ائمه معصومین علیهم السلام را رد نمی‌کند. هنگامی که امام علیه السلام به ایشان فرمود: «تو می‌دانی کجا نشستی» سپس آیه را خواند و فرمود: «آن‌ها ما هستیم و تو کنار این خانه نشستی.» و او ای واقعیت را رد نکرد.^۱

سؤال یکی از فضلالی حاضر در درس:

ابهت و شکوه امام سبب فراموشی او شد.

جواب استاد:

شما می‌خواهید بفهمید همین که این ابهت را دید برای او بس بود که دیگر نوبت به امتحان امام نمی‌رسد. آری خود او می‌گوید من با فقها نشست و برخاست داشتم با ابن عباس نشست و برخاست داشتم (نشست و برخاست با ابن عباس خودش یک عنوان بود). نزد هیچ یک از این‌ها اضطراب و لغزش پیدا نکردم. نزد شما اینگونه اضطراب پیدا کردم. امام علیه السلام فرمود: خوب می‌دانی ما که هستیم، می‌دانی ما انتخاب‌شدگان خدا هستیم، می‌دانی ما حجت بر خلائق هستیم. و او این مقامات را رد نکرد.^۲ ولی فرمایش شما هم صحیح است که دیگر جا نداشت چنین سوالی را مطرح بکنند، این هم بستگی به مقدار معرفت او دارد.

سعید بن مسیب

ایشان پرونده سفیدی دارد؛ ولی حیف که نسبت به مهدویت کم روایت است. پس اگر ما پیرامون او بحث می‌کنیم خودش موضوعیت دارد؛ اما بررسی او ثمره کمتری در باب مهدویت دارد.

^۱ کافی؛ ج ۶؛ ص ۲۵۶ و مرآة العقول؛ ج ۲۲؛ ص ۵۰ و بحار الانوار؛ ج ۴۶؛ ص ۳۵۷

^۲ همان

سعید بن المسيب: «قال الفضل بن شاذان: و لم يكن في زمن علي بن الحسين عليه السلام في أول أمره إلا خمسة أنفس: سعيد بن جبیر، و سعيد بن المسيب .. ربه أمير المؤمنين عليه السلام، و كان حزن جد سعيد أوصى إلى أمير المؤمنين عليه السلام.^۱»

« فضل بن شاذان گفت: در زمان امام زین العابدین عليه السلام در اوائل امر امام، کسی نبود جز این پنج نفر: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب .. امیر مومنان عليه السلام سعید بن جبیر را تربیت کرد و جد او به نام حزن سفارش او را به امیر مومنان عليه السلام کرد.»

روایات در مدح سعید بن مسیب:

۱. و منها: ما رواه الكشي في ذيل ترجمته: «محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن الحسن بن فضال، قال: حدثنا محمد بن الوليد بن خالد الكوفي، قال: حدثنا العباس بن هلال، قال: ذكر أبو الحسن الرضا عليه السلام، أن طارقاً مولى لبنى أمية نزل ذا المروة عاملاً على المدينة، فلقبه بعض بنى أمية و أوصاه بسعيد بن المسيب، و كلمه فيه و أثنى عليه، و أخبره طارق أنه أمر بقتله و أعلم سعيداً بذلك و قال له: تغيب، و قيل له تنح عن مجلسك فإنه على طريقه فأبى، فقال سعيد: اللهم إن طارقاً عبد من عبيدك ناصيته بيدك و قلبه بين أصابعك، تفعل فيه ما تشاء فأنسه ذكرى و اسمى، فلما عزل طارق، عن المدينة لقيه الذى كان كلمه فى سعيد من بنى أمية بذى المروة فقال: كلمتك فى سعيد لتشفعنى فيه فأبيت و شفعت فيه غيرى؟ فقال: و الله ما ذكرته بعد أن فارقتك حتى عدت إليك».^۲

« عباس بن هلال گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: طارق از آزاد شده‌های بنی امیه بود و از طرف بنی امیه به عنوان استاندار مدینه منصوب شده بود، بعضی از بنی امیه با او ملاقات کرد و او را به سعید بن مسیب سفارش کرد و از او تعریف و تمجید کرد، طارق او را خبر داد که مأمور به قتل او است و سعید را به آن آگاه کرد و به او گفت: پنهان شو، و به او گفته شد: به مجلس حاضر نشو زیرا او دنبال تو است اما او از مخفی شدن ابا کرد پس سعید گفت: خدایا طارق بنده‌ای از بندگان تو که اختیار او به دست تو و قلب او در ید قدرت تو است پس آنچه می-خواهی با او بکن و یاد و نام مرا از یاد او دور کن، پس هنگامی که طارق از استانداری مدینه برکنار شد، آن شخص از بنی امیه که با او در مورد سعید صحبت کرده بود با او ملاقات کرد و گفت: در مورد سعید با تو صحبت کردم تا شفاعت مرا نزد او بکنی پس چنین نکردی و شفاعت دیگری را کردی؟ گفت: به خدا قسم یاد نکردم او را بعد از اینکه از تو جدا شدم تا به نزد تو برگشتم.»

^۱ معجم رجال الحديث؛ ج ۹؛ ص ۱۳۹

^۲ همان

یعنی ایشان مستجاب الدعوه بوده است.

۲. و منها: ما رواه أيضا عن محمد بن قولويه قال: حدثني سعد بن عبد الله القمي، عن القاسم بن محمد الأصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن محمد بن عمر، قال: أخبرني أبو مروان، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: سعيد بن المسيب أعلم الناس بما تقدمه من الآثار و أفهمهم في زمانه.

« امام باقر عليه السلام فرمودند: شنیدم پدرم علی بن حسین علیهما السلام می فرمود: سعید بن مسیب آگاهترین مردم به آثار گذشته و فهمیمترین مردم زمانش است.»

۳. و منها: ما رواه الحميري في قرب الإسناد: الجزء ۳، الحديث ۲۵، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: و ذكر عند الرضا عليه السلام القاسم بن محمد خال أبيه و سعيد بن المسيب، فقال عليه السلام: كانا علي هذا الأمر.

« احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: نزد امام رضا عليه السلام ذکر قاسم بن محمد و سعید بن مسیب شد، فرمود: این دو بر این امر (ولایت) بودند.»

۴. و منها: ما رواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن أحمد، عن إبراهيم بن الحسن، قال: حدثني وهب بن حفص، عن إسحاق بن جرير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان سعيد بن المسيب، و القاسم بن محمد بن أبي بكر، و أبو خالد الكابلي من ثقات علي بن الحسين عليهما السلام.

« امام صادق عليه السلام فرمودند: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابوبکر و ابو خالد کابلی از شخصیت‌های مورد وثوق امام علی بن حسین علیهما السلام بودند.»

۵. و منها: ما رواه في المناقب: الجزء ۴، (فصل معجزات علي بن الحسين عليهما السلام)، الحديث ۲۶، عن الروضة سأل ليث الخزاعي سعيد بن المسيب عن إنباب المدينة؟ قال: نعم شدوا الخيل إلى أساطين مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله، و رأيت الخيل حول القبر، و انتهبت المدينة ثلاثا فكنت أنا و علي بن الحسين عليهما السلام نأتى قبر النبي صلى الله عليه وآله فيتكلم علي بن الحسين عليهما السلام بكلام لم أقف عليه، فيحال ما بيننا و بين القوم و نصلى و نرى القوم و هم لا يروننا، و قام رجل عليه حلل خضر علي فرس محذوف أشهب بيده حرباً مع علي بن الحسين عليهما السلام فكان إذا أوماً الرجل إلى حرم رسول الله صلى الله عليه وآله يشير ذلك الفارس بالحربة نحوه فيموت قبل أن يصيبه .. الحديث.^۱

« لیث خزاعی از سعید بن مسیب خطرات حمله به مدینه‌ی نبی را سؤال کرد؟ گفت: بله اسبها را به ستون‌های مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله بستند و اسبها را اطراف قبر دیدم، و سه روز مدینه را غارت کردند، من و علی بن حسین

عليه السلام نزد قبر پیامبر ﷺ آمدیم . علی بن حسین علیه السلام به کلامی تکلم کرد که من نفهمیدم پس بین ما و آن قوم حائلی شد و نماز گزاردیم و ما آن قوم را می دیدیم ولی آن ها ما را نمی دیدند، مردی را سوار بر اسب دیدم که محافظ امام است چون یکی از آن ها خواست به حرم رسول خدا تعرض کند، آن اسب سوار با شمشیر به او اشاره کرده پس قبل از آنکه به او اصابت کند از بین رفت.»

و عن وفیات الأعیان: سعید بن المسيّب، سیّد التابعین، جمع بین الحدیث و الفقه، و الزهد و العبادة و الورع، و سئل الزهري و مكحول: من أفقه من أدركتما؟ فقالا: سعید بن المسيّب. و روی عنه أنّه قال: حججت أربعين حجة، و قيل: إنّهُ صَلَّى الصبح بوضوء العشاء خمسين سنة. انتهى. و عن تقريّب ابن حجر: هو أحد العلماء الأثبات، و الفقهاء الكبار.^۱

« از وفیات الاعیان: سعید بن مسیب سید تابعین که بین حدیث و فقه، زهد و عبادت و ورع را جمع کرد، از زهری و مکحول سوال شد فقیه ترین کسی که شما درک کردید که بود؟ گفتند: سعید بن مسیب. و از او روایت کرده که او گفت: چهل حج بجا آوردم، و گفته شده او به مدت پنجاه سال نماز صبح را با وضوی عشاء خواند. و از کتاب تقریب ابن حجر نقل شده: او یکی از علمای با ثبات و فقههای بزرگ است.»

البته عبادت ایشان عبادت با معرفت بوده زیرا در حوادث در کنار امام زین العابدین علیه السلام بود و سه امام از او تجلیل کردند پس عبادت او هم با معرفت بوده و الا همان است که گفته شده « لو أن عبدا صام دهرا قام ليلا و لم يكن بولاية علي فكب علي وجهه في النار » شرط عبادت و ولایت است، عبادت بدون ولایت عبادتی است که مصادیق متعدد و متفاوتی دارد و آن دیگر عبادت نیست بلکه همان بت پرستی است و الا عبادتی که خداوند عز و جل از ما خواسته « انما يتقبل الله من المتقين » امام متقین علی علیه السلام است و ولایت ایشان شرط عبادت است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث) ؛ ج ۳۱ ؛ ص ۳۰۷

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت ششم (سعید بن مسیب):

اقوال در مورد ایشان نزد خاصه متعارض است.

اشکالات مطرح پیرامون سعید بن مسیب:

مرحوم شهید ثانی بر خلاصه الاقوال علامه حلی ایراد می‌گیرد:

۱. و قال الزین: کیف عنونه الخلاصة فی الأول؟ و قد نقل أقواله فی تذکرته و منتهاه بما یخالف الأئمة عليهم السلام و قال المفید فی الأركان: و أما ابن المسیب، فلیس یدفع نوبه.

۲. و ما اشتهر عنه من الرغبة عن الصلاة علی زین العابدین عليه السلام قیل له أ لا تصلى علی هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح؟ فقال: صلاة رکعتین أحبّ إلیّ من الصلاة علی هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح. و روی عن مالک أنه کان أباضیا خارجیا.^۱

«چگونه ایشان را در قسمت اول خلاصه الاقوال آورده؟ در حالی که اقوال او را که مخالف ائمه عليهم السلام است در تذکره و منتهی نقل کرده (علامه دو کتاب به نام‌های مختلف شیعه و التذکره دارد که مختلف شیعه پیرامون مسائل اختلافی بین خود فقهای شیعه است و تذکره فقه مقارن شیعه و سنی است.) شیخ مفید رحمته الله در کتاب ارکان فرموده: اما ابن مسیب نصب او دفع نمی‌شود. و آنچه از او مشهور است که از نماز بر امام زین العابدین عليه السلام روی گرداند، به او گفته شد: آیا نماز نمی‌گزاری بر این مرد صالح از اهل بیت صالح؟ گفت: دو رکعت نماز نزد من محبوب‌تر است از نماز بر این مرد صالح از اهل بیت صالح. و از مالک روایت شده که او اباضی و خارجی بود.»

۳. و قال ابن أبی الحدید: و کان سعید بن المسیب منحرفا عن علی عليه السلام «سعید بن مسیب از علی عليه السلام منحرف بود.»

همچنین در مورد او نقل شده است:

۴. فعن عبد الرحمن بن الأسود، عن أبی داود الهمدانی، قال: شهدت سعید بن المسیب، و أقبل عمر بن علی بن أبی طالب؛ فقال له سعید: یا ابن أخی! ما أراک تکثر غشیان مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ كما یفعل إخوتک و بنو

أعمامك. فقال عمر: يا ابن المسيّب! أكلّمَا دخلت المسجد أجيء فاشهدك؟ فقال سعيد: ما أحبّ أن تغضب، سمعت أباك يقول: إنّ لي عند الله مقاما لهو خير لبني عبد المطلب ممّا على الأرض من شيء. فقال عمر: و أنا سمعت أبي يقول: ما من كلمة حكمه في قلب منافق فيخرج من الدنيا إلّا يتكلّم بها. فقال سعيد: يا ابن أخي! جعلتني منافقا؟ قال: هو ما أقول لك ثمّ انصرف.

« عبد الرحمن بن اسود از ابو داود همدانی نقل می کند که گفت: نزد سعید بن مسیب بودم که عمر بن علی بن ابی طالب وارد شد (عمر نامی بود که خلیفه دوم بدون رضایت حضرت بر فرزند امام علی علیه السلام گذاشت). سعید به او گفت: ای فرزند برادرم! نمی بینم بسیار به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بیائی همانگونه برادران و پسر عموهای تو می آیند؟ عمر گفت: ای فرزند مسیب هرگاه مسجد بیایم نزد تو حاضر شوم؟ سعید گفت: دوست نداشتیم که عصبانی شوی، از پدرت شنیدم که می گفت: بدرستی که من نزد خداوند مقامی دارم که از آنچه روی زمین است برای فرزندان عبد المطلب بهتر است. عمر گفت: شنیدم پدرم می گفت: کلمه حکمتی در قلب منافق نیست مگر قبل از رفتن از دنیا به آن تکلم کند، سعید گفت: مرا منافق قرار دادی؟ گفت: این آن چیزی بود که برای تو گفتم سپس از او جدا شد.»

جواب از اشکالات:

۱. از این روایت نفاق سعید بن مسیب را استفاده کرده اند البته خود عمر بن علی محل اشکال و سوال است.
۲. اما در مورد فتوای ایشان باید بگوئیم که فتوای او از روی تقیه و برای حفظ جانش بوده است، یحیی بن ام طویل فتاوی بر طبق مذهب اهل سنت می داد، حجاج او را احضار کرد و دستور داد که دستان و پاهای او را قطع کنند اما سعید جان خود را با فتوای او بر طبق نظر عامه نجات داد.
۳. اما قضیه اینکه گفته (دو رکعت نماز در مسجد برای من بهتر از نماز بر این مرد صالح از اهل بیت صالح) ظاهرا تقطیع شده، اصل قضیه اینگونه بوده است:

و روی عن عبد الرزّاق، عن معمر الزهري، عن سعيد بن المسيّب و عبد الرزّاق عن معمر، عن عليّ بن زيد، قال: قلت لسعيد بن المسيّب: إنك أخبرتنني أنّ عليّ بن الحسين عليهما السلام النفس الزكيّة، و أنّك لا تعرف له نظيرا؟ قال: كذلك و ما هو مجهول، ما أقول فيه؟ و الله! ما رأي مثله. قال عليّ بن زيد: فقلت: و الله إنّ هذه الحجّة الوكيده عليك يا سعيد! فلم لم تصلّ عليّ جنازته؟ فقال: إنّ القوم كانوا لا يخرجون إلى مكّة حتّى يخرج عليّ بن الحسين عليه السلام فخرج، و خرجنا معه ألف راكب، فلمّا نزل بالسقيا نزل فصلّى فسجد سجده الشكر، فقال فيها^۱.

« علی بن زید می گوید: به سعید بن مسیب اعتراض کردم (این جریان شیوع پیدا کرد که او تشیع امام زین العابدین علیه السلام نرفت.) گفتم: خودت به من گفتی که علی بن حسین علیهما السلام نفس زکیه است و اینکه تو برای او

نظیری نمی‌شناسی؟ گفت: بله الآن هم همین را می‌گویم، امام شخصیت ناشناخته‌ای نیست، به خدا قسم مثل او را ندیدم! علی بن زید گفت: به او گفتم: به خدا قسم این حجت محکم بر تو است ای سعید! پس چرا بر امام نماز نخواندی؟ گفت: مردم به سوی مکه خارج نمی‌شدند تا اینکه علی بن حسین علیه‌السلام خارج شود پس از او خارج می‌شدند و همراه او هزار راکب حرکت می‌کردند، و در سقیا فرود آمدیم، حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد، و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند.»

و فی روایة الزهری عن سعید بن المسیب، قال: كان القوم لا يخرجون من مكة حتى يخرج علي بن الحسين سيد العابدین علیه‌السلام، فخرج و خرجت معه، فنزل فی بعض المنازل فصلی رکعتین، فسبح فی سجوده، فلم یبق شجر و لا مدر إلا سبّحوا معه! ففزعنا، فرفع رأسه، و قال: یا سعید! أ فزعت؟ قلت: نعم یا ابن رسول الله! فقال: هذا التسبیح الأعظم، حدّثنی أبی، عن جدّی، عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: «لا تبقى الذنوب مع هذا التسبیح» فقلت: علمناه.

« سعید بن مسیب گفت: مردم از مکه خارج نمی‌شدند تا اینکه علی بن حسین سید العابدین علیه‌السلام خارج شود پس حضرت خارج شد و من همراه او خارج شدم پس در بعضی از منازل دو رکعت نماز گزارد پس در سجده تسبیح گفت، درخت و سنگی باقی نماند مگر همراه او تسبیح می‌کردند! ما ترسیدیم، امام علیه‌السلام سر برداشتند و فرمود: ای سعید! آیا ترسیدی؟ گفتم: بله ای فرزند رسول خدا! فرمود: این تسبیح اعظم است که پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من حدیث کرد که فرمود: با این تسبیح گناهان باقی نمی‌ماند. گفتم: آن را به ما بیاموز.»

و فی روایة علی بن زید، عن سعید بن المسیب: أنه سبّح فی سجوده، فلم یبق حوله شجرة و لا مدرة إلا سبّحت بتسبیحه، ففزعت من ذلك و أصحابی! ثم قال: یا سعید! إن الله - جلّ جلاله - لما خلق جبرئیل علیه‌السلام ألهمه هذا التسبیح، فسبّح، فسبّحت السماوات و من فیهنّ لتسبیحه، و هو اسم الله الأعزّ الأكبر، یا سعید! أخبرنی أبی الحسین علیه‌السلام عن أبیه، عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن الله - جلّ جلاله - أنه قال: ما من عبد من عبادی آمن بی و صدّق بک فصلی فی مسجدک رکعتین علی خلا من الناس، إلا غفرت له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر؛ فلم أر شاهدا أفضل من علی بن الحسین علیه‌السلام حیث حدّثنی بهذا الحدیث؛ فلما أن مات شهدت جنازته البرّ و الفاجر و أثنی علیه الصالح و الطالح، و انهالت الناس یتبعونه حتی وضعت الجنازة. فقلت: إن أدركت الرکعتین یوما من الدهر فالیوم هو، و لم یبق إلا رجل و امرأته، ثم خرجا إلى الجنازة، و وثبت لا صلی، فجاء تکبیر من السماء، فأجابته تکبیر من الأرض، ففزعت و سقطت علی وجهی! فکبر من فی السماء سبعا و کبر من فی الأرض سبعا! و صلی علی علی بن الحسین علیه‌السلام و دخل الناس المسجد، فلم أدرك الرکعتین و لا الصلاة علی علی بن الحسین علیه‌السلام فقلت: یا سعید! لو كنت أنا لم أختار إلا الصلاة علی علی بن الحسین علیه‌السلام إن هذا لهو الخسران المبین! فبکی سعید ثم قال: ما أردت إلا الخیر، لیتنی كنت صلیت علیه، فأنه ما رئی مثله. و التسبیح هو هذا:

سبحانک اللهم و حنانیک، سبحانک اللهم و تعالیت، سبحانک اللهم و العزّ إزارک، سبحانک اللهم و العظمة رداؤک و تعالی سربالک، سبحانک اللهم و الکبریاء سلطانک، سبحانک من عظیم ما أعظمک، سبحانک سبّحت فی

الأعلى، سبحانك تسمع و ترى ما تحت الثرى، سبحانك أنت شاهد كلّ نجوى، سبحانك موضع كلّ شكوى، سبحانك حاضر كلّ ملاء، سبحانك عظيم الرجاء، سبحانك ترى ما فى قعر الماء، سبحانك تسمع أنفاس الحيتان فى قعور البحار، سبحانك تعلم وزن الأرضين، سبحانك تعلم وزن الشمس و القمر، سبحانك تعلم وزن الظلمة و النور، سبحانك تعلم وزن الفىء و الهواء، سبحانك تعلم وزن الريح كم هى من مثقال ذرّة، سبحانك قدّوس قدّوس قدّوس، سبحانك عجباً! من عرفك كيف لا يخافك؟ سبحانك اللهم و بحمدك، سبحان الله العلىّ العظيم.

« و در روایت علی بن زید از سعید بن مسیب که گفت: امام زین العابدین علیه السلام در سجده اش تسبیح گفت، چیزی باقی نماند مگر با تسبیح او تسبیح می کرد پس من و دوستانم ترسیدیم! امام علیه السلام فرمود: ای سعید، چون خداوند جبرئیل علیه السلام را خلق کرد این تسبیح را به او الهام کرد پس جبرئیل تسبیح کرد و آسمان ها و آنچه در آسمان ها بود به تسبیح او تسبیح کردند و آن اسم خداوند اعز و اکبر است، ای سعید! پدرم حسین علیه السلام از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل مرا خبر داد که خداوند فرمود: هیچ بنده ای از بندگان نیست که به من ایمان آورده و تو را تصدیق کرده و دو رکعت نماز در مسجد تو به دور از مردم بگذارد مگر اینکه گناهان گذشته و آینده او را ببخشم و من شاهی برتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم که این حدیث را برایم نقل کرد؛ پس چون وفات یافت نیکوکار و فاجر برای تشییع جنازه او حاضر شدند و صالح و طالح از او تعریف کردند و تشییع جنازه عظیمی پشت سر امام شد تا اینکه جنازه زمین گذاشته شد. با خود گفتم: اگر روزی آن دو رکعت را درک کنم امروز باشد و کسی باقی نماند مگر مرد و زنی که برای تشییع خارج شدند، ایستادم تا نماز بگذارم که ناگاه تکبیری از آسمان آمد که تکبیری از زمین آن را جواب گفت پس ترسیدم و به صورت افتادم! پس اهل آسمان هفت تکبیر گفتند و اهل زمین هفت تکبیر! و بر علی بن حسین علیه السلام نماز خواندند و مردم داخل مسجد شدند، و من نه دو رکعت نماز را درک کردم و نه نماز بر علی بن حسین علیه السلام را. گفتم: سعید اگر من بودم نماز بر علی بن حسین علیه السلام را اختیار می کردم سعید گریه کرد و گفت: من جز خیر اراده نکردم، ای کاش بر امام علیه السلام نماز خوانده بودم...»

از شاخصه های سعید بن مسیب این بود که علیه اموی ها بود؛ در حالی که در آن زمان اموی ها مخالفین را به شدت سرکوب می کردند و ایشان با سران و ظالمان بنی امیه مشکل داشت و چند بار شلاق خورد زیرا با سلیمان، ولید و عبد الله بن زبیر بیعت نکرد، دختر او را برای ولید بن عبد الملک خواستگاری کردند، نپذیرفت، او را در زمستان سرد برهنه کردند، آب یخ روی او ریختند و او را شلاق زدند و او همه این ظلم ها را تحمل کرد. ایشان واقعا یک شخصیت مجهول القدری است و حرف هایی که در مقام تضعیف او گفته شده قابل توجیه است.

دفاع سعید بن مسیب از امام علی علیه السلام

و روی الإسكافی فی نقضه علی عثمانیة الجاحظ عن أبی بكر الأصبهانی، قال: كان دعیّ لبنی امیة لا یزال یشتم علیا علیه السلام فلما كان یوم جمعة و هو یخطب قال: و الله! إن كان النبی علیه السلام لیستعمله و إنه لیعلم ما هو، و لکنه كان

ختنه. و قد كان سعيد بن المسيّب نَعَسَ، ففتح عينيه ثم قال: ويحكم! ما قال هذا الخبيث؟ رأيت القبر انصدع و رسول الله ﷺ يقول: كذبت يا عدو الله!

« ابو بكر اصفهانی گفت: حرام زاده‌ای از بنی امیه بود که همیشه علی عليه السلام را دشنام می داد، روز جمعه‌ای بود و او خطبه می خواند، گفت: به خدا قسم اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را به کار می گمارد به جهت لیاقت او نبود، می دانست او چه کسی است لکن او داماد پیامبر بود. سعید بن مسیب چرت زده بود، چشمانش را باز کرد و گفت: وای بر شما! این خبیث چه گفت؟ دیدم قبر شکافته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: دروغ گفت این دشمن خداوند!»

و روی مصعب الزبیری فی أنسابه: أنه أتى به مسلم بن عقبه بعد قتله محمد بن أبي جهم و يزيد بن عبد الله بن زمعة، لعدم قبولهما البيعة على أن يكونا عبداً قنّاً ليزيد بن معاوية؛ فعرض عليه مسلم ذلك، فقال: لا أباع عبداً و لا حراً؛ فخنقوه حتى ثقل في أيديهم، فظنوا أنه قد مات، فأرسلوه فسقط؛ ثم أفاق، فقال: لا والله! لا والله! فشهد مروان و عمرو بن عثمان عند مسلم أنه مجنون؛ فقال: قد طنت ذلك أرسلوه، فانصرف، فلحقه مروان و عمرو بن عثمان و قالوا: الحمد لله الذي سلمك يا أبا محمد! فقال: اذهبا إليكما! أ تشهدان بالزور و أنا أسمع و تنفسان علي بالشهادة! والله! لا اكلمكما أبداً.

« مسلم بن عقبه بعد از قتل محمد بن ابی جهم و یزید بن عبد الله بن زمعه به علت اینکه بیعت و اقرار به عبد خالص بودن برای یزید را قبول نکردند، سعید بن مسیب را احضار کرد و از او خواست بیعت کند، گفت: بیعت نمی کنم نه با عبد نه با حرة؛ او را خفه کردند تا اینکه در دستانشان سنگین شد پس گمان کردند که او مرده است پس او را رها کردند، بر زمین افتاد، چون به هوش آمد گفت: نه به خدا قسم! نه به خدا قسم! مروان و عمرو بن عثمان نزد مسلم شهادت دادند که او دیوانه است؛ گفت: من نیز گمان کردم دیوانه است پس او را رها کردند و برگشتند، مروان و عمرو بن عثمان نزد او آمدند و گفتند: خدا را شکر که سالم هستی ابا محمد! گفت: بروید! شهادت دروغ می دهید در حالی که من شنیدم! آیا من دیوانه بودم! نخیر به خدا قسم در عین صحت و سلامت زیر بار بیعت آن ها نرفتم! و تا آخر عمر با آن دو صحبت نکرد.»

و روی الطبری: أنه لما دخل الوليد بن عبد الملك مسجد المدينة ما ترك في المسجد أحد، و بقي سعيد ما يجترئ أحد من الحرس أن يخرج، ففيل له: لو قمت؟ قال: و الله! لا أقوم حتى يأتي الوقت الذي كنت أقوم فيه. قيل: فلو سلمت على الخليفة؟ قال: و الله! لا أقوم إليه. قال عمر بن عبد العزيز: فجعلت أعدل بالوليد في ناحية المسجد رجاء أن لا يرى سعيداً حتى يقوم، فحانت منه نظرة إلى القبلة، فقال: من ذلك الجالس أ هو الشيخ سعيد بن المسيّب؟ فجعل عمر يقول: نعم و من حاله و من حاله و لو علم بمكانك لقام فسلم و هو ضعيف البصر. قال الوليد: قد علمت حاله نحن نأتيه فنسلم عليه؛ فدار في المسجد حتى وقف على القبر، ثم أقبل حتى وقف عليه،

۱ قاموس الرجال ؛ ج ۵ ؛ ص ۱۲۷

۲ همان

فقال: كيف أنت أيها الشيخ. فوالله! ما تحرك سعيد و لا قام، فقال: بخير و الحمد لله. قال عمر: فانصرف الوليد و هو يقول: هذا بقيّة الناس! فقلت: أجل.^١

« هنگامی که ولید بن عبد الملک وارد مسجد مدینه می شد، همه مسجد را ترک می کردند و تنها سعید باقی ماند، احدی از نگهبانان جرئت نکرد او را بیرون کنند، به او گفته شد: خواهش میکنم بیرون بروید؟ گفت: به خدا قسم بر نمی خیزم تا برنامه ام تمام شود. گفته شد: پس بر خلیفه سلام بده؟ گفت: به خدا قسم! سلام نمی گویم. عمر بن عبد العزیز گفت: پس طریق ولید را در ناحیه دیگری از مسجد قرار دادم به امید اینکه او سعید را نبیند پس نگاهی به سمت قبله انداخت و گفت: آنکه نشسته کیست آیا سعید بن مسیب است؟ عمر گفت: بله و چنین و چنان است و اگر می دانست شما اینجا هستید بلند می شد و سلام می داد، چشمانش کم سو است. ولید گفت: حال او را دانستیم ما نزد او می رویم و بر او سلام می دهیم پس در مسجد گردید تا اینکه نزد قبر ایستاد سپس رو به سعید کرد و گفت: ای شیخ! حالت چطور است! به خدا قسم سعید نه حرکتی کرد نه ایستاد، گفت: به خیر و خدا را شکر. عمر گفت: ولید برگشت و می گفت: این بقیه مردم است! گفتم: بله همین طور است.»

و روی الحلیة أن عبد الملك خطب إلى سعيد بنته لابنه الوليد حين ولّاه العهد، فأبى أن يزوجه، فلم يزل عبد الملك يحتال عليه حتى ضرب مائة سوط في يوم بارد و صبّ عليه جرّة ماء و ألبسه جبّة صوف.

« عبد الملک دختر سعید را برای فرزندش ولید خواستگاری کرد پس سعید قبول نکرد، عبد الملک دستور داد به او صد ضربه شلاق در روز سرد بزنند و کوزه ای آب سرد بر او بریزند.»

و روی عن كثير بن المطلب أنه توقّيت أهله، فقال له سعيد: هل استحدثت امرأة؟ فقال له: و من يزوجني و ما أملك إلا درهمين أو ثلاثة؟ فقال: أنا (إلى أن قال) جاء سعيد في ليلة إلى بابه، و قال: كنت رجلا عزبا و تزوجت، فكرهت أن تبيت الليلة وحدك، فاذا هي قائمة من خلفه. ثم أخذ بيدها فدفعها بالباب، و ردّ الباب، فسقطت المرأة من الحياء. قال: و بنته من أجمل النساء و أحفظ الناس لكتاب الله و أعلمهم بسنة الرسول ﷺ و أعرفهم بحق الزوج. و وجه إليه بعشرين ألف درهم.^٢

« از كثير بن مطلب روایت شده که همسر او فوت شد. سعید به او گفت: آیا زنی اختیار کردی؟ گفت: چه کسی برای ازدواج من قدمی برمی دارد، در حالی که جز دو یا سه درهم ندارم؟ گفت: من ... گوید: سعید شبی در خانه او رفت و گفت: تو مردی عزب بودی و ازدواج کردی؛ من کراهت دارم که شبی را تنها باشی؛ و دخترش پشت سر او بود. دست دخترش را گرفت و به او تحویل داد. پس زن از حیا خجالت کشید. گفت: دختر او از زیباترین زنان و حافظ کتاب خدا و داناترین مردم به سنت رسول خدا ﷺ و آگاهترین مردم به حق زوج بود و بیست هزار درهم به او داد.»

١ همان

٢ همان

این مطالب دلالت بر توثیق سعید بن مسیب دارد.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

ادامه بررسی سند روایت ششم (سعید بن مسیب):

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

و كان جابر بن الأسود بالمدينة، قد دعاه إلى البيعة لابن الزبير فأبى، فضربه ستين سوطا. و ضربه هشام بن إسماعيل أيضا ستين سوطا، و طاف بالمدينة في تبان من شعر، و ذلك أنه دعاه إليه البيعة للوليد و سليمان بالعهد، فلم يفعل. و كان جدّه حزن أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال له: أنت سهل، قال: بل أنا حزن - ثلاثا - قال: فأنت حزن. قال سعيد: فما زلنا نعرف تلك الحزونة فينا. و لم يزل سعيد مهاجرا لأبيه، و لم يكلمه حتى مات. و روى كاتب الواقدي في طبقاته: إن سعيدا كان يفتى و أصحاب النبي صلى الله عليه وآله حتى. و عن الزهري: كان لسعيد عند الناس قدر عظيم لخصال: ورع يابس، و نزاهة، و كلام بحق عند السلطان و غيره، و مجانبة السلطان، و علم لا يشاكلة علم أحد. و روى أنه كان أحد الفقهاء السبعة، و باقيهم: أبو بكر بن عبد الرحمن، و عروة بن الزبير، و عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، و القاسم بن محمد، و خارجة بن زيد، و سليمان بن يسار. قال: و يقال له: فقيه الفقهاء.^۱

« جابر بن اسود در مدینه بود، جابر او را برای بیعت با ابن زبیر فراخواند، او نپذیرفت، پس شصت شلاق به او زد. و هشام بن اسماعیل نیز شصت ضربه شلاق به او زد، و او را با شلواری از جنس مو در شهر گرداندند. زیرا او را به بیعت ولید و ولایت عهد سلیمان فرخواندند و او نپذیرفت. جد او حزن نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمد، پیامبر صلى الله عليه وآله به او فرمود: تو سهل هستی، گفت: بلکه من حزن هستم، سه مرتبه، فرمود: پس تو حزن هستی. سعید گفت: آن حزونت را در بینمان نمی‌شناسیم. سعید نزد پدرش نرفت و با او تکلم نکرد تا وفات یافت.

زهري گوید: سعید نزد مردم به جهت ویژگی‌هایی جایگاه والایی داشت: ورع، نزاهت، کلام حق نزد سلطان و غیر سلطان، و دوری از هم‌نشینی با سلطان و مقام علمی داشت که کسی به او نمی‌رسید و نسبت به او گفته می‌شد: فقیه فقهاء.»

سپس مرحوم تستری می‌فرماید:

الرجل جلیل... و أما تشکیک الزین و بعض آخر: فلا أثر له بعد اتفاق أئمة الرجال و أخبار أئمة أهل البيت عليهم السلام علی جلاله.^۱ « این شخص بزرگ است. و اما تشکیک شهید ثانی و بعضی دیگر بعد از اتفاق بزرگان رجال و اخبار ائمه اهل بیت عليهم السلام بر جلالت او، اثری ندارد.»

مرحوم مامقانی هم مفصل در مورد سعید بن مسیب بحث می کند و می فرماید:

فتلخص مما ذكرنا كله أن سعيد بن المسيّب إمامی بشهادة الرضا عليه السلام بذلك، ثقةً بشهادة الصادق عليه السلام بآته من ثقات جدّه السجّاد و الكاظم عليهما السلام بعده إياه من حواريته، و هو تقى مسموع الدعاء، كما يكشف عنه استجابة دعائه لإنساء الله تعالى طارقاً إياه. و عذر الفاضل الجزائرى رحمه الله فى عدّه إياه فى القسم الرابع فى الضعفاء واضح عند من ألف طريقتّه، و درى بمسلكه. و قول الفاضل المجلسى رحمه الله فى الوجيزة: إنه مختلف فيه .. حرفه العاجز، و إلاً فالمجتهد يلزمه الفحص و الجزم بما ترجّح فى نظره.

لكن بعد ذلك كله لا يخفى عليك: إنا لا نعتد من روايات سعيد بن المسيّب إلاً على ما كان من طرقنا خاصّة دون ما كان من طريق العامّة، و لذلك لمّا ظهر لنا بالتتبع البالغ من ابتناء مذهب العامّة من بدو الأمر على جعل الأخبار و آثار الكذب، و الاختلاق على أكثرها لائحة. مثل ما رووا عن النبى صلى الله عليه وآله من أن أبا بكر و عمر سيّدا كهول أهل الجنّة، فإنّ النقيّد البصير يجد أنّه من المجعولات؛ ضرورة أنّ من ضروريات الدين المتواتر بها الأخبار عن الصادق الأمين: «إنّ أهل الجنّة جرد مرد ليس فيهم كهل و لا شيخ»، و إلاً لقال صلى الله عليه وآله فى حق الحسنين عليهما السلام: إنهما سيّدا كهول أو شيوخ أهل الجنّة، لأنهما حين الفوت كانا بعد سنّ الكهولة و فى سنّ الشيخوخة، و إنّما عبّر عنهما بسيّدى شباب أهل الجنّة؛ لأنهم كلّهم شبّان، و المراد به مقابل الشباب، و حيث إنّ عادتهم اختلاق الأخبار، و وجدوا سعيد بن المسيّب مفتياً على مذهبهم، و زعموا كونه منهم، و وجدوه معروفًا بالتقوى و العبادة و الورع و الزهادة، اختلقوا عنه أخباراً فى أصولهم و فروعهم، لم ينطق بشيء منها لسانه، و لم يع قلبه، و لم تستحضره روحه. و قد بالغنا فى التتبع فى الأخبار المروية عنه فوجدنا أكثرها من هذا القبيل، و لذا لا يبقى لموحد - لا يدين الله تعالى بالهوى - و ثوق بالأخبار المروية عنه من طرق العامّة.^۲

« از آنچه ذکر کردیم استفاده می شود که سعید بن مسیب (شیعه) امامی است؛ به خاطر شهادت امام رضا عليه السلام به آن؛ همچنين او ثقة است؛ به دليل شهادت امام صادق عليه السلام به اینکه او از ثقات جدش امام سجاد عليه السلام بود و به شهادت امام کاظم عليه السلام به اینکه او را از حواریون امام سجاد عليه السلام شمرد (در بحث اصحاب بیان کردیم وجه اینکه به بعضی اصحاب حواری می گفتند که آیا به جهت این بود که لباس های مردم را می شستند یا به جهت این بود که با رفتارها و کردارها و گفتارهاشان مردم را از گناهان پاک می کردند.) و او شخصی با تقوا و مستجاب الدعوة بوده همانگونه که دعای او در مورد طارق اجابت شد که خداوند یاد او را از او فراموش کند.

۱ قاموس الرجال ؛ ج ۵ ؛ ص ۱۳۰

۲ تنقیح المقال فى علم الرجال (ط الحديثه) ؛ ج ۳۱ ؛ ص ۳۲۸

و عذر فاضل جزائری رحمته الله در اینکه او را در قسم چهارم از ضعفا قرار داده، نزد کسی که مبنا و مسلک ایشان را بداند روشن است. و قول فاضل مجلسی رحمته الله در وجیزه که او مورد اختلاف است، حرفه عاجز است مگر نه بر مجتهد لازم است که فحص کند و جزم پیدا کند به آنچه در نظرش رجحان دارد. (این کلام مرحوم مامقانی نسبت به علامه در حالی است که خود ایشان سیزده هزار نفر را نام می‌برند و می‌فرماید مجهول و مجهول هم از نظر ایشان طبق بیان آقا بزرگ تهرانی به همین معنا است که به نتیجه نرسیده‌اند.)

لکن پس از همه این مطالب پنهان نماند که ما تنها بر روایاتی از سعید بن مسیب اعتماد می‌کنیم که از طریق خاصه نقل شده باشد و بر روایاتی که از طرق عامه نقل شده اعتماد نمی‌کنیم زیرا برای ما به تتبع بسیار ظاهر شده که ابتدای مذهب عامه از همان شروع کار بر جعل اخبار و آثار کذب و اختلاق بود مانند:

آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کردند که ابو بکر و عمر سید شیوخ اهل بهشت هستند پس انسان نقاد و بصیر می‌یابد که این کلام از مجعولات است زیرا از ضروریات متواتر دین که روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن است اینکه اهل بهشت جوان هستند و در بین آن‌ها پیر و کهنسال نمی‌باشد، و الا پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حسنین علیهما السلام می‌فرمود: آن دو سید کهنسالان و پیران اهل بهشت هستند زیرا حسنین علیهما السلام هنگام وفات بعد از سن کهولت بودند لذا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن دو به سید جوانان اهل بهشت تعبیر کرد زیرا اهل بهشت همگی جوان هستند، مراد به آن مقابل شابات است، و چون عادت عامه بر اختلاق اخبار بود و از طرفی سعید بن مسیب را فتوا دهنده بر طبق مذهب خودشان یافتند و گمان کردند که او از آن‌ها است و او را شخصی با تقوا و اهل عبادت و ورع و زهد یافتند، از او روایاتی را در اصول و فروع‌شان جعل کردند که لسان سعید به چیزی از آن‌ها نطق نکرد و روح او خبر نداشت.

و ما نهایت تتبع پیرامون روایاتی که از او روایت کردند، انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که اکثر روایات او از این قبیل است لذا برای موحد اعتماد به روایات او که از طرق عامه است، باقی نمی‌ماند.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

لا یخفی علی من درس ما ذکر فی ترجمه سعید بن المسیب، و تأمل فی الجو الخانق الذی عاشه، و الضغط و التشرید الذی مارسه الحکم الأموی علی أهل البيت الطاهر علیهم السلام و علی شیعتهم الأبرار، خصوصا بعد صلح الإمام الحسن علیه السلام، و اشتداده بعد فاجعة الطف .. و وقف علی ما قامت به الأیدی الأئیمه من جلاوزة الأمویین - کزیاد بن أبیه، و الحجاج بن یوسف الزندیق .. و نظرائهما - من القتل و التشرید لأولیاء الله تعالی، و عباده الصالحین من أهل البيت النبوی علیهم السلام و شیعتهم الأخیار، حتی بلغ بهم الحال إلى لعنهم، و إحراق بعضهم، و براءة الذمه منهم، و تتبّعهم تحت کل حجر و مدر، و حتی اضطرّ أئمة الهدی علیهم السلام فی بعض الموارد الوقیعة فی شیعتهم، و لعنهم و

الإعلان بتنقيصهم، بل التبري منهم .. كل ذلك إبقاء على مهجتهم، و حفظا لهم من أعدائهم .. و المترجم عاش تلك الفترة الزمنية الخانقة، و اقتدى بإمام زمانه السجّاد عليه السلام في التقيّة، و عدم التظاهر بالتشيع...

« بر کسی که شرح حال سعید بن مسیب را مطالعه کند و در جو اختناقی که او زندگی کرد و فشاری که حکومت اموی بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها مخصوصا بعد از صلح امام حسن علیه السلام و شدت آن بعد از فاجعه طف داشتند تامل کند، و آگاهی پیدا کند بر شکنجه‌هایی که ظالمان اموی مانند زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف زندیق داشتند و مانند آن از قتل و تبعید اولیای خدا و بندگان صالح از اهل بیت نبوت علیهم السلام و شیعیان آنان تا آنجا که بعضی را لعن و بعضی را آتش می‌زدند و براءت ذمه از آنان و جستجوی آنها در هر کجا تا جایی که ائمه علیهم السلام ناچار به موضع‌گیری در برابر بعضی از شیعیان و لعن آنها و بیان تنقیص یا تبری از آنها شدند و همه این‌ها به جهت بقای جان شیعه و حفظ آنها از دشمنان بود.. و ایشان در آن زمان اختناق زندگی کرد و به امام زمانش امام سجاد علیه السلام در پنهان و تقيّة و عدم تظاهر به تشيع اقتدا کرد.»

پس هیچ شکی در جلالت و وثاقت سعید بن مسیب نیست و روایات او از طرق خاصه مقبول است اما عامه به جهت جایگاه ایشان روایاتی را به نام او جعل کردند لذا طبق فرمایش مرحوم مامقانی بسیاری از روایات او محل تامل و عدم قبول است مگر موارد نادر.

جریانات آذربایجان، قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

روایت هفتم

حدثنا أبو عمرو البصرى عن ابن لهيعة عن عبد الوهاب بن حسين عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضى الله عنه قال: إذا ظهر الترك و الخزر بالجزيرة و أذربيجان، و الروم بالعمق و أطرافها، قاتل الروم رجل من قيس من أهل قنسرين، و السفيناني بالعراق يقاتل أهل المشرق، و قد اشتغل كل ناحية بعدو، فإذا قاتلهم أربعين يوما و لم يأتية مدد، صالح الروم على أن لا يؤدى أحد الفريقين إلى صاحبه شيئا.^۱

« ابن مسعود گفت: هنگامی که ترک و خزر به جزیره (موصل) و آذربایجان و روم به عمق^۲ و اطراف آن ظاهر شوند، روم با مردی از قیس از اهل قنسرین (از مناطق سوریه) جنگ کند، و سفیانی در عراق با اهل مشرق (خراسان) جنگ کند^۳ و هر ناحیه‌ای به دشمنی مشغول است، پس هنگامی که سفیانی چهل روز با آن‌ها بجنگد و کمکی نیاید، با رومی‌ها قراردادی می‌بندد که چیزی از یکدیگر نگیرند.»

عامه مرفوعات صحابه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند.

منابع روایت

فتن ابن حماد: ص ۲۲۲

معجم الاحادیث الامام المهدي عليه السلام: ج ۲؛ ص ۱۰۹

طبق تتبعی که ما داشتیم این روایت را جز ابن حماد احدی از شیعه یا سنی نقل نکرده است، یکی از کارهای بزرگ مرحوم آقای نجفی کتاب تعالیق احقاق الحق بود که قریب چهل جلد است و به احترام شهید قاضی نور الله این کتاب را به عنوان تعلیق بر کتاب ایشان قرار داد، مرحوم آقای نجفی هم این روایت را نقل نکرده است و همین عدم نقل این روایت طبق نظر بعضی از علما برای ضعف اعتبار این نص کافی است، زیرا نمی‌شود گفت این روایت را ندیدند لذا همین کفایت می‌کند که بگوئیم این روایت علیل است.

بررسی سند روایت

۱ الفتن ابن حماد؛ ص ۱۴۶

۲ گفته شده منطقه‌ای در حلب است یا اینکه مراد اعماق شام باشد، که یکی از آن حلب است و شامل فلسطین هم می‌شود.

۳ محدوده عملکرد و حرکت سفیانی جهانی نیست بلکه قلمرو او محدود به شام و عراق و مدینه و جنوب ایران استخر است.

حدثنا أبو عمرو البصرى عن ابن لهيعة عن عبد الوهاب بن حسين عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضی الله عنه قال:

سند این روایت اشکال دارد.

عبد الله بن مسعود:

ایشان از نظر اهل سنت صحابی است و روایات صحابی نزد عامه مقبول است اما از نظر ما مختلف فیه است. مرحوم خوئی او را به استناد کلام ابن شاذان قبول ندارد (والی القوم و لم یبایع علیا) و فقه او هم منحصر به خودش است و ائمه علیهم السلام هم او را رد کردند اما در مقابل مانند مرحوم مامقانی و مرحوم تستری او را قبول دارند.

حارث:

حارثی که از ابن مسعود نقل می‌کند مشترک بین دو نفر است: حارث ابن اسود و حارث ابن عبد الله اعور همدانی، اگر حارث ابن اسود باشد، می‌گویند جلیل القدر و رفیع المنزله و ثقہ^۱ و اگر حارث بن عبد الله اعور همدانی باشد، عامه او را قبول ندارند، شعبی می‌گوید: صاحب کتب و کذاب ... و کان ابن مهدی (ابن مهدی عدل یحیی بن سعید قطان است و این دو شاگرد شعبد بن حجاج بودند و شعبد بن حجاج پدر علم رجال در عراق است) قد ترک حدیث الحارث. ابو زرعه گفته: لا یحتج بحدیثه از نسائی دو قول در مورد او نقل شده: لیس بقوی و در جای دیگر گفته لیس به بأس پس حارث بین ثقہ و ضعیف است.

عبد الوهاب بن حسین:

حاکم در کتاب احوال حدیثی از او نقل کرده و گفته: **أخرجته تعجیبا؛** «به عنوان یک چیز شگفت نقل کردم» و در لسان المیزان گفته: «او مجهول است.»^۲ و این حرف را از ذهبی در تلخیص نقل می‌کند.

محمد بن ثابت:

ایشان مشترک است، اگر بنانی باشد ضعیف است (لیس بشیء، منکر الحدیث)^۳ بخاری گفته: فیه نظر (این تعبیر بخاری، بدترین نوع تضعیف او است.) و اگر العبدی باشد (لیس بشیء)^۴ پس محمد بن ثابت مشترک است بین ضعیف و مجهول.

ابو عمرو بصری:

۱ تهذیب الکمال؛ ج ۴؛ ص ۳۵

۲ لسان المیزان؛ ج ۴؛ ص ۱۰۷

۳ تهذیب الکمال؛ ج ۱۶؛ ص ۱۵۱

۴ تهذیب الکمال؛ ج ۱۶؛ ص ۱۵۷

عامه به کتاب ابن حماد اشکال می‌کنند و از نظر ما ابن حماد و کتاب او هر دو معتبر نمی‌باشند. علامه مجلسی رحمته الله در تمام کتاب بحار الانوار مخصوصا در مجلدات مخصوص به امام عصر علیه السلام چیزی از فتن ابن حماد نقل نمی‌کند و نامی از آن نمی‌برد، فقط در دو جا از شیخ طوسی سند نقل می‌کند که فتن ابن حماد در سند شیخ آمده نه اینکه چیزی نقل بکند.

ابن لهیعه:

جرجانی در کتاب الکامل فی الضعفاء در مورد او می‌گوید:

عبد الله بن لهیعه بن عقبه أبو عبد الرحمن الحضرمی و یقال الغافقی مصری قاضیها. حدثنا محمد بن علی السکری، حدثنا عثمان بن سعید، قلت لیحیی بن معین: کیف روایة بن لهیعه عن أبي الزبير عن جابر قال قال ابن لهیعه ضعيف الحديث. قال عثمان. و فی موضع آخر بن لهیعه کیف حدیثه عندک قال ضعيف. حدثنا ابن حماد حدثنا معاوية عن یحیی قال: عبد الله بن لهیعه بن عقبه الحضرمی ضعيف. حدثنا ابن أبي بكر حدثنا عباس عن یحیی قال: ابن لهیعه لا یحتج بحدیثه. حدثنا ابن حماد حدثنی صالح بن احمد حدثنا علی بن المدینی سمعت یحیی بن سعید یقول: قال لی بشر بن السری: لو رأیت ابن لهیعه لم تحمل عنه حرفا. یحیی بن سعید قطان (یحیی بن سعید قطب در علم رجال است) عن یحیی بن سعید قال: کان لا یراه شیئا و قال ابن بکیر احترق منزل بن لهیعه و کتبه فی سنه سبعین و مئه و ذکر عند یحیی احتراق کتب بن لهیعه فقال هو ضعيف قبل أن تحترق و بعد ما احترقت.^۱

« عبد الله بن لهیعه بن عقبه ابو عبد الرحمن حضرمی و گفته شده غافقی مصری، قاضی مصر بود. عثمان بن سعید گوید به یحیی بن معین گفتم: روایت ابن لهیعه از ابو زبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعه ضعیف الحدیث است. و در جای دیگر سوال کرد حدیث ابن لهیعه نزد تو چگونه است؟ گفت: ضعیف. یحیی گفت: به حدیث ابن لهیعه احتجاج نمی‌شود. علی بن مدینی گفت: شنیدم یحیی بن سعید می‌گفت: بشر بن سری به من گفت: اگر ابن لهیعه را دیده بودی از او حرفی را روایت نمی‌کردی. ابن بکیر گفت: منزل و کتب ابن لهیعه در سال ۱۷۰ آتش گرفت. و نزد یحیی آتش گرفتن کتب ابن لهیعه را گفتند، گفت: او ضعیف بود قبل از احتراق و بعد از احتراق.»

سؤال یکی از فضیای درس:

با توجه به ردی که عامه نسبت به او دارند، ممکن است او شیعه بوده است؟

جواب استاد:

اگر شیعه بود در کتب ما نامی از او برده می‌شد، شواهدی وجود دارد که ایشان متمایل بوده، در شرح حال حی بن عبد الله مصری نقل شده است:

أنا أبو يعلى، أنا كامل بن طلحة، ثنا ابن لهيعة، ثنا حبي بن عبد الله، عن أبي عبد الرحمن الحبلي، عن عبد الله بن عمرو: أن رسول الله ﷺ قال في مرضه: ادعوا إلى أخي، فدعوا له أبا بكر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا إلى أخي، فدعوا له عمر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا إلى أخي، فدعوا له عثمان، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا إلى أخي، فدعى له علي بن أبي طالب عليه السلام، فستره بثوب، وانكب عليه، فلما خرج من عنده، قيل له: ما قال، قال: علمني ألف باب يفتح كل باب ألف باب.

« ابن لهيعة از حی بن عبد الله از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد الله بن عمرو که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید پس ابو بکر را فراخواندند، پیامبر صلی الله علیه و آله روبرگرداندند سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید پس عمر را فراخواندند، پیامبر صلی الله علیه و آله روبرگرداندند سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید پس عثمان را فراخواندند، پیامبر صلی الله علیه و آله روبرگرداندند سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید پس علی بن ابی طالب عليه السلام برای پیامبر فراخوانده شد، پس او را با ملافه پوشاند و او را نزد خودش قرار داد پس چون علی عليه السلام از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد، به او گفته شد پیامبر صلی الله علیه و آله به شما چه فرمودند؟ فرمود: هزار باب علم به من تعلیم داد که از هر بابی هزار باب علم دیگر باز شود.»

ابن عدی می‌گوید:

و هذا هو حديث منكر، و لعل البلاء فيه من ابن لهيعة، فانه شديد الافراط في التشيع، و قد تكلم فيه الأئمة، و نسبوه إلى الضعف. « این حدیث منکری است، شاید آفت آن ابن لهیعه باشد زیرا او افراط بسیار در تشیع داشت و علمای رجال در مورد او صحبت کردند و او را تضعیف کردند.»

و در این کتاب هم نقل شده که لیث بن سعد با چند خانوار دیگر که طرفدار علی بن ابی طالب عليه السلام بودند درگیر شد و این‌ها را از مسجد بیرون انداخت، لیث بن سعد برای شبیخون فرهنگی به مصر آمد، اهل مصر خیلی دوستدار اهل بیت عليهم السلام بودند، ولی ایشان تبلیغات علیه اهل بیت عليهم السلام و به نفع عثمان راه انداخت و آن‌ها را تحت تاثیر تبلیغات خودش قرار داد مگر چند خانوار که یکی از آن‌ها همین ابن لهیعه است، لیث با دمپایی با ابن لهیعه درگیر شد و او را از مسجد بیرون کرد.

اگر ابن لهیعه واقعا شیعه است چرا در کتب ما به او اشاره‌ای نشده و بعض مطالبی نقل می‌کند که به نفع مخالفین است، او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: عمر منی و أنا من عمر و الحق بعدی مع عمر. اکثر نافع امتی قرائنها.

به هر حال این شخص از نظر اهل سنت مشکل دارد. پس سند طبق مبنای خود عامه مشکل دارد. پس سند روایت ضعیف است.

توضیح فقرات روایت

خزر:

در کتاب دانشنامه جهان اسلام جلد پانزدهم بحثی پیرامون خزر و تاریخچه آن دارد:

قبائلی نیمه کوچ‌نشین با منشأ احتمالاً ترکی و پیرو آئین یهود، ساکن مناطق میان دربند تا ساحل ولگا، آنان از ۳۰ تا ۳۵۴ حکومت قدرتمندی (خاقانات) تشکیل دادند که بر مناطقی وسیع از جنوب روسیه، کریمه، مشرق اوکراین، بخش اعظمی از قفقاز و سواحل غربی و شمال غربی دریای خزر حکومت می‌کرد. آن‌ها را به ترکی سبیر، به فارسی خزران و به عربی الخزر می‌نامیدند. خزرها در منابع چینی دوران باستان دولگاس (ترک‌نژاد) خوانده شده‌اند.

درباره مفهوم واژه خزر نظر واحدی وجود ندارد. برخی آن را به معنای صحراگرد یا کوچ‌نشین و برگرفته از ریشه ترکی گز (گردیدن، گردش کردن) دانسته‌اند و برخی دیگر واژه مجاری هوسار و روسی قزاق، به معنای سواره-نظام، را مشتق از کلمه خزر ذکر کرده‌اند. خزرها را همچون دیگر ترکان از نسل یافث‌بن دانسته‌اند، اما شباهتی به ترکان ندارند. گروهی از ایشان با موهای سیاه قراخزر نام گرفته‌اند و دسته دیگر، پوستی روشن و سفید دارند.

پیشینه خزران:

زمان دقیق مهاجرت خزران به شمال قفقاز روشن نیست. موسی خورنی از حضور خزرها در سده دوم میلادی یاد کرده است. خزرها در اواسط قرن ششم میلادی به تابعیت جانشینان هونها خاقانات بزرگ ترک درآمدند.^۱ این‌ها ریشه یهودی دارند و به ترک‌ها شباهت ندارند و مناطق سیبری و قفقاز دست آن‌ها بود. هر از گاهی بلاد اسلامی مورد تعرض آن‌ها قرار می‌گرفت.

پس آخرین روایتی که ما پیرامون جریان‌ات آذربایجان نقل کردیم، از جهت سند هیچ اعتباری نداشت؛ ولی چون روایات آذربایجان و حوادث آن متعدد و در حد استفاضه می‌باشد، ممکن است این روایت را بپذیریم ولی به این معنا نیست که این حوادث اتفاق بیفتد بلکه ممکن است اتفاق افتاده باشد چون تهاجم این‌ها چندین بار بوده و اتفاق افتاده است. نتیجه اینکه اصل حوادث آذربایجان تقریباً مورد استفاضه است ولی آیا آذربایجان همین جمهوری فعلی است یا اشاره به شمال کشور ما دارد، طبق بعضی از نقل‌ها مراد همین آذربایجان ایران است.

و الحمد لله رب العالمین